خوشبخت ترین زن دنیا

نویسنده: دکتر عائض قرنی
مترجم: سمیه اسکندری فر

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته را بخوان:

تا توده‌های اندوه، اشباح غم و غصه و کابوس‌های ترس و نگرانی را از تو دور سازد.

این دیوان را مطالعه کن:

تا تو را در پاکسازی ذهن از ویرانه‌های وهم و خیال و توده‌های وسوسه یاری بخشد و سبزه‌زار انس و الفت، بوستان سعادت و خوشبختی، دیار ایمان، باغ‌های شادمانی و بهشت‌های سرور را به تو نشان بدهد.

خوشبخت‌ترین
زن دنیا

تألیف: دکتر عائض قرنی

ترجمه: سمیه اسکندری فر

سرشناسه	:	قرنی، عائض Qurani, Aid
عنوان و نام پدیدآور	:	خوشبخت‌ترین زن دنیا / عائض بن عبدالله القرنی ؛ ترجمه سمیه اسکندری
مشخصات نشر	:	مشهد : واسع : دامنیه ، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری	:	۲۵۲ ص.: مصور (رنگی)
شابک	:	978-964-7832-93-9
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
عنوان قراردادی	:	اسعد امراة فی العالم. فارسی.
موضوع	:	زنان مسلمان.
موضوع	:	زنان مسلمان – مسائل اجتماعی و اخلاقی.
شناسه افزوده	:	اسکندری، سمیه، مترجم
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۷ ۵۰۴۱ الف ۴ ق / ۱۷۰ HQ
رده بندی دیویی	:	۳۰۵/۴۸۶۹۷۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۵۱۲۸۹۸

مشخصات کتاب

نام کتاب	:	خوشبخت‌ترین زن دنیا
ناشر	:	انتشارات واسع
تیراژ	:	۳۰۰۰ نسخه
قطع	:	رقعی
تاریخ چاپ	:	بهار ۱۳۹۰
نوبت چاپ	:	دوم
چاپخانه	:	سعید
قیمت	:	۳۳۰۰ تومان

تقدیم

به هر زن مسلمانی که خشنود است از این‌که الله پروردگار، اسلام دین و محمد ﷺ پیامبر اوست.

به هر دختر جوانی که راه حق را می‌پیماید و پیام صداقت و راستی را حمل می‌کند.

به هر زنی که با زبانش جهاد کرد، از ارزش‌هایش حفاظت نمود و نفسش را تزکیه گرداند.

به هر مادری که فرزندانش را بر تقوا تربیت کرد و آنان را بر سنت پرورش داد و ارزش را برای آنان محبوب قرار داد.

به هر زن غمگین و اندوهگین:

خوشبخت و خوشحال باش که فرج، گشایش، حفاظت خدا، اجر بزرگ و محو گناهان نزدیک است.

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مترجم

الحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه و من والاه، اما بعد:

عنوان این کتاب در کتابخانه‌ی یکی از دوستان، توجه مرا به سوی خود جلب کرد، زیرا من به نوبه‌ی خود در پی شناخت خوشبخت‌ترین زن دنیا و ویژگی‌های چنین زنی هستم. با گشت گذاری مختصر در صفحات این کتاب، دریافتم که حاوی مطالب گران‌بهایی جهت رسیدن به خوشبختی و معرفی معنا و مفهوم درست آن می‌باشد. نام‌گذاری این کتاب با نام زیورآلات خیلی برایم جالب بود.

شاید یکی از اسباب ترجمه‌ی این کتاب، معرفی و شناساندن خوشبختی با معنا و مفهوم واقعی آن است. خوشبختی‌ای که اکثر ما خود را از آن محروم می‌دانیم و جهت کسب آن راه‌های بسیاری را می‌پیماییم. امروزه معنا و مفهوم خوشبختی از نظر ما ثروت، شهرت، منصب و غیره است. حال آن‌که هر یک از این‌ها پیش از این‌که ما را به خوشبختی واقعی برساند، اسباب بدبختی و تیرگی زندگیمان را فراهم می‌آورد.

عدم خشنودی و سپاسگزاری و توقعات بیش از اندازه و نابه‌جا از جمله عواملی است که خوشبختی را در زندگیمان کم رنگ جلوه

می‌دهد.

همان‌گونه که در لابه‌لای صفحات این کتاب مطالعه خواهید کرد، احادیثی از رسول الله ﷺ روایت شده که زنان را، به خاطر کفران نعمت و ناسپاسی، بیشترین ساکنان آتش معرفی می‌نماید.

اگر اندکی در این مسأله تأمل کنیم، در می‌یابیم که این یک حقیقت است و بسیاری از زنان، خود را فاقد هرگونه خوشبختی و سعادتی می‌دانند، چه بسا که خوشبخت هم باشند، اما به خاطر فهم و شناخت نادرست از خوشبختی، قادر به دیدن آن نیستند. شاید این لطیفه خود گویای این مسأله باشد: از زنی پرسیدند که خوشبخت‌ترین زن دنیا کیست؟ گفت: «حوا». گفتند: چرا؟ گفت: چون شوهرش «آدم» بود! [بدون شرح].

امیدوارم که ـ تو ای خواهر گرامی! ـ با مطالعه‌ی این کتاب و درک محتوای آن، که نویسنده ـ جزاه الله خیراً ـ به بهترین وجه آن را بیان نموده و با مطالبی مفید آن را آراسته است، معنای واقعی خوشبختی را دریابی و بدانی که تو به نوبه‌ی خود، صرف نظر از شرایط و امکاناتت، خوشبخت‌ترین زن دنیایی.

سمیه اسکندری‌فر

۱۳۸۷/۳/۸ هـ ش.

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی رسول الله وعلی آله وصحبه ومن والاه وبعد:

این کتاب فرا خوانی است برای زن که به‌وسیله‌ی دینش سعادتمند و کامیاب شود، از فضل خداوند نسبت به خود خوشحال گردد و از نعمت‌هایی که در اختیار دارد خشنود و مسرور باشد.

این لبخند آرزو، نسیم امید و طلوع مژده‌ای است برای هر زنی که دلش تنگ و هم و غمش بسیار می‌باشد، او را به انتظار فرج و گشایش و انتظار آسایش و راحتی پس از سختی و محنت، فرا می‌خواند و عقل پاک، قلب طاهر و روح زلال و صافش را مورد خطاب قرار می‌دهد تا به او بگوید: صبر کن، پاداشت را نزد خداوند منان به حساب بیاور، ناامید و مأیوس مشو و خوش‌بین باش، چرا که خداوند متعال با توست، او تو را کافی است و ذات اقدسش حافظ و دوستدارت می‌باشد.

خواهرم! این کتاب را بخوان، چون حاوی آیات محکمه‌ی قرآن، حدیث صادق، کلام راسخ، قصه‌های الهام شده، شعر مؤثر، اندیشه‌ی درست و تجربه‌ی راهنما است. این نوشته را بخوان تا به تعقیب باقیمانده‌ی اندوه‌ها، اشباح گرفتاری‌ها و کابوس‌های ترس و نگرانی در تو بپردازند. این دیوان را مطالعه کن تا تو را در پاک کردن ذهنت

از تراکم وهم و خیال و توده‌های وسوسه یاری سازد و به بهشت انس، بوستان سعادت، سرزمین ایمان، باغ‌های خوش‌حالی و بهشت‌های سرور راهنمایی کند، شاید که خداوند با فضل و کرمش تو را در دنیا خوشبخت و سعادتمند سازد که او بخشنده و بزرگوار است.

من این کتاب را گنجینه‌ای قرار دادم که حاوی زیور آلات زیبایی است. در آن برق زیبایی و درخشش حق، بالاتر از نور طلا و جاذبه‌ی نقره است. نام‌های زیورآلات را برای فصل‌هایش انتخاب کردم، مثل شمش‌ها، گردن‌بندها، مهره‌ها، مرجان ها، مرواریدها، جواهرها، انگشتری‌ها، الماس‌ها، زبرجدها، یاقوت‌ها، دُرها، لؤلؤها، زمردها و زرها.

اگر این کتاب را داشتی به هیچ زر و زیور دنیایی، زینت توخالی، ظواهر پوچ و مدهای بیهوده اهمیتی نمی‌دهی، پس خود را به این زیورها آراسته ساز و آن را در جشن زندگی بپوش، در عروسی دنیا، عیدهای سرور، موسم‌های خوشحالی و شب‌های شادی خود را بدان بیارا تا ـ ان شاء الله ـ خوشبخت‌ترین زن دنیا شوی.

یا أسعد الناس فی دین و فی أدب — بلا جُمان ولا عقد ولاذهب
بل بالتسابیح کالبشری مرتلة — کالغیث کالفجر کالإشراق کالسحب
فی سجدة فی دعاء فی مراقبة — فی فکرة بین نور اللوح والکتب
فی ومضة من سناء الغار جادها — رسول ربک للرومان والعرب
فأنت أسعد کل العالمین فیما — فی قلبکِ الطاهرِ المعمور بالتوبة

(ای خوشبخت‌ترین فرد در دین و ادب، بدون مروارید، گردن‌بند و طلا،

بلکه با تسبیحاتی که مانند مژده‌ی پیاپی و مثل باران، سپیده دم، طلوع و ابر است،

در سجده، دعا، مراقبت و اندیشه میان نور لوح و کتاب‌هاست،

در پرتوی که رسول پروردگارت از نور غار به روم و عرب ارزانی داشت،

پس تو با آن‌چه در قلب پاک و آباد از قربت‌ها داری خوشبخت‌ترین فرد روی زمین هستی.)

راه خوشبختی‌ات در صفای معرفت و پاکی فرهنگ نهفته است و این با داستان‌های رومانتیک خیالی که خواننده را از واقعیت‌های دنیایش دور می‌سازد، به دست نمی‌آید، شاید در این داستان‌ها، رؤیاهای شیرین و خماری خیال‌های مست کننده را بیابی، ولی نتایج آن سرخوردگی، بی‌اعتمادی به خویش و پریشانی کشنده است، بلکه خطرناک‌تر هم است، مثل داستان‌های «آگاثا کریستی» که خیانت، جنایت و دزدی و ربایش را آموزش می‌دهد. من ترجمه‌ی مجموعه‌ی «داستان‌های بی‌نظیر دنیا» را که از میان داستان‌های جذاب و بی‌نظیر انتخاب شده و جایزه‌ی نوبل گرفته است، خوانده‌ام. اشتباهات و حماقت‌های زیادی در آن‌ها دیدم، تردیدی نیست که برخی از داستان‌های آن «بی‌نظیر» خوب است، به ویژه از نظر هنر رمان نویسی، مثل رمان «پیرمرد و دریا» از «ارنست همنگوای» و دیگر

داستان‌هایی که از فحشا و رذیلت دوری کرده و از غائله‌ی انحطاط اخلاقی و تفاله‌ی ادبی سالم مانده است.

حق هر زن عاقلی است که میراث فرهنگی مفید را مطالعه کند، مثل داستان‌های طنطاوی، گیلانی، منفلوطی، رافعی و دیگران که پاک‌اند، ضمیرشان زنده است و حامل رسالت آگاهانه‌ای هستند، من این را ذکر کردم چون می‌خواهم کتابم از آمیختگی بیگانه، سم انحراف و پوچی بیهودگی پاک باشد، چون قربانی‌های مقاله‌ها و کشته‌های رمان‌ها کم نیستند. خداوند نگه‌دارنده است.

به هر حال بهتر و برتر از داستان‌های خدا در کتابش، پیامبر در سنتش و تاریخ با شکوه نیکوکاران مثل خلفا، دانشمندان و صالحان وجود ندارد. پس با توکل به خدا به پیش، چون تو با دین، راه، عقیده و میراث فرهنگی، خوشبخت هستی.

دکتر عائض قرنی

نگین‌ها

خوش آمدی

خوش آمدی ... ای نمازگزار، روزه دار، فرمانبردار و متواضع.

خوش آمدی ... ای باحجاب، با حیا، با وقار و سنگین.

خوش آمدی ... ای با سواد، آگاه، فهمیده و عاقل.

خوش آمدی ... ای باوفا، امانتدار، راستگو و صدقه دهنده.

خوش آمدی ... ای صبرکننده، خواهان اجر، توبه کننده و رجوع کننده به سوی خدا.

خوش آمدی ... ای ذکر کننده، شکر کننده و دعوتگر فهمیده.

خوش آمدی ... ای پیرو آسیه، مریم و خدیجه.

خوش آمدی ... ای تربیت کننده‌ی قهرمانان و سازنده‌ی مردان.

خوش آمدی ... ای رعایت کننده‌ی ارزش‌ها و محافظ الگوها.

خوش آمدی ... ای برمحارم غیور و از محرمات به‌دور.

بله

بله ... به لبخند زیبایت که عشق و دوستی را به دیگران منتقل می‌سازد.

بله ... به سخنان نیکویت که ایجاد کننده‌ی پیوندهای دوستی مشروع است و کینه‌ها را از بین می‌برد.

بله ... به صدقه‌ی مقبولی که مسکینی را شاد، فقیری را خوشحال و گرسنه‌ای را سیر می‌کند.

بله ... به نشستنی با قرآن برای تلاوت، تدبر، عمل، توبه و استغفار.

بله ... به ذکر و استغفار زیاد، مداومت در دعا و تصحیح توبه.

بله ... به تربیت دینی فرزندان، آموزش سنت به آنان و راهنمایی آنان به آن‌چه به نفعشان است.

بله ... به حیا و حجابی که خداوند بدان امر کرده که راه حفظ و نگهداری است.

بله ... به دوستی با زنان خیّری که از خداوند می‌ترسند و دوستدار دین بوده و به ارزش‌ها احترام می‌گذارند.

بله ... به نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، بزرگداشت همسایه و سرپرستی یتیمان.

بله ... به خواندن مفید و مطالعه‌ی سودمند کتاب‌های لذت‌بخش و راهنما.

نه!

نه ... به هدر دادن عمـرت در امـور بـی‌ارزش و کم‌اهمیـت مـانند انتقام‌جویی و مجادله‌ای که هیچ خیری در آن نیست.

نه ... به مقدم داشتن و جمع مال و ثروت بر سلامتی، خوشبختی و خواب و راحتی.

نه ... به برشمردن اشتباهات دیگران و غیبت آنـان و از یـاد بـردن عیب‌های خود.

نه ... بـه فـرو رفتـن در لذت‌هـای نفسـانی و اعطـای هـر آن‌چـه می‌خواهد و هوس می‌کند.

نه ... به هدر دادن وقت با بی‌کاران و گذراندن ساعت‌های متوالـی در خوشی.

نه ... به سستی و نپرداختن به نظافت بدن، خانه، خوشبویی و نظم و ترتیب.

نه ... به مشروبات حرام، دود و قلیان و هر چیز خبیث و ناپاک.

نه ... به یاد آوری مصیبتی که گذشته و حادثه‌ی ناگواری که قبـلاً روی داده یا اشتباهی که قبلاً صورت گرفته است.

نه ... به فراموش کردن آخرت و سعی و تلاش برای آن و غفلت از آن صحنه‌ها.

نه ... به هدر دادن پول و ثروت در محرمات و اسراف در مباحات و کوتاهی در طاعات.

گل سرخ

گل سرخ اول: بدان که پروردگارت هر استغفار کننده‌ای را می‌آمرزد و توبه‌ی هر توبه کننده‌ای را قبول می‌کند و هر رجوع کننده‌ای را می‌پذیرد.

گل سرخ دوم: به ضعیفان رحم کن تا خوشبخت شوی، به محتاجان بده تا شفا یابی و کینه و نفرت در سینه نداشته باش تا به عافیت و سلامتی برسی.

گل سرخ سوم: خوش‌بین باش، چرا که خداوند با توست و فرشتگان برایت استغفار می‌کنند و بهشت در انتظار توست.

گل سرخ چهارم: اشک‌هایت را با خوش‌بینی به پروردگارت پاک کن و ناراحتی‌ها را با یادآوری نعمت‌هایی که خداوند به تو ارزانی داشته از خود دور کن.

گل سرخ پنجم: گمان مبر که دنیا تمام و کمال در اختیار کسی هست، چون روی زمین هیچ کس نیست که همه‌ی خواسته‌هایش برآورده شده باشد و از هر گونه گزندی در امان باشد.

گل سرخ ششم: بسان نخل بلند همت باش، به دور از آزار و اذیت که اگر به سویش سنگ پرتاب شود در مقابل، خرما می‌اندازد.

گل سرخ هفتم: آیا شنیده‌ای که غم و اندوه، گذشته‌ها را برگرداند و غصه، اشتباهات را اصلاح کند، پس چرا غم و اندوه؟!

گل سرخ هشتم: منتظر بلاها و فتنه‌ها مباش بلکه در انتظار امنیت، سلامتی و عافیت باش، ان شاء الله.

گل سرخ نهم: آتش حقد و کینه‌ی سینه‌ات را با عفو تمام کسانی که به تو بدی کرده‌اند خاموش بگردان.

گل سرخ دهم: غسل، وضو، عطر، مسواک، نظم و ترتیب داروهای مؤثری برای هر تیرگی و تنگی است.

غنچه

غنچه‌ی اول: بسان زنبور عسلی باش که بر شکوفه‌های خوش‌بو و شاخه‌های تازه می‌نشیند.

غنچه‌ی دوم: تو برای پی بردن به عیب‌های مردم و برشمردن اشتباهاتشان وقت نداری.

غنچه‌ی سوم: اگر خداوند با توست، پس از چه می‌ترسی؟ و اگر خداوند علیه تو باشد دیگر امیدت به چه کسی است؟

غنچه‌ی چهارم: آتش حسد، بدن را از بین می‌برد و غیرت بیش از اندازه، آتشی مهار نشدنی است.

غنچه‌ی پنجم: اگر امروز آماده نشوی، فردا دیگر از آنِ تو نیست.

غنچه‌ی ششم: بدون درگیری از مجالس لهو و مجادله عقب نشینی کن.

غنچه‌ی هفتم: با اخلاق نیکویت از بوستان نیز زیباتر باش.

غنچه‌ی هشتم: در نیکی‌ها بکوش چون با انجام آن‌ها خوشبخت‌ترین می‌شوی.

غنچه‌ی نهم: کار خلق را به خالق، انسان حسود را به مرگ و دشمن را به دست فراموشی بسپار.

غنچه‌ی دهم: بعد از لذت حرام، پشیمانی، حسرت و مجازات است!

شمش های طلا

درخشش: لا حول ولا قوة إلا بالله

شمش اول: زنی که جبروت را به مبارزه طلبید

ما مضى فاتَ والمُؤمَّلُ غيبٌ وَلَكَ الساعةُ التي أنتَ فِيها

گذشته‌هــا گذشته آینده هم نــامعلوم به فکر حال خود باش، تنها زمان مفهوم

به نصوص شرعی در کتاب و سنت بنگر. خداوندﷻ زن صالح را ستوده و در مدح زن مؤمــن آیـاتی را آورده اسـت. خداونـد سـبحان می‌فرماید:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْــنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَــوْمِ الظَّالِمِينَ» (تحریم/۱۱).

(خدا از میان مؤمنان زن فرعـون را مثـل زده اسـت، وقتـی کـه گفت: پروردگارا! برای من در بهشت نزد خودت خانه‌ای بنا کن و مـرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش و از ایـن مـردم سـتمکار نجـات بده.)

اندکی بیندیش و ببین که خداوند چگونه این زن (آسیه ـ رضــی الله عنهاـ) را الگوی زنده‌ای برای مــردان و زنـان مؤمـن قـرار داد و چه‌طور او را برای کسانی که می‌خواهند هدایت شوند و سنت الهی را در زندگی در پیش گیرند، رمز و نشانه‌ای گماشـت. ایـن زن چـه‌قدر

عاقل و فهمیده بود، آن‌جا که همسایگی پروردگار بخشنده‌اش را طلبید، جوار الله را بر این دار فانی برتری داد، دست از فرمانبردای آن سرکش کافر ـ یعنی فرعون ـ کشید و زندگی در قصر فرعون با آن همه خدم و حشم و زیبایی‌هایش را نپذیرفت و در عوض خانه‌ای ماندگار، بهتر و زیباتر را در کنار پروردگار عالمیان، در بهشت، در مجلس راستین پیشگاه پادشاه بزرگ و توانا از خدایش درخواست نمود. به راستی که او زنی بزرگوار است، چرا که اراده و همت و راستی‌اش او را به درجه‌ای رساند که با سخن حق و ایمان، آشکارا با شوهرش سرکشی و مقابله کرده و به خاطر خداوند متعال شکنجه شد، سرانجام به جوار پروردگار عالمیان شتافت. خداوند متعال تا روز قیامت او را الگو و اسوه‌ی هر مرد و زن مسلمان گماشت و در کتاب گرانقدرش او را مدح کرده، نامش را ثبت نمود و این کارش را ستود و شوهرش را که از منهج الهی در زمین منحرف شده بود مذمت نمود.

پرتو، خوش‌بین باش حتی اگر در وسط توفان بودی.

درخشش: «إنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً».
(به‌راستی که با هر سختی آسانی است.)

شمش دوم: تو ثروت بزرگ و نامحدودی از نعمت‌ها داری

لَطائِفُ اللهِ وَ إن طالَ المَـــدَی كَلَمحَةِ الطَّرفِ إذَا الطَّرفُ سَجَی
(لطف خدا گر چه به درازا کشد، در یک چشم به هم زدن و بستن پلک فرا می‌رسد.)

خواهرم! به راستی که با هر سختی آسانی هست، پس از هر اشکی لبخندی می‌آید و پس از شب روز است، ابرهای اندوه پراکنده خواهد شد، تیرگی شبِ غم زدوده خواهد گشت، حوادث از بین می‌رود و سختی‌ها و بلاها به اذن خداوند به پایان می‌رسد. بدان که اجرت نزد الله محفوظ است، اگر مادر هستی و فرزندانت را درست تربیت کنی، آنان مددی برای اسلام و یاوران دین و پیروان این امت خواهند بود. آنان سحرگاهان در سجده برایت دعا خواهند کرد. به راستی که مادر مهربان و دلسوز بودن نعمت بسیار بزرگی است. این شرف برایت بس است که محمد ﷺ، آن پیشوای بزرگوار و رسول بخشنده را یک زن به عالم بشریت تقدیم نمود:

وأهدَت بِنتُ وَهبٍ لِلبَرَایَا یداً بیضاء طَوّقتِ الرّقَابَا
(دختر وهب دستی نورانی را به مخلوقات هدیه کرد که همگان

را آزاد ساخت.)

تو می‌توانی با سخنان نیکو، موعظه‌ی حسنه، حکمت و رفتار درست، گفتگو به وسیله‌ی هدایت و سیرت معطر، و منهجی بزرگوار و نبیل، میان همنوعانت، یک دعوتگر به سوی خداوند باشی، چرا که یک زن می‌تواند با سیرت و کردار درستش چنان تأثیری بگذاردکه خطبه‌ها، جلسات و درس‌ها از داشتن آن محرومند، چه بسا زنی در محله‌ای زندگی کرده است و در دین، حیا، حجاب، خوش خلقی، مهربانی با همسایه و اطاعت از همسر زبانزد خاص و عام گشته و سیرت معطرش بسان کلاس درس و موعظه‌ای، دهان به دهان در مجالس می‌گردد و الگو و اسوه‌ای برای سایر دختران می‌گردد.

پرتو: فرط ریحان شکوفه می‌دهد و غم و اندوه‌ها می‌رود و آرامش خاطر جایگزین می‌شود.

درخشش: «سَیَجعَلُ اللهُ بَعدَ عُسرٍ یُسراً».
(خدا پس از سختی آسانی قرار خواهد داد.)

شمش سوم: این شرف تو را کافی است که زنی مسلمان هستی

أتیأس أن تَرَی فَرَجَاً   فَأینَ اللهُ وَالقـــدر؟!

(آیا از دیدن گشایش ناامیدی؟ پس پروردگار و تقدیر کجاست؟!)

پس هر چه در راه خدا به تو می‌رسد، به اذن خداوند واحـد، یگانـه و بخشنده رسیده است. مژده بده که در حدیثـی از رسـول الله آمـده اسـت: «زنی که از دستورات پروردگارش اطـاعت کنـد و نمازهـای پنـج‌گانـه را بخواند و عفت و پاکدامنیش را حفظ نماید وارد بهشت پروردگارش می‌شود.»

این اعمال برای کسی که الله برایش آسان بگرداند، بسیار ساده و سـهل است، هر جا که شریعت توقف کرد بایست، خودت را به کتاب و سنت رسولش بیارای، چون تو مسلمان هستی، این شـرفی بـزرگ و افتخـاری مـهم بـرای توست، زنان بسیاری هستند که در سرزمین‌های کفر به دنیا می‌آیند کـه یـا مسیحی هستند یا یهودی یا کمونیست یا ملت‌های دیگری کـه بـا دیـن اسلام مخالف و مغایر است، اما الله تو را به عنوان زنی مسـلمان انتخـاب کرده است و از پیروان محمد ﷺ و مقتدیان عایشـه، خدیجـه و فاطمـه ـ رضی الله عنهن جمیعاً ـ گردانده اسـت. خوشـا بـه حـالت کـه نمازهـای پنج‌گانــه را می‌خوانــی، روزه‌ی رمضــان را مــی‌گـیری، بیــت الله را حـج می‌کنی، حجاب شرعی را رعایت می‌نمایی، خوشا به حالت که خشــنودی از این که الله پروردگار، اسلام دین و محمد پیامبر ﷺ توست.

پرتو: طلایت دینت، زیور آلاتت اخلاقت و ثروتت ادبت است.

درخشش: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِـعْمَ الْوَكِيلُ».
(خدا ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است.)

شمش چهارم: مؤمن و کافر با هم برابر نیستند

فَمَا يَدُومُ سُرُورٌ مَا سُرِرتَ بِهِ　　　وَ لايَرُدُّ عَلَيكَ الغَائِبَ الحَزَنُ
(خوش‌حالی و سرور تو چون باد طی شود　　　غم باعث رجـوع سفر کرده کی شود؟)

با نگاه به یک پدیده می‌توانی خوشبخت شوی. پدیده‌ی وضعیت زن در سرزمین‌های اسلامی و وضعیت زن در سرزمین کفر. زن مسـلمان در سـرزمین‌های اسـلامی مؤمـن، صدقـه دهنـده، روزه‌دار، شـب‌زنده دار، باحجاب، فرمانبردار همسر، ترسان از پروردگار، نیکی کننده به همسایگان و مهربان با فرزندانش می‌باشد. پس ثـواب بـزرگ، سـکینت و خشـنودی گوارای وجودش باد، ولی زن در سرزمین کفـر بی‌حجـاب، جـاهل، پـوچ، عرضه کننده‌ی مدهای لباس، کالای بنجل و سرمایه‌ای بی‌ارزشی اسـت که همه جا عرضه می‌شود، ولی بهایی ندارد، نه آبرویی، نـه شـرفی و نـه دیانتی. حال این دو پدیده و دو نمونه را با هم مقایسه کن تا دریابی که تو خوشبخت‌تر، بالاتر و والاتری و الحمد لله:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْـأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُـمْ مُؤْمِنِـينَ» (آل عمران/۱۳۹).

(و سست و زبون نشوید و غمگیـن و افسـرده نگردیـد و شـما برتـر هستید اگر به راستی مؤمن باشید).

پرتو: همه‌ی مردم زندگی خواهند کرد، کاخ‌نشین و کوخ‌نشین، ولی خوشبخت چه کسی است؟

درخشش: الله... الله پروردگار من است و برایش شریکی نمی‌گیرم.

شمش پنجم: تنبلی دوست شکست است

أعَزُّ مَكَانٍ فى الدُّنَا سَرجُ سَابِحٍ   وَخَيرُ جَلِيسٍ فِى الزَّمَانِ كِتَابُ

(بهترین جای دنیا زین اسب است، و بهترین همنشین روزگار کتاب است.)

تو را به کار و کوشش و عدم تمایل به سستی، تنبلی و تسلیم شدن در برابر اوقات بی‌کاری سفارش می‌کنم، برخیز و خانه یا کتاب‌خانه‌ات را مرتب کن، وظیفه‌ات را انجام بده، نماز بخوان، کتاب خدا را تلاوت کن، هر کتاب سودمندی را مطالعه کن، به نوار مفیدی گوش بده، با همسایگان و دوستانت بنشین و با آنان در مورد چیزهایی صحبت کن که شما را به خدا نزدیک می‌کند، آن زمان است که به اذن الله تعالی خوشبختی، گشایش و خوش‌حالی را می‌بینی و مبادا تسلیم بی‌کاری یا بطالت شوی، چون هم، غم، وسواس، تردید و کدورت را به دنبال دارد و همه‌ی این‌ها جز با کار از بین نمی‌رود.

به ظاهرت اهمیت بده، مثل خوش قیافگی، نظافت داخل خانه، مرتب نشستن و خوش اخلاقی با همسر و فرزندان، برادران، نزدیکان و دوستان مثل تبسم خشنودی و دلی باز.

تو را از گناه و معصیت برحذر می‌دارم چون گناه باعث اندوه می‌شود، به ویژه گناهانی که در میان زنان زیاد است، مثل نگاه حرام، بی‌حجابی، خلوت با بیگانه، نفرین، دشنام، غیبت، انکار حق همسر و عدم اعتراف به خوبی‌هایش. این گناهان میان زنان بسیار شایع است، مگر زنانی که خدا به آنان رحم نماید، پس از خشم آفریدگار برحذر باش و تقوا پیشه ساز که تقوا و پرهیزگاری ضامن خوشبختی و خشنودی وجدانت می‌باشد.

پرتو: وقتی غم‌ها هجوم آورند و اندوه‌ها زیاد شدند بگو: لا إله إلا الله.

درخشش: «فَصَبرٌ جَمیلٌ».
(صبر زیبا و نیکو داشته باش.)

شمش ششم: تو با آن‌چه داری از میلیون‌ها زن بالاتری

سَیَکفِیکَ عَمَّن أغلَقَ البَابَ دُونَهُ وَظَنَّ بِـــهِ الأقوَامُ خُبزٌ مُقمرُ

(نان خشکی برایت بهتر است از اموال فرد بخیلی که در را بر خود بسته و دیگران به او خوشبینند.)

در مورد مردم تمام دنیا فکر کن. آیا هزاران نفر که سال‌هاست بیمارند، مدت‌هاست که دچار حادثه گشته‌اند و روی تخت‌های سفید بیمارستان‌ها خوابیده‌اند، وجود ندارند؟ آیا هزاران نفر در پشت میله‌های زندان به سر نمی‌برند که زندگی و لذت آن را از دست داده‌اند؟ آیا آسایشگاه‌های روانی و بیمارستان‌ها از اشخاصی پر نیست که عقل خود را از دست داده و اعصابشان به هم ریخته و دیوانه شده‌اند؟ آیا در دنیا فقیرانی نیستند که در چادرهای پاره پاره و کوخ‌ها زندگی می‌کنند و تکه نانی برای خوردن نمی‌یابند؟ آیا زنانی وجود ندارند که در یک تصادف یا حادثه، تمام فرزندانشان را از دست داده‌اند؟ یا زنی که بینایی یا شنوایی خود را از دست داده، دست یا پایش قطع شده، عقلش را از دست داده، یا به بیماری لاعلاجی مثل سرطان و غیره مبتلا شده است، وجود ندارد، اما تو سالمی، تندرستی، خوبی، امنیت و آرامش داری و خشنودی؟ پس خدا را به خاطر

نعمت‌هایش شکر کن و اوقاتت را در آن‌چه موجب خشم و غضب الله می‌سازد صرف مکن، مثل نشستن طولانی در برابر کانال‌های ماهواره‌ای که از ضد ارزش، تقلب، کالاهای کساد شده و مواد بی‌محتوا پر است، ولی از آن‌چه مفید و سودمند است، استفاده کن، مثل سخنرانی‌ها، میزگردها، برنامه‌های مفید پزشکی، اخباری که به درد مردان و زنان مسلمان می‌خورد و غیره. از دیدن برنامه‌های بی‌اهمیت و بی‌ارزش که نمایش داده می‌شود و بی‌بند و باری را ترویج می‌کنند اجتناب کن، چون باعث از بین رفتن شرم، حشمت و دین می‌گردد.

پرتو، ظالم را به دادگاه آخرت بسپار
آن‌جا که هیچ حاکمی به جز خدا نیست.

درخشش: «از این ستون تا آن ستون فرج است.»

شمش هفتم: برای خودت قصری در بهشت بساز

أطَعتُ مَطامِعِي فاستَعبَدَتنِي وَ لَو أنِّي قَنعتُ لكُنتُ حُرّاً
(پیروی از نفس یعنی بندگی در قناعت گوهـر آزادگی)

ببین چند نسل رفته و گذشته است؟ آیا با مال و ثروتشان رفته‌اند؟ آیا کاخ‌هایشان را با خود برده‌اند؟ آیا به همراه جاه و مقامشان رفته‌اند؟ آیا با طلا و نقره‌هایشان دفن شده‌اند؟ آیا با ماشین‌ها و هواپیماهایشان به آخرت نقل مکان کرده‌اند؟ نه! لباس‌ها و پوشش‌ها از تنشان بیرون آورده شد و با کفن‌هایشان وارد قبر شدند. سپس از آنان سؤال شد: پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ دینت چیست؟ خود را برای آن روز آماده کن و بر هیچ چیز از مال دنیا تأسف و اندوه مخور، چون دنیا نابود شدنی و بی‌ارزش است و تنها عمل صالح است که می‌ماند. خداوند سبحان می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل/۹۷).

(هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد.)

پرتو: بیماری نامه‌ایست که در آن مژدگانی است و سلامتی، زیوری قیمتی و گرانبهاست.

درخشش: «لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» (معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی تو، من از ستمکاران بوده‌ام).

شمش هشتم: قلبت را با دستانت پاره پاره مکن

إن کَانَ عِندک یا زمانُ بقیةٌ　　　مِمَّا یُهَانُ بِهِ الـکِرامُ فَهَاتِهَا!

(ای زمانه! اگر هنوز هم از آن سختی‌ها و مشکلاتی که بزرگواران را خوار و ضعیف می‌گرداند در آستین داری، پس آن را روکن.)

از هر چیزی که باعث وقت کشی است دروی کن، از مطالعه‌ی مجله‌های فاسد و مبتذل گرفته تا عکس‌های لخت و افکار بیهوده، کتاب‌های بی‌دینی یا داستان‌هایی که در دنیای اخلاق، پست و فرومایه‌اند. تو باید به دنبال چیزهای مفید باشی، مثل مجله‌های اسلامی، کتاب‌های مفید و سودمند، گاهنامه‌های سازنده و مقاله‌هایی که به درد دنیا و آخرت بنده می‌خورد، زیرا بعضی از کتاب‌ها و مقاله‌ها در درون انسان ایجاد شک و تردید می‌کند و وجدان را به شبهه و انحراف می‌اندازد. این سوغات فرهنگ منحرف و پست کشورهای کافر و بی‌دینی است که کشورهای اسلامی را به کام خود فرو برده است. بدان که کلیدهای غیب در دست خداست و اوست که برای هر غم و اندوهی فرج و گشایشی می‌فرستد، پس به درگاهش

بسیار دعا کن و این دعا را همیشه و تا ابد تکرار کن:

«اللهُمَّ إنِّی أعُوذُ بِکَ مِنَ الهَمِّ وَالحَزَن وَأعُوذُ بِکَ مِنَ العَجزِ وَالکَسَل وَأعُوذُ بِکَ مِنَ البُخلِ وَالجُبنِ وَأعُوذُ بِکَ مِن غَلَبَةِ الدَّینِ وَقَهرِ الرِّجَالِ».

(پروردگارا! از غم و اندوه، از ناتوانی و تنبلی، از بخل و ترس، از غلبه‌ی قرض و تسلط مردم به تو پناه می‌برم).

پس اگر این حدیث را بارها و بارها تکرار کنی و در معانی و مفاهیمش بیندیشی الله در بلا و غم و اندوهت فرج حاصل می‌نماید ـ به خواست الله.

پرتو: در یک ثانیه یک تسبیح و در یک دقیقه یک اندیشه و در یک ساعت عملی بکار.

درخشش: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ».
(یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد آن‌گاه
که او را می‌خواند و بدی را برطرف می‌کند).

شمش نهم: تو با پروردگاری بزرگوار و بخشنده طرف هستی

لَعَلَّ اللیَالِی بَعدَ شَحطٍ مِنِ النَّوَی ستجمَعُنَا فی ظِلِّ تِلــکَ المَآلِفِ

(شاید پس از دوری‌هــای فـراوان، روزگـار مـا را در سـایه‌ی آن دوستی‌ها گرد آورد.)

مژده‌ی خیر و خوبی بده چرا که الله تعالی لباسی بـس بـزرگ را برایت آماده کرده است. الله تعالی می‌فرماید:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» (آل عمران/۱۹۵).

(آن‌گاه پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ عاملی از شـما را ـ خـواه زن باشـد یـا مـرد ـ ضـایع نخواهم کرد.)

پس پروردگار متعال همان‌طور که به مردان وعده داده است بـه زنان نیز وعده داده و همان‌گونه کــه زنـان را سـتوده مـردان را نـیز ستوده است. الله تعالی می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (أحزاب/۳۵).

(مردان مسلمان و زنان مسلمان و مـردان بـا ایمـان و زنـان بـا ایمان.)

این آیه دال بر آن است که تو نیمه‌ی کـامل کننـده و قرینـه‌ی مرد هستی و پاداشت نزد الله محفوظ می‌باشد، بنابراین کارهای خـیر در خانه و جامعه تو را به رضوان الهی می‌رساند. پـس بـهترین الگـو باش و بسان چراغی برای فرزندان امتت و الگویی والا برایشان باش.

الگویت را در زندگی آسیه (زن فرعون) و مریم خدیجه، عائشه و فاطمه ـ رضی الله عنـــهن ـ قـرار بـده، چـون آنـان و امثالشـان برگزیدگانی پاک، مؤمنانی فرمانبردار و روزه‌دارانی شب زنده‌داراند که خداوند از آنان راضی شد و آنان نیز از او راضی و خشنود شدند. پـس بر چنین راه و روشی استوار باش و بـا مطالعـه‌ی زنـدگیشـان، خـیر، آرامش و آسایش را خواهی یافت.

پرتو: اشک یتیم را پاک کن تا برنده‌ی رضوان رحمان و سکونت در بهشت برین باشی.

درخشش: «أليس الصُّبحُ بِقَرِيب».
(آیا صبح نزدیـــــک نیست؟!)

شمش دهم: در هر صورت تو برنده هستی

قُل لِلَّذِی بِصُرُوفِ الَّدهرِ عَیَّرَنا   هَل عَانَدَ الدَّهرُ إلا مَن لَهُ خَطَرُ
طعنه زنی که گرفتـــــار روزگار شدی   این روزگار دشمن مردان سخت‌سر است

بر توست که در پی پاداش باشی، پس اگر دچـار هـم و غـم یـا اندوهی شدی بدان که کفاره‌ی گناهان است. اگر یکی از فرزندانت را از دست دادی بدان که نزد خدای واحد شفاعتت را می‌کنـد، اگـر بـه آفت یا بیماری جسمی مبتلا شدی بدان کـه اجـرش نـزد الله تعـالی محفوظ می‌باشد، اجر گرسنگی، ثواب بیماری و پاداش فقـر نـزد الله است. پس هیچ چیز نزد پروردگار ضـایع نمـی‌گـردد و خداونـد آن را حفظ می‌کند، چنان‌که ودیعه و امانت را برای صاحبش حفظ می‌کنـد تا در آخرت آن را به او بدهد.

پرتو: نماز ضامن گشایش دل و طرد غم است.

گردن‌بندها

درخشش: « فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»
(بگیر آن‌چه به تو دادم و از شاکران باش.)

گردن‌بند اول: نعمت‌های خدا را بر خود برشمار

وَإِنِّی لأَرجُـــو اللهَ حَتّى كَأَنَّنِي أَرَى بِجَمِيلِ الصَّبرِ مَا اللهُ صَانِعُ
(به خدا امیدوارم، تا جایی که به وسیله‌ی صبر زیبا می‌دانم چه خواهد کرد.)

صبح که می‌شود به یاد بیاور که سپیده بر هزاران زن بی‌چاره دمیده و تو در نعمت هستی، بر هزاران زن گرسنه طلوع کرده و تو سیر هستی، بر هزاران زن اسیر طلوع کرده و تو آزاد هستی و بر هزاران زن مصیبت زده و مادر داغ‌دیده طلوع کرده و تو خوشبخت و سالم هستی. چه اشک‌هایی که بر گونه‌های زنان جاری است و چه آه‌های سوزناکی که از قلب مادران برمی‌خیزد و چه گریه‌هایی که از حنجره‌های کودکان خارج می‌شود و تو خندان و خشنودی! پس خدا را به خاطر لطف، نگهداری و کرمش شکر کن.

یک نشست صریح و روراست با خود داشته باش، به آمارگیری و شمارش بپرداز: چه چیزهایی داری؟ مال، نعمت، خوش‌حالی، دل‌خوشی، زیبایی، ثروت، خانواده، سایه، مسکن، وطن، لطف، خواب، آب، غذا و دارو، پس شاد و خوشبخت باش و انس بگیر.

پرتو: با پول دعای فقیران و دوستی بینوایان را بخر.

درخشش: «به آن‌چه خدا به تو داده راضی شو تا بی‌نیازترین فرد باشی.»

گردن‌بند دوم: اندکی که تو را خوشبخت کند به از زیادی که تو را بدبخت کند

وَإِذَا أَرَادَ اللهُ نَشْـــرَ فَضِيلَةٍ طُوِيَت، أَتَاحَ لَهَا لِسانَ حَسُودِ

(وقتی خدا بخواهد ارزشی را که پنهان مانده است منتشر سازد، زبان حسودی را برایش قرار می‌دهد.)

عمر حساب شده‌ات همان عمر سرور، شادمانی، خشنودی، آرامش و قناعت است، اما حرص، آز و طمع اصلاً جزئی از عمرت به حساب نمی‌آید چون متضاد تندرستی، سلامتی و زیبایی توست. پس بر رضایت از خدا، قناعت به قسمت و نصیب، ایمان به تقدیر و خوش‌بینی نسبت به آینده محافظت کن. مثل پروانه سبک بال و خوش منظر باش و از وابستگی به اشیا دوری کن، پروانه‌ای که از گلی به گلی، از تپه‌ای به تپه‌ای و از باغی به باغی می‌پرد یا مثل زنبور عسل باش که پاکیزه را می‌خورد و چیزهای پاکیزه تولید می‌کند و نمی‌گزد. با محبت پرواز می‌کند و با مودت فرود می‌آید، طنینش بشارت می‌دهد و آوازش بهشتی است، تو گویی از ملکوت آسمان‌هاست که فرود آمده و از عالم جاویدان است که در زمین افتاده است.

پرتو: خدا توبه کنندگان را دوست دارد، چون آنان به او رجوع کردند و اوضاع و احوال خود را برای او بازگو نمودند.

درخشش: «الحمدُ لِله الذی أذهَبَ عَنِّی الحَزَنَ».
(حمد و سپاس خدایی را که غم واندوه را از من دور کرد.)

گردن‌بند سوم: به ابرها نگاه کن نه به خاک‌ها

لَولا اشتِعَالُ النَّارِ فِیـمَا جَاوَرَت مَا کَانَ یُعرَفُ طِیب عُرفِ العُودِ
(اگر آتش شعله‌ور نمی‌گشت، خوش بویی عود فهمیده نمی‌شد.)

بلند همت باش، امیدوارم که همواره در حال صعود باشی و به این کار ادامه دهی و از پایین آمدن یا سقوط پرهیز کن. بدان که زندگی دقیقه و ثانیه است. در جدیت، استمرار و صبر مثل مورچه باش. همواره بکوش، توبه کن و اگر به گناه بازگشتی دوباره توبه کن. قرآن را حفظ کن، اگر فراموش کردی دوباره، سه باره، ... و ده باره آن را حفظ کن. مهم این است که احساس شکست و سرخوردگی نکنی چون تاریخ سخن آخر را نمی‌شناسد و عقل به پایان تلخ اعتراف نمی‌کند، بلکه کوشش است و تصحیح. عمر مانند بدن است که می‌توان جراحی زیبایی روی آن انجام داد، عمر مانند ساختمان قابل تعمیر و نوسازی و نقاشی با رنگ و روغن است. پس مبادا به مکتب شکست و هزیمت نزدیک شوی و توقع بیماری، بلاء مصیبت و گرفتاری را از ذهنت دور کن. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَعَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائدة/۲۳).
(اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.)

پرتو: ترک گناه جهاد است و مداومت بر گناه لجاجت.

درخشش: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا» (به کسانی که ایمان آورده‌اند مژده بده.)

گردن‌بند چهارم: کوخی با ایمان بهتر از کاخی باطغیان

إِنِّي وَإِن لُمتُ حَاسِدِي فَمَا أنكِـــــــر أنِّي عُقُوبَةٌ لَهُم

(گر چه حسودانم را سرزنش می‌کنم، ولـی انکـار نمی‌کنـم کـه برایشان عذاب هستم.)

زن مسلمان کوخ نشینی که خدایش را عبادت، نمازهای پنج‌گانه‌اش را ادا و روزه‌ی ماه مبارک رمضانش را می‌گیرد خوشبخت‌تر از زنی اسـت که در کاخی پر از خدم و حشـم و پـر زرق و بـرق زنـدگـی می‌کنـد. زن مؤمنی که با قرآن و تسبیحش در چادری موبین، نانی جوین و آب کـوزه زندگی می‌کند خوشبخت‌تر از زنی است که در برجی عـاجی و اتاق‌هـای مخملی زندگی می‌کنـد و پـروردگـارش را نمی‌شناسـد، مولایـش را یـاد نمی‌کند و از رسولش پیروی نمی‌نماید. بلـه، معنـی خوشـبختی را بفـهم؛ سعادت و خوشبختی به آن معنی تنگ و تحریـف شـده‌ای کـه خیلـی از مردم خیال می‌کنند نیست. گمان می‌کنند که خوشبختی در دلار، دینـار، درهم، تومان، فرش، لباس، غذا، مشروبات و ماشین است، نه، هرگز چنین نیست. خوشبختی خشنودی دل، راحتـی وجـدان، شـادی روح، گشـایش خاطر، اصلاح اوضاع، درستی اخلاق، رفتار خوب، قناعت و کفاف است.

پرتو: چگونه کسی که مسلمانی را آزار داده یا به بنده‌ای ظلم کرده می‌تواند آرامش داشته باشد؟!

درخشش: «وَتَوَكَّل عَلَى الحَيِّ الذى لايَمُوتُ»
(بر زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن.)

گردن‌بند پنجم: اوقاتت را بر کارهایت تقسیم کن

عَسَى الهَمّ الذى أمسَيتُ فِيهِ يكُونُ وَرَاءَهُ فَـــرَجٌ قَرِيبٌ
شاید که در ورای این غم جانکاه من صبح سپید باشد و خورشید تابنـاک

شانس خود را با یک کتاب یا نوار مفید امتحـان کـن، بخـوان و گوش کن، به تلاوت عطرآگین کتاب خدا گوش فراده، شاید یک آیه وجودت را به لرزه بیندازد، به ژرفای وجودت نفوذ کنـد و وجدانـت را مورد خطاب قرار دهد، پس هدایت و نور را برایت به ارمغان بیـاورد و یأس، شک، شبهه و ناامیدی را از تو دور نماید. کتاب‌های حدیـث را مطالعه کن، سخنان گهربار پیـامبر محبوبمـان را در کتـاب «ریـاض الصالحین» بخوان تا داروی مورد نیـاز و علـم مفیـدی کـه تـو را از لغزش‌ها باز می‌دارد، از کاسـتی‌ها دور می‌سـازد و از بیماری‌هـا شـفا می‌دهد، پیدا کنی. چون داروی تـو در وحـی کتـاب و سـنت اسـت، آسایشـت در ایمـان، روشـنی چشـمت در نمـاز، صـــلاح قلبـــت در خشنودی، آرامش خاطرت در قناعت، زیبایی چهره‌ات در تبسم، حفظ آبرویت در حجاب و آرامش دلت در ذکر است.

پرتو: از دعای مظلوم و اشک‌های محروم بترس.

درخشش: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ».
(تا بر آن چه از دست داده‌اید افسوس نخورید
برای آن‌چه به شما داده است شادمان نشوید.)

گردن‌بند ششم: خوشبختی ما با خوشبختی آن‌ها فرق دارد

سَيُعَافَى المَرِيضُ بعدَ سُقامٍ   وَيَعُودُ الغرِيبُ بعدَ غِيابِ
بیمار به شود و بگذرد خطر   از راه دور رسد آن رفته در سفر

چه کسی به تو گفته که موسیقی سرگرم کننده، ترانه‌های بی‌ارزش، تآتر بیهوده، مجله‌ی مبتذل و فیلم بی‌سر و ته خوشبختی و سرور را به دنبال دارد؟ هر کس چنین گفته، دروغ گفته است! این‌ها، بر اساس اعترافات موثق کسانی که این کارها را انجام داده و از آن توبه کرده‌اند، کلیدهای بدبختی، راه‌های پریشانی و دروازه‌های هم، غم و اندوه ماست. از این بدبختی و بی‌چارگی فرار کن. از زندگی بیهودگان، پوچان و منحرفان از راه راست خدا، بیا به سوی تلاوت خاشعانه، مطالعه‌ی مفید، موعظه و سخنرانی خروشان، صدقه‌ی سودمند و توبه‌ی صادقانه، بیا به جلسات روحانی و اذکار ربانی، شاید خدا توبه‌ات را بپذیرد و قلبت را پر از آرامش و سکینت و امنیت کند.

پرتو: در قلب سالم، شرک، خیانت، حقد و حسد نیست.

درخشش: «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی».
(پروردگارا! سینه‌ام را فـراخ دار.)

گردن‌بند هفتم: سوار کشتی نجات شو

یا إلهَ الکَونِ قَد أسلَمتُ لَک   رَبِّ فَارحَم ضَعفَنَا مَا أرحَمَک

(ای معبود هستی! من تسلیم توام. پروردگارا! به ضعف و نـاتوانی ما رحم کن، تو چه‌قدر مهربان و بخشنده‌ای!)

من ده‌ها قصه از مردان و زنان هـنرمند، خـوش‌گـذران، بیـهوده‌گـو، بی‌هدف ـ چه زنده و چه مرده ـ را مطالعه کرده‌ام و با خـود گفتـم: پـس مـردان و زنـان مسـلمان، مؤمـن، راسـتگو، روزه‌دار، عبـادتگر و فروتـن کجایند؟! آیا عمر محدود و کوتاه برای هدر دادن به صـورت بیـهودگـی، حاشیه‌گرایی و تلف شدن در بازار تقصیر و گناه کافی است؟ آیا جـز ایـن عمر، عمر دیگری هم داری؟ آیا روزگاری جز این روزگار در پیـش داری؟ آیا تو پیمان محکم و مورد اعتمادی از جانب خدا مبنی بر زندگی ابـدی و فرار از مرگ داری؟ به خدا قسم هرگز! بلکه همه‌ی این‌ها فقط خیالات و پندراهای دروغین و آرزوهای شکست خورده است، پس نفس را محاسبه کن، مسیرت را تغییر بده، گناهان را رها کن و به کـاروان بپیونـد و سـوار کشتی نجات شو.

پرتو: زن عاقـل و خـردمند صحرا را به بوستان سرسبز و خرم تبدیل می‌کند.

درخشش: «فرج همراه سختی و مشکلات است.»

گردن‌بند هشتم: سجده کلید خوشبختی است

وَلستُ أرَی السَّعَادَةَ جمعَ مَالٍ   وَلکنَّ التَّقَی هُـــــوَ السَّعِیدُ

(من خوشبختی را در جمع آوری مال نمی‌بینم، ولی انسان تقوا پیشه خوشبخت است.)

اولین صفات خوشبختی در دفتر زمان و اولین کارت‌های تبریک در دفتر روز، نماز صبح است. با نماز صبح آغاز کن، آن وقت است که در سایه‌ی عهد، حفاظت، سرپرستی و امان پروردگار قرار داری. او تو را از هر بدی محفوظ نگاه داشته، به سوی خیر و خوبی راهنمایی کرده، به سمت فضیلت و برتری سوق داده و از پستی و رذیلت باز می‌دارد. خداوند به روزی که با نماز صبح آغاز نشود، برکت نمی‌دهد و به صبحی که با نماز سپیده‌دم شروع نشود درود و سلام نمی‌فرستد. این اولین علامت و نشانه‌های قبول، عنوان کتاب رستگاری، تابلوی پیروزی، عزت و سربلندی، توانمندی و موفقیت است. پس گوارای آن کسی باشد که نماز صبح را ادا کرده است، خوشا به حال کسی که نماز سپیده‌دم را به جای آورده است، و نور چشم کسی باشد که بر نماز صبح استوار است. فلاکت و بیچارگی، بدبختی و ناامیدی هم از آن کسی باد که در نماز صبح سستی کند!

پرتو: جنگ و جدال بی‌فایده و بحث و گفتگوی بیهوده، صفا و زیبایی را از بین می‌برد.

درخشش: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ»
(آیا ما سینه‌ی تـــو را نگشودیم؟)

گردن‌بند نهم: پیر زنی که سازنده‌ی رمزهاست

أَتَاکَ عَلَى قَنُوطٍ مِنکَ غَوثٌ   يَمُنُّ بِـــهِ اللطِيفُ الُمستَجِيبُ

(در اوج ناامیدی و یأس، خداوند مهربان و اجابت کننـده، بـا مـدد و یاری خویش بر تو منت می‌نهد.)

بسان پیرزنی باش که در برابر حجاج به پـروردگـارش اعتمـاد کـرد. روزی حجاج پسر آن پیر زن را زندانی کرد و در حضور او قسم خورد کـه پسرش را می‌کشد. پیر زن با اطمینان خـاطر، اراده، شـجاعت و جسـارت گفت: «اگر تو او را نکشی می‌میرد»! مثل پیر زن ایرانـــی در توکلش بـه خدا باش، روزی که مرغش را رها کرد و به سفر رفـت. او رو بـه آسـمان نمود و گفت: پـروردگـارا! کلبـه و مرغـم را حفـظ کـن کـه تـو بـهترین نگهدارندگانی! در پایداری و استواری مثل اسما دختر ابوبکر باش که چون پسرش عبد الله بن زبیر را کشته و به صلیب کشـــیده دیـد ایـن جملـه‌ی مشهورش را گفت: آیا وقت آن نرسیده است که این سوارکار پیاده شـود؟! و همانند خنسا باش آن هنگام که چهار پسرش در راه خدا شـهید شـدند، وقتی خبر کشته شدنشان را شنید، گفت: حمد و سپاس خدای را که شرف شهادتشان را در راهش به من عطا کرد. به این زنان و تاریخ بزرگوارانـه و زندگی پر فراز و نشیبشان بنگر.

**پرتو: از نسیم، نرمی، از مشک، عطر
و از کوه، صلابت و استواری بیاموز.**

درخشش: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر مؤمن باشید).

گردن‌بند دهم: برای این که زیباترین زن دنیا باشی

وَكُلُّ الحَادِثَاتِ وَإِن تَنَاهَت   فَمَوصُولٌ بِهَا فَرَجٌ قَرِيبُ

(همه‌ی حوادث حتی اگر به اوج برسند گشایش و فرجی بدان‌ها متصل است.)

تو با زیبایی‌ات از خورشید هم زیباتری، با اخلاقت از مشک خوشبوتری، با تواضعت از ماه بلندتر و مهربان‌تری و در عطوفتت از باران گواراتری. پس زیبایی‌ات را به وسیله‌ی ایمان، رضایتت را با قناعت، و عفت و پاکدامنی‌ات را با حجاب نگه‌دار. بدان که زیور تو طلا، نقره یا الماس نیست، بلکه دو رکعت نماز در سحرگاهان، تشنگی روزه برای خداوند در تابستان، صدقه‌ای پنهان که جز خدا کسی از آن باخبر نیست، اشکی داغ که شوینده‌ی اشتباهات است، سجده‌ای طولانی بر بساط عبودیت، حیا از خدا در هنگام رویارویی با شر و بدی و فراخوانندگان شیطان می‌باشد. بنابراین لباس تقوا را به تن کن، تو زیباترین زن دنیا هستی حتی اگر لباس‌هایت پاره و مندرس باشد، عبای حشمت و وقار را به تن کن که تو ارزشمندترین زن دنیا هستی حتی اگر کفشی به پا نداری و از زندگانی بسان زنان فاجر، کافر، ساحر، بی‌عفت و بی‌حجاب بپرهیز؛ چرا که آنان هیزم آتش جهنمی هستند که:

«لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» (لیل/۱۵).

(بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین انسان‌ها.)

پرتو: در هر جایی تاریکی و ظلمت را در زندگی‌ات خواهی یافت، تو فقط باید چراغ را در درونت روشن کنی!

طلا

درخشش: «صبح که شد منتظر شب نباش.»

طلای اول: ای والا مقام

رُبَّ أمــرٍ تَتَّقِيهِ جَرَّ أمراً تَرتَجيهِ

بسا کاری که از آن بیم داری برایت آورد امیدواری

ای مسلمان راستگو! ای زن مؤمن و توبه کننده! بسان نخلی باش که از شر و بدی و از آزار و اذیت به دور است، اگر سنگ به سویش پرتاب شود خرما می‌اندازد، همیشه سرسبز است، چه در تابستان، چه در زمستان و فایده‌هایش بی‌شمار است. نسبت به چیزهای پست و ناچیز در مقام و منزلتی والاتر قرار دارد و از هر آن‌چه حیا و عفت را می‌فریبد مصون می‌باشد. باید سخنت ذکر، نگاهت عبرت و سکوتت فکر و اندیشه باشد، آن وقت است که خوشبختی و راحتی را می‌یابی. پس در دنیا مورد قبول و پذیرش قرار می‌گیری، مدح نیکو و دعای راستین از جانب مخلوقات را به سویت جاری کرده و ابرهای بدبختی و فلاکت، شبح ترس و توده‌های تیرگی را از تو دور می‌سازد. با زمزمه‌ی دعای مؤمنان در حق خود بخواب و با سرود مدح و ثنا بر خود بیدار شو، آن‌جاست که می‌فهمی خوشبختی در حساب بانکی نیست، بلکه در اطاعت از ذات ستایش شده است، در لباس جدید و نو یا در خدمت بردگان نیست، بلکه در فرمانبرداری از آن ذات بزرگوار است.

پرتو: از خودت ناامید مشو، چون تحول و دگرگونی آرام صورت می‌پذیرد. تو در مسیرت با عواقبی روبرو می‌شوی که آتش همت را خاموش می‌کنند پس به آن‌ها اجازه نده که بر تو چیره شوند.

درخشش: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ».
(مرا بخوانید خواسته‌هایتان را اجابت می‌کنم)

طلای دوم: نعمت را بپذیر و از آن بهره جوی

کَم نِعمَةٍ لایُستقل بِشُکرِهَا ... لله فِی طیِّ المَکَــارِهِ کَامِنَة

(چه نعمت‌هایی که برایش جداگانه سپاس‌گزاری نمی‌شود، و درون سختی‌ها نهفته است.)

نعمت پروردگار را با شکر و فرمانبرداریش به کار بگیر، از نعمت آب جهت نوشیدن، وضو و غسل استفاده کن، گرما و نور خورشید را بـر خـود بپوشـان، جهت زیبایی و لذت با پرتوهای ماه دوش بگیر، میوه‌ها را بچین، از آب رودها بنوش، به دریاها نگاه کن، در صحراها به گشت و گذار بپرداز و سپاسـگزار آن ذات نیرومند و بخشاینده و آن پادشاه قهار باش. از این همـه دهش‌هـای پـر برکتی که خداوند به وسیله‌ی آن بر تو منت نهاده بهره ببر و از انکار آن بپرهیز:

«یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا» (نحل/۸۳).

(نعمت خدا را می‌شناسند و با این وجود آن را انکار می‌کنند.)

از انکار و کفر برحذر باش، قبل از این‌که به خار گُل نگـاه کنـی، زیبـاییش را ببین، قبل از این‌که از گرما و حرارت خورشید شکایت کنی، از نـورش لـذت بـبر، پیش از این‌که سیاهی شب را سرزنش کنی، آرامش و سکونش را به یاد بیاور. چرا همیشه باید نسبت به اشیا بدبین و تیره اندیش بود؟ چرا باید مسیر نعمت‌ها را تغییر داد؟

«أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً» (ابراهیم/۲۸).

(آیا ندیده‌ای کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کرده‌اند.)

پس این همه نعمت را بگیر، به خوبی بپذیر و خدا را شکرگذار باش.

پرتو: تغییر و تحول از اشتباه به درست، ماجرایی بس طولانی ولی زیباست.

درخشش: «لاتقنطوا مِن رَحمَةِ اللهِ».
(از رحمت خدا ناامید نشوید.)

طلای سوم: روزی فراوان با استغفار

أجَارَتنا إن الأمَانِيَ كَــوَاذِبٌ وَأكثَر أسباب النَّجَاحِ مَعَ اليَأسِ
(همسایه‌ام! آرزوها دروغ است، و بیشتر عوامل موفقیت در نومیدی است.)

زنی گفت: وقتی سی ساله بودم، شوهرم مرد، من از او پنج پسر و دختر داشتم. دنیا در نظرم تیره و تار شد و آن‌قدر گریستم که ترسیدم بیناییم را از دست بدهم. بر شانس و اقبالم گریستم، ناامید شدم و غم و اندوه سرتاسر وجودم را فرا گرفت، چون فرزندانم کوچک بودند و ما حقوقی نداشتیم که مخارج زندگیمان را تأمین کند. من از اموالی که شوهرم برای ما به ارث گذاشته بود کم‌کم استفاده می‌کردم. روزی وقتی در اتاقم بودم رادیو قرآن را روشن کردم که شیخی می‌گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که بسیار استغفار کند خداوند برای هم و غمش فرج و برای هر تنگنا و سختی‌اش گشایشی حاصل می‌نماید.» از آن پس بسیار طلب استغفار می‌نمودم و فرزندانم را به این کار امر می‌نمودم. به‌خدا قسم پس از گذشت شش ماه، پروژه‌ای روی املاک قدیمی ما اجرا شد و در عوض آن میلیون‌ها نصیبمان گشت. پسرم در منطقه شاگرد اول شد، قرآن را به طور کامل حفظ کرد و مورد عنایت و سرپرستی مردم قرار گرفت، خیر و برکت از هر طرف به سویمان سرازیر گشت و زندگی آرام و راحتی به سراغمان آمد. خداوند پسران و دخترانم را صالح و شایسته گرداند، هم و غم و اندوه از من رخت بربست و من خوشبخت‌ترین زن دنیا شدم.

پرتو: اگر تسلیم ناامیدی شدی، هیچ چیز نمی‌آموزی
و هرگز به سعادت و خوشبختی دست نمی‌یابی.

درخشش: «إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».
(چرا که کسی جز کافران از رحمت الله ناامید نمی‌گردند.)

طلای چهارم: دعا، بلا را دفع می‌کند

قَد يُنعِمِ اللهُ بِالبَلوَى وَإن عَظُمَت   وَيَبتَلِي اللهُ بَعضَ القَـــومِ بِالنعَمِ

(چه بسا خداوند قومی را با بلایـا و مصیبت‌هـای سـخت نعمـت بخشد و گروهی دیگر را با نعمت‌های فراوان بیازماید.)

من دوست عابد و صالحی دارم که همسرش به سـرطان مبتـلا شده و سه فرزند دارد. دنیا بر او سخت شد و زمین در برابرش تـیره و تار گشت. یکی از علما او را به شب زنده‌داری، دعا در سحرگاه همراه با استغفار و تلاوت بر آب زمزم برای همسرش سفارش نمود. اوضـاع و احوال او همچنان بد بود تا این‌که فـرج و گشـایش بـر دعاهـایش نازل گشت، همسرش بدن خود را بـا آب زمزمـی کـه بـر آن قـرآن تلاوت شده بود، شست، از نماز صبـح تـا طلـوع خورشـید و از نمـاز مغرب تا عشا کنار همسـرش می‌نشسـت و هـر دو بـا هـم اسـتغفار می‌نمودند و به درگاهش دعا می‌کردند تا این‌که خداوند مشکلشان را برطرف ساخت، شفایش داد و پوستی بهتر و موهایی زیباتر به او عطا کرد. بدین ترتیب او به استغفار و نماز شب خو گرفـت. پـاک و مـنزه است آن شـفا دهنـده‌ی عـافیت بخـش، کـه جـز او هیـچ معبـود و

پروردگاری نیست.

پس ای خواهرم! اگر بیمار شدی به سوی خدا روی بیـار، بسـیار استغفار، دعا و توبه کن، مژدگانی خشنودی‌ات را بده چرا که خداونـد دعا را اجابت نموده، سختی و مشکلات را برطرف کرده و بـدی را از بین می‌برد:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» (نمل/۶۲).

(یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد آن‌گاه که او را می‌خواند.)

پرتو: در گذشته و حال خـود جسـت‌وجو کـن،
چون زندگی متشکل از تجربه‌های پیاپی اسـت
که شخص باید از آن سربلند و پیروز بیرون بیاید.

درخشش: «وَكَـــانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً».

(او نسبت به مؤمنان مهربان بوده است.)

طلای پنجم: از یأس و سرشکستگی بپرهیز

وَالحَادِثَاتُ وَإِن أصابَكَ بُؤسُهَا فَهُوَ الذِی أنبَاکَ کَیفَ نَعِیمهَا

(گر چه دچار بدبختی‌های حوادث ناگوار شدی، ولی آن‌ها هستند که طعم و کیفیت نعمت‌ها را به تو می‌چشانند.)

جوانی که تنها فرزند مادرش بود، زندانی شد. خواب از دیدگان مادر رخت بربست و هم و غم امانش را برید. آن‌قدر گریست که از گریستن خسته شد. سپس خداوند او را به گفتن «**لاحول ولاقوة إلا بالله**» راهنمایی کرد. او این کلمات بزرگ و پرمحتوا را که گنجینه‌ای از گنجیه‌های بهشت است، بسیار تکرار کرد. هنوز چند روز نگذشت ـ پس از این‌که از آزادی پسرش ناامید شده بود ـ که پسرش در را کوبید. شادمانی، سرور و سرزندگی تمام وجودش را در برگرفت. این پاداش کسی است که به پروردگارش دل بسته است، به درگاهش دعا کرده و امورش را به او می‌سپارد. پس «**لاحول ولاقوة إلا بالله**» را ورد زبانت قرار بده، زیرا این‌ها کلمات بسیار والا و بزرگی هستند که راه خوشبختی و پیروزی در آن نهفته است. آن را همواره بر زبان جاری ساز و به‌وسیله‌ی آن توده‌های هم و زنجیرهای اندوه و

شبح‌های افسردگی را از خود دور ساز، مژدگانی سـرور، و شـادمانی و گشایش را از جانب الله بده. هرگز اجازه نده که ریسـمان امیـد قطـع شود یا دچار سرشکستگی شوی، زیـرا هـر گرفتـاری آسـایش و هـر سختی آسانی را به دنبال دارد. این سـنتی پیشـین و مسـأله‌ای تمـام شده است. پس چه خوب است خوش‌بینی به الله، توکل بر او، طلـب آن‌چه نزد اوست و انتظار گشایش از جانب او!

پرتـو، گرفتاری‌ها و ناراحتی‌هایت را موضوع صحبت قرار نده چون تو با این کار میان خود و خوشبختی مانعی ایجاد می‌کنی.

درخشش: «إنَّ ربَّکَ واسِعُ المَغفِرَةِ».
(مغفرت پروردگار بس گسترده است.)

طلای ششم: خانه‌ی تو سرزمین عزت و عشق است

قُل هُوَ الرَّحمَنُ آمنَّا بِهِ وَاتَّبعَنا هَادِياً مِن يَثرِبِ

(بگو او همان رحمان و بخشنده‌ای است که ما به او ایمان آوده‌ایم و از آن هدایتگر یثربی پیروی نموده‌ایم.)

ای خواهر عزیز و گرامی! جز در مواقع ضروری و مهم از خانه خارج مشو، چون راز خوشبختی تو خانه‌ات است:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» (احزاب/۳۳) (در خانه‌هایشان بمانند).

تو در خانه‌ات طعم خوشبختی را می‌چشی و از ناموس، شرافت، وقار و حیای خود محافظت می‌کنی. زن وراج و بیهوده‌گو کسی است که مدام به بازار می‌رود و تمام هم و غم و هوش و هواسش همراهی با مُد، زیر نظر داشتن لباس‌ها، رفتن به مغازه و دکان و سراغ گرفتن چیزهای عجیب و غریب است. او هیچ‌گونه دغدغه‌ی دینی، پیام دعوی، همتِ شناخت، یا علم و فرهنگی ندارد، بلکه اسرافگری است که فقط به دنبال خوراک و پوشش است. بنابراین از ترک خانه بپرهیز، چرا که آن‌جا منزلگه شادمانی و سرور، محل امنیت و راحتی، غار انس و کعبه‌ی سلامتی و امان از دست مردم است. خانه‌ات را محل تجمع محبت و ایستگاه عطا و بخشش خوب و بابرکت بگردان.

پرتو: گرفتاری‌هایت را فقط با کسانی در میان بگذار که با افکار، اندیشه‌ها و سخنانشان تو را در جهت رسیدن به خوشبختی یاری می‌دهند

درخشش: «شگفتا از کار مؤمن که
همه‌ی کارهایش به نفع وی است!»

طلای هفتم: تو وقتی برای پرحرفی و وراجی نداری!

البَدرُ یَضحَکُ وَالنُّجومُ تصفّقُ فَعَلامَ تَقتُلُنَا الهُمُــــومُ وَتَخنقُ؟!
(ماه خندان و ستـــاره کف زنان پس چرا ما کشته‌ی غم در جهان!)

بحث بیهوده پیرامون امـور احتمـالی را رهـا کـن، زیـرا ایـن مسأله سینه‌ات را تنگ و روانت را تیره و تار می‌گرداند. هیچ وقــت سـعی نکـن مردم را در مسایلی که چند نقطه نظر دارد، قانع کنی، بلکه نظر خـودت را با آرامش ، بدون جار و جنجال، اصرار و تشنج ابــراز کـن و از واکنـش و انتقادات فراوان دروی کن، چون باعث از دست دادن آرامش خاطر شده و چهره‌ی ناشایستی از تو به جای می‌گذارد. سخنان نرم و محبت آمیز را با گرمی و آرامش بگو، آن وقت است که قلب‌ها را به‌دست آورده و روان‌هـا را آباد می‌سازی. علاوه بر این، غیبــت مـردم، بـدگویـی و عیب‌جویـی از ایشان باعث ایجاد غم و اندوه در تو می‌شود. این امر پاداش تو را از بیــن می‌برد و برگناهانت می‌افزاید و اطمینان را از تو سلب می‌کند. بنابراین به دنبال اصلاح عیب‌های خودت باش زیرا خداونــد مـا را کـامل و معصـوم نیافریده است، بلکه ما همگی گناهکار و معیوب هستیم. خوشـا بـه حـال کسی که به جای عیب‌های مردم به دنبال عیب‌های خودش است.

پرتو: مادری کــه فرزنـدش از بلنـدی افتـاده اسـت نباید وقتش را با شیون و فریاد تلف کند بلکه باید به سرعت جهت پانسمان زخم‌هایش اقدام کند.

درخشش: «بدان آن چه به تو رسیده است می‌بایست به تو می‌رسید.»

طلای هشتم: پرفروغ و درخشان باش تا دنیا به تو خوش آمد گوید

أتحسبُ أنّ البُؤسَ لِلمَرءِ دَائِمٌ وَلَو دَام شَیءٌ عَدَّهُ النّاسُ فِی العَجَبِ

(آیا گمان می‌کنی که بیچارگی همواره قرین انسان است، در حالی که اگر چیزی دوام یابد مردم آن را از شگفتی‌ها و عجایب می‌دانند.)

به زندگی با دیدگاه عاشق خوش‌بین بنگر، چون زندگی هدیه‌ای از جانب الله به انسان است، پس هدیه‌ی آن ذات یگانه‌ی یکتا را بپذیر و با شادمانی و سرور بگیر. صبحگاه را با درخشش و لبخند زیبایش، شب را با وقار و سکوتش و روز را با درخشش‌ها و پرتوهایش بپذیر. با حمد و سپاس آب گوارا را بنوش، با شادمانی و سرور هوا را استنشاق کن، با تبسم شکوفه را بو کن، برای عبرت گرفتن در جهان بیندیش. از بخشش پربرکت در زمین، دسته‌ی گل، طلعت شکوفه، وزش نسیم، عطر بوستان، حرارت خورشید و نور ماه بهره ببر. این دهش‌ها و نعمت‌ها را در حساب یاری و مدد بر طاعت الله، شکر نعمت‌ها، حمد و سپاس بر فضل و منتش بگذار. مگذار کابوس ناراحتی‌ها و انبوه غم و غصه‌ها مانع دیدن این نعمت‌ها شود و تو کافر و ناسپاس شوی، بدان که خالق رازق ﷻ این نعمت‌ها را فقط برای استفاده بر طاعتش آفریده است:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً» (مؤمنون/۵۱).

(ای پیامبران! از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید.)

پرتو: بهترین و پاک‌ترین بخشش را تنگدستان دارند: آنان ارزش کلام و تبسم را می‌دانند، چه انسان‌هایی که عطایشان بسان سیلی زدنشان است!

درخشش: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً».
(هر که تقوا پیشه کند خدا برایش راهی باز می‌کند.)

طلای نهم: خوشبختی و خیر به طور تمام و کمال در اختیار هیچ کس نیست

أطْرُدِی الهَمَّ بِذِکْرِ الصَّمَدِ وَاهجُرِی لَیلَ الهَوَی وَابتَعِدِی
(با یاد خدا زغم جدا شو از شب و هوای آن رها شو)

اگر گمان می‌کنی که زندگی باید صد درصد به نفع تو باشد، باید بدانی که مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ای، چرا که چنین چیزی فقط در بهشت صورت می‌پذیرد. این امر در دنیا نسبی است، چیزهایی که تو می‌خواهی تکمیل نمی‌شود، بلکه علاوه بر آن بلا، بیماری، مصیبت و امتحان نیز واقع می‌شود. در خوشی شکرگزار و در سختی و گرفتاری صبور و بردبار باش. در رؤیای دنیایی کامل و بی‌عیب و نقص مباش که در آن سلامتی بدون بیماری، ثروتمندی بدون فقر، خوشبختی بدون تیرگی، شوهری بدون بدی و دوستی بدون عیب باشد، چون چنین چیزی اصلاً امکان پذیر نیست، خودت را به چشم پوشی از بدی‌ها، اشتباهات و ملاحظات عادت بده و به خوبی‌ها و محاسن نگاه کن. خوش‌بین باش، پوزش را بپذیر و فقط به خدا اعتماد کن، چرا که مردم شایستگی اعتماد و واگذار کردن امور به ایشان را ندارند:

«إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» (جاثیة/١٩).
(آنان هرگز در برابر خدا برایت سودی نمی‌رسانند.)

پرتو: وجود تاریکی‌ها در زندگی‌ات را قبول نکن چون نور وجود دارد و تو فقط باید کلید را بزنی تا نور افشانی کند.

درخشش: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجعَل لَهُ مِن أمرِهِ يُسراً».
(هر که تقوا پیشه کند خدا کارش را آسان می‌کند.)

طلای دهم: وارد بوستان معرفت شو

أَيُّهَا الشَامِتُ الْمُعَيِّرُ بِالدَّهرِ أأنتَ الْمُبَرَّأُ المَوفُورُ؟
در دام روزگارم، دلشاد از این بلایی آیا تو مطمئنی، آزاد از این قضایی؟!

یکی از اسباب خوشبختی، آگاهی‌ات نسبت به دین است، زیرا آموختن دین باعث گشادگی سینه و رضایت پروردگار می‌شود، همان‌گونه که رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی خداوند خیر کسی را بخواهد او را در دین فقیه و آگاه می‌گرداند.» کتاب‌های علمی مورد دسترس را بخوان تا دانش و فهمت را در دین بیفزاید، مثل: ریاض الصالحین، فقه السنة، فقه الدلیل، تفسیرهای آسان و کتابچه‌های مفید. بدان که بهترین کارها، شناخت خواسته و امر خداوند متعال در کتابش و خواسته‌ی رسول الله در سنتش می‌باشد. در تدبر قرآن و بررسی آن همراه خواهرانت، حفظ مقداری که برایت مقدور است،گوش فرا دادن و عمل به آن بسیار کوشا باش، چرا که جهل و عدم اطلاع و آگاهی از شریعت موجب تاریکی قلب و تنگی سینه می‌شود. پس کتابخانه‌ای ـ حتی اگر کوچک باشد ـ درست کن که در آن کتاب‌های ارزشمند و مفید و نوارهای سودمند را نگهداری کنی و از هدر دادن وقت در گوش دادن به ترانه‌ها و سریال‌ها بپرهیز، زیرا تو در ازای هر ثانیه از عمرت محاسبه و بازخواست خواهی شد. پس در وقت و زمان جهت کسب رضای الله سرمایه گذاری کن.

پرتو: سخت‌ترین مشکلات و گرفتاری‌ها با لبخند شخص مورد اعتماد آسان می‌گردد.

مرواریدها

درخشش: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرا».
(چه بسا الله بعد از این حادثه وضع تازه‌ای پیش آورد.)

مروارید اول: اشک‌های ریزان و قلب‌های مجروح را به یاد داشته باش

أَلَم تَرَ أنَّ الليلَ لَمَّا تَکَامَلَت غياهِبُهُ جَاءَ الصَّبَـــاحُ بِنُورِهِ
(هر چه شب تاریک‌تر گردد عمر شـــب باریک‌تر گردد)

یکی از ادیبان گوید:

اگر می‌دانستی که تو از روزگار عهد و پیمان گرفته‌ای که در همـه‌ی امور و زمینه‌ها هر چه بخواهی، دوست داشته باشی و هوس کنی بـه تـو بدهد، پـس هـر وقـت کـه یکـی از نیازهـایت از قلـم افتـاد یـا یکـی از خواسته‌هایت را برآورده نساخت تو هـم بـاید افسـار غـم و انـدوه را رهـا سازی، اگر خلق و خوی روزگار را در گرفتن، دادن، بخشیدن و نبخشیدن می‌دانستی و این که در برابر هر عطایی آن قدر تاخت و تاز می‌کند تـا آن را پس بگیرد. این روش دوستی و رفاقت دنیا با آدمیان است، کاخ‌نشین و کوخ‌نشین یا کسی که پا بر افلاک گذاشته یا کسی که بر بستر فقیرانه‌ای، سر بر بالین خاک می‌گذارد و می‌خوابد، همه در این مورد با هـم برابرنـد، بنابراین غم و غصه‌ات را کم و اشک‌هایت را پاک کن، زیرا تو اولین زنـی نیستی که تیر زمانه به او اصابت کرده یا مصیبتِ تو اولین بدعت عجیـب و غریب در روزنامه‌ی سختی‌ها و اندوه‌ها نیست.

پرتو: از اندیشه‌ی گناه دست بردار و به صفت نیکویی که جایگزینش خواهی کرد، فکر کن.

درخشش: «به وسیله‌ی بلا و
مصیبت، دعا به وجود می‌آید.»

مروارید دوم: آنان خوشبخت نیستند

اشتَدِّی أزمَةُ تَنفَرِجِی قَدآذَنَ لَیلُک بِالبلجِ

(ای بحران! سخت‌تر شو تا برطرف گردی، شب تو اجازه‌ی ظهور سپیده دم را داده است.)

به انسان‌های مرفه و اسرافگرانی که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند نگاه کن. زیرا واقعیت حال و روزشان به گونه‌ایست که باعث دلسوزی می‌شود نه خوش‌حالی و شادمانی. انسان‌هایی هستند که هم و غمشان اسراف و زیاده‌روی در لذت‌ها و خوشی‌ها و به کارگیری تمام سعی و تلاش جهت بهره‌بری و پیروی از لذت‌ها، چه حلال و چه حرام است، با این حال آنان خوشبخت و سعادتمند نیستند، بلکه در فلاکت و بیچارگی و هم و غمند، چرا که هر کس از منهج الهی منحرف گردد و به عصیان و سرکشی پروردگار بپردازد، هرگز به خوشبختی دست نمی‌یابد، گمان مبر که مرفهان و اسرافگران در نعمت‌ها و خوشی‌ها غوطه‌ورند، نه! برخی از زنان فقیر که در کلبه‌ها و خانه‌های گلین زندگی می‌کنند خوشبخت‌تر از آنانند که بر پرِ غو، ابریشم و حریر و در کاخ‌های مخملین می‌خوابند، چون یک زن فقیر، مؤمن، عبادتگر و زاهد خوشبخت‌تر از زن منحرفی است که از منهج الهی روی‌گردان است.

پرتو: خوشبختی در تو وجود دارد، به همین خاطر باید سعی و تلاشت را متوجه خودت سازی.

درخشش: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».
(بدان که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد.)

مروارید سوم: بهترین راه، راهی است که به الله می‌رسد

رُبَّمَا تَجزَعُ النُّفُوسُ لأمرٍ وَلَهَا فُرجَةٌ كَحَلِّ العِقَالِ

(شاید نفس‌ها نسبت به مسأله‌ای بی‌تابی و بی‌قراری کنند، حال‌آن که فرج و گشایش آن بسان باز شدن پابند شتر است.)

خوشبختی چیست؟ آیا سعادت در مال و ثروت است؟ یا در مقام و منصب؟ پاسخ‌ها متعدد و مختلف است ولی بگذار به خوشبختی این زن نگاه کنیم:

مردی با همسرش مشاجره کرد و به او گفت: من تو را بدبخت می‌کنم.

زن با آرامش گفت: نمی‌توانی.

مرد گفت: چطور؟

گفت: اگر خوشبختی در مال و ثروت بود آن را از من می‌گرفتی و اگر در زیور آلات بود به من نمی‌دادی، ولی این چیزی نیست که تو یا مردم صاحب آن باشید، من در ایمانم به خوشبختی رسیدم و ایمانم در قلبم است و هیچ‌کس جز پروردگارم بر آن تسلط ندارد.

این است خوشبختی واقعی! خوشبختی ایمان و هیچ‌کس جز آن

که قلب، نفس و فکرش از محبت الهی به جوش و خروش نیامده باشد، چنین سعادتی را احساس نمی‌کند، زیرا کسی که صاحب خوشبختی واقعی است، آن ذات یگانه و یکتاست، پس با اطاعتش خوشبختی و سعادت را از او بخواه.

تنها راه کسب خوشبختی آشنایی و شناخت صحیح و درست دین است که رسول الله ﷺ بدان مبعوث گردیده است. کسی که این راه را بشناسد، خوابیدن در کلبه، سرگذاشتن بر سنگ و زمین یا اکتفا کردن به یک تکه نان سد راهش نمی‌شوند تا این‌که خوشبخت‌ترین انسان دنیا باشد، اما کسی که این راه را گم کرده باشد، اندوه‌ها سراسر وجودش را در برگرفته، ثروتش محرومیت، شغلش زیانبار و عاقبتش ذلت و خواری است.

پرتو: ما برای زندگی به مال و ثروت نیاز داریم، اما این بدان معنا نیست که به خاطر مال و ثروت زندگی کنیم!

درخشش: «پروردگارا! من عفو و گذشت
و سلامتی و عافیت را از تو خواستارم.»

مروارید چهارم: اگر درها به رویت بسته شد به دانندهٔ غیب‌ها پناه ببر

إذَا ضَاقَ بِکَ الأمرُ فَفَکِّر فِی ألَم نَشرَح

(اگر کارها برایت سخت و دشوار شد، به سوره‌ی «ألم نشرح» بیندیش.)

ابن جوزی گوید: «مسأله‌ای بر من سخت آمد و تبدیل به غم و غصه‌ای برای من شد. جهت یافتن راه حل مناسب برای این مسأله بر خودم بسیار فشار آوردم ولی راهی برای خلاصی از آن نیافتم. سپس آیه‌ی «و مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (طلاق/۲) (هر کس پرهیزگاری کند خدا راه نجات را برای او فراهم می‌آورد) به من نشان داده شد، دانستم که تقوا سبب رهایی از هر غم و غصه‌ای است. بلافاصله به سوی تقوا و پرهیزگاری شتافتم تا این‌که راه حل را یافتم.»

من می‌گویم: تقوا نزد اندیشمندان سبب هر خیر و خوبی است. هیچ عقاب و مجازاتی بدون گناه نازل نگشته و بدون توبه از میان نرفته است. پس تیرگی، اندوه و مصیبت جزای اعمالی است که انجام داده‌ای، از کوتاهی در نماز گرفته تا غیبت زن مسلمان، سستی

و اهمال در مورد حجاب و پوشش یا ارتکاب عمل حرام. کسی که با منهج الهی مخالفت می‌کند باید بهای کوتاهیش را بپردازد و قبض اهمالش را پرداخت نماید. بنابراین کسی که خوشبختی را آفریده است همان ذات بخشنده و مهربان است، پس چه‌طور خوشبختی را در کسی جز او جست و جو می‌کنی؟ اگر مردم صاحب خوشبختی و سعادت بودند هیچ محروم، اندوهگین یا بیچاره و گرفتاری روی زمین باقی نمی‌ماند.

پرتو، هرگونه وضعیت ناامید کننده‌ای را از ذهنت دور و وجود چنین احتمالاتی را فراموش کن، فقط بر پیروزی و موفقیت تمرکز کن، در این صورت زمین نخواهی خورد.

درخشش: «من چنانم که بندهام در باره‌ام گمـــــان می‌کند.»

مروارید پنجم: هر روز را عمری تازه و نو بپندار

إذَا غَامَرتَ فِي شَرَفٍ مرُومٍ   فَلاتَقنَع بِمَـا دُونَ النُّجُومِ

(اگر در پی بزرگی و شرافت هستی، بـه کمـتر از ستاره راضـی مشو.)

دوری از خدا ثمره‌ای جز تلخـی و مـرارت نـدارد. هنگـامی کـه توفیق الهی و برکاتش نصیـب تـو نگـردد، استعدادهای تیزهوشـی، قدرت، زیبایی و معرفت به ناامیدی، سختی و مصیبت تبدیل می‌شود به همین خاطر الله تعالی مردم را از عاقبت این دوری و سـرگردانـی نسبت به خود برحذر می‌دارد.

تو در مسیرت در حال حرکت هستی، اتومبیلی به سمت تو آمـده و زمین را زیر پایت به لرزه می‌اندازد و احساس می‌کنی کـه نزدیـک است بدنت را درهم کوبیده و زندگی‌ات را از تو بگیر، پس چاره‌ای جز درخواست کمـک و شتاب در فـرار نـداری. خداونـد می‌خواهـد بـه بندگانش بگوید که در صورت روی گرداندن از او با چنین خطرهـا و مرگ‌های نافرجامی مواجه خواهند بود، به آنان سفارش می‌کند که ـ هر چه سریع‌ترـ نجات و رهایی را او بخواهند:

«فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. وَلا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَـهاً

آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ» (ذاریات/ ۵۰ـ۵۱).

(به سوی خدا بشتابید، من بیم‌دهنده‌ی آشکاری از سوی او برای شما هستم. با خدا معبود دیگری را انباز مسازید، ، من بیم‌دهنده‌ی آشکاری از سوی او برای شما هستم.)

همان بازگشتی که تجدید نفس انسان و برنامه‌ریزی تازه برای زندگی را اقتضا نموده و نیازمند رابطه‌ای بهتر با پروردگار، عملی کامل‌تر و پیمانی است که با این دعا ترجمه می‌شود:

«اللهُمَّ أنتَ ربِّی لاإلهَ إلا أنتَ خَلَقتَنِی وأنَا عَبدُکَ وأنَا علی عَهدِکَ وَوَعدِکَ مَااستطَعتُ أعُوذُ بکَ مِن شَرِّ مَا صَنَعتُ، أبُوءُ لَکَ بنعمَتِکَ عَلَیَّ، وأبُوءُ بِذَنبِی فَاغفِر لِی فَإنَّهُ لایَغفِر الذُّنُوبَ إلا أنتَ».

(خدایا! تو پروردگار منی، معبودی جز تو نیست، مرا آفریده‌ای، من بنده‌ی توام و من بر پیمان و وعده‌ی تو به اندازه‌ی توان خود هستم، از شر آن‌چه کرده‌ام به تو پناه می‌برم، نعمت‌های تو را بر خود می‌پذیرم، به گناهانم اقرار می‌کنم، پس مرا بیامرز که کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد.)

پرتو، اگر در یکی از کارهایت شکست خوردی نباید تسلیم یأس و ناامیدی شوی یا نگران شده و در یافتن راه حل شک و تردید به خود راه دهی.

درخشش: لبخند زدنت به
صورت خواهرت صدقه است.

مروارید ششم: زنان ستارگان آسمان و سیاره‌های تاریکی هستند

وَإن أَلَمت صُرُوفُ دَهرٍ فَاستَعِن الوَاحِدَ القَدِيرَا

(اگر حوادث روزگار بر تو فشار آورد، از یگانه‌ی توانا کمک بخواه.)

زن مسلمان و صالح کسی است که به نیکی با شوهرش رفتار کرده و پس از فرمانبرداری از پروردگارش از او اطاعت نماید. رسول الله ﷺ نیز چنین زنی را ستوده و او را الگویی قرار داده است که مرد باید به وی دست یابد. هنگامی که از ایشان پرسیدند: کدام زنان بهتراند؟ فرمود:

«الَتِي تسُرُّهُ إذَا نَظَرَ، وَتُطِيعُهُ إذَا أمَرَ، وَلاتُخالِفُهُ فِي نَفسِهَا وَمالِهِ بِمَا يكرَهُ».

(زنی که وقتی شوهرش به او بنگرد خوشحال شود، از دستورات شوهر اطاعت کرده و در رابطه با خود یا اموالش بر خلاف میلش رفتار نکند.)

هنگامی که آیه‌ی شریفه‌ی: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» (توبه/۳٤) (کسانی که طلا و نقره را می‌اندوزند) نازل شد، عمر و

ثوبان ـ رضی الله عنهما ـ به راه افتادند. سیدنا عمر نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! این آیه بر یارانت سخت آمده است! رسول الله ﷺ فرمود: «آیا تو را از بهترین چیزی که شخص می‌تواند جمع کند مطلع سازم؟ زن صالحه‌ای که اگر به او بنگرد خوشحالش کرده و اگر به او امر کند اطاعت نموده و اگر او را تنها گذاشت، ناموس و اموالش را حفظ کند.»

رسول الله ﷺ ورود زن به بهشت را با رضایت شوهر مقرون کرده است. از ام سلمه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«أيمَا إمرَأةٍ ماتَت وَزَوجُهَا عَنهَا راضٍ دَخَلَ الجَنَّةَ».

(هر زنی که فوت کرد و شوهرش از او راضی بود به بهشت می‌رود.)

پس همان زن باش تا خوشبخت شوی.

پرتو: در اولین صف جایگاهی وجود دارد به شرطی که در هر کاری مهارت و کمال را رعایت کنی.

درخشش: شادمانی و سرور به تو رسید زیرا فلک در گردش است.

مروارید هفتم: مرگ یا کار حرام

وَلاتَجزَع وَ إن أعسَرتَ یَوماً فَقَد أیسرتَ فِی الزَّمَن الطَّویلِ

(اگر روزی به سختی و دشـواری افتـادی، بی‌تـابی و بی‌قـراری مکن، چون روزگاری بس طولانی را در رفاه و آسایش به سر بردی.)

در حدیثی که عبدالله بن عمر بن خطاب ـ رضی الله عنهما ـ در رابطه با سه نفری که در غار بودند و صخره‌ای از کوه افتاد و در غـار را بست، روایت می‌کند، آمده است: آنان به پروردگار متعـال متوسـل شدند و اعمال نیکشان را به یاد آوردند. نفر دومشان می‌گوید:

«خدایا! من دختر عمویی داشتم که او را از همه بیشـتر دوسـت می‌داشتم ـ در روایتی ـ به شدت عاشقش بودم، او را بـه فحشـا فـرا خواندم، ولی او سرباز زد. تا این‌که سالی به شـدت در تنگنـای مـالی قرار گرفت. نزد من آمد و مـن در مقـابل صـد و بیسـت دینـار از او خواستم که خود را در اختیار من بگذارد، او نیز چنان کرد، تا آن‌جا که بر او مسلط شدم ـ در روایتی ـ قصد مبادرت به فحشـا را نمـودم، در این هنگام به من گفت: از خدا بترس و مهر را به ناحق مشکن.»

این دخـتر پرهـیزگـار بـود، در ابتـدا خـودش را در اختیـار مـرد نگذاشت، اما به خاطر فقر و نداری ضعیف شد، از مجبوری تن به این

کار داد و در عین حال خداوند متعال و تقوایش را به او گوشزد کـرده و یاد آوری نمـود و احساسـات ایمـانی را در او بـه حرکـت درآورد و این‌که باید از راه حلال با او ازدواج کند نه از طریق زنا. بدین ترتیـب او از جهالتش بازگشت و به سوی خداوند متعال توبه نمود و این امـر باعث شد که صخره تا اندازه‌ای از دهانه‌ی غار کنار رود.

پرتو: یاد بگیر که با ترس زندگی کنی، در این صورت است که متلاشی و نابود خواهد شد.

درخشش: زندگی تو ساخته‌ی افکار و اندیشه‌هایت است.

مروارید هشتم: آیات و روشنایی‌ها

إِنِّی رَأیتُ ـــ وَفِی الأیامِ تَجرُبة ـــ لِلصَّبرِ عَاقِبَة مَحمُـــودَةُ الأثرِ

(من ـ روزگار تجربه آموز است ـ دیدم که صبر و بردباری سرانجام تأثیراتی قابل ستایش دارد.)

خداوند متعال می‌فرماید:

«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً» (طلاق/۷).

(خدا بعد از سختی و ناخوشی گشایش و خوشی پیش می‌آورد.)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران/۲۰۰).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی ورزید، استقامت و پایداری کنید، مراقبت به عمل آورید و از خشم خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.)

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ. الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۵-۱۵۶).

(و مژده بده به شکیبایان. آنان که هنگامی که بلایی به آنان می‌رسد می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.)

«وَهُوَ الَّذِی يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ»

(شوری/۲۸).

(اوست که باران می‌باراند بعد از آن که ناامید می‌گردند و رحمت خود را می‌گستراند.)

«إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (زمر/۱۰).

(قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان بـه تمـام و کمـال و بـدون حساب داده می‌شود.)

خداوند متعال از زبان ذی النون می‌فرماید:

«لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیا/۸۷).

(معبودی جز تو نیسـت، تـو پـاک و مـنزهی و مـن از جملـه‌ی ستمکاران شده‌ام.)

این قرآن است کـه تـو را فـرا می‌خوانـد تـا خوشـبخت شـوی، اطمینان حاصل کنی، به پروردگارت اعتمـاد کـرده و سـینه‌ات بـرای وعده‌ی حقیقی پروردگارت گشوده شود، چرا که خداوند مخلوقـات را برای تعذیب و شکنجه نیافریده است، بلکه برای آزمایش، تـهذیب و تأدیب خلق نموده است. درحالی که نسبت به انسان از مادر و پدر هم مهربان‌تر است.

پس با ذکر، شکر، تلاوت کتاب و پیروی از پیامبر رحمت، انس و رضایت را از الله بخواه.

پرتو: برای رویارویی با بدترین‌ها، خودت را آماده کن در عوض هدیه‌ی تـو احساس بهبودی خواهد بود.

درخشش: این عزت و سربلندی برای
زن کافی است که مادر محمد ﷺ زن بود.

مروارید نهم: شناخت آن ذات رحمان، اندوه‌ها را برطرف می‌سازد

إذَا صَحَّ مِنکَ الوُدُّ فَالکُلُّ هَیِّنُ وَکُلُّ الذِی فَوقَ التُّرابِ تُرَابُ

(اگر تو دوست باشی، از دیگران باک نیست
هر چه که روی خاک است بالاتر از خاک نیست)

خدا، بخشنده‌ترین بخشندگان و بزرگوارترین بزرگواران است. پیش از درخواست از بنده و فراتر از آن‌چه آرزو و امید دارد به بنده می‌بخشد، قدردان کم‌ترین مقدار عمل بوده و آن را وسعت می‌دهد، بسیاری از لغزش‌ها را می‌آمرزد و محو می‌کند، همه‌ی موجودات آسمان‌ها و زمین او را می‌طلبند. او پیوسته دست اندر کار امور است، هیچ شنیدنی او را از شنیدن به خود مشغول نمی‌سازد، فراوانی درخواست‌ها او را به اشتباه نمی‌اندازد، از اصرار پافشاران و سماجت کنندگان دلتنگ و آزرده خاطر نمی‌گردد، بلکه اصرار کنندگان را دوست می‌دارد. دوست دارد که طلبیده شود و اگر طلبیده نشود خشمگین می‌گردد، از بنده‌اش شرم می‌کند حال آن که بنده از او شرم و حیایی ندارد، او را می‌پوشاند حال آن‌که او خویشتن را رسوا می‌سازد، به او رحم می‌کند درحالی که او به خود رحم نمی‌کند، پس

چه‌طور قلب‌ها کسی را که حسنات و نیکی‌ها را به ارمغان آورده، بدی‌ها و زشتی‌ها را می‌راند، دوست نمی‌دارد و کسی جز او دعاها را اجابت نمی‌نماید، از لغزش‌ها نمی‌گذرد و از اشتباهات چشم پوشی نمی‌کند، عورت‌ها را نمی‌پوشاند، مصیبت‌ها را برطرف نمی‌سازد، درماندگان را یاری نمی‌دهد و بخشش‌ها را نمی‌رساند؟

الله از همه بخشنده‌تر، از همه مهربان‌تر، از همه بزرگوارتر، از همه نیرومندتر و برای توکل بنده کافی است. او از مادر نسبت به فرزند مهربان‌تر و از توبه‌ی توبه‌کننده بیش از کسی که در صحرای سوزان مرکبش را که حامل آب و غذایش بوده است از دست می‌دهد و سپس آن را می‌یابد، خوشحال و شادمان می‌گردد.

پرتو، بگذار تصمیم تو جهت دست یافتن به خوشبختی به نوبه‌ی خود مایه‌ی شادمانی و سرور باشد.

درخشش: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ».
(خدا از میان مؤمنان زن فرعون را مثال زده است.)

مروارید دهم: روز مبارک و میمون

وَاصبِرِ إذَا خَطبٌ دَهَى   يَأت الإلهُ بِالفَـــــرَجِ

(اگر مصیبتی بسیار ناگوار پیش آمد صبر را پیشه ساز، چون خداوند فرج و گشایش را حاصل خواهد نمود.)

امتحان کن که پس از خواندن نماز صبح خاشعانه بنشینی، به مدت ده دقیقه یا یک ربع به ذکر و دعا بپردازی. از خداوند یک روز زیبا، خوب و پربرکت را بخواه، یک روز خوش، سرشار از موفقیت، کامیابی و رستگاری، یک روز بدون گرفتاری، بحران و مشکلات، روزی که روزیش گوارا، خیرش فراوان و پوشش فراگیر باشد، روزی که از تیرگی‌ها و هم و غم به دور است. شادمانی، سرور، روزی، خیر و برکت از درگاه الله خواسته می‌شود. چنین نشستی ـ به اذن خدا ـ ضامن آمادگی تو برای این روز خوب و پربرکت و مفید می‌باشد.

یکی دیگر از توصیه‌ها این که اگر مشغول به کاری هستی یا نشسته‌ای، به آیاتی چند از کتاب خدا به وسیله‌ی نوار ضبط یا رادیو با صدای قاری مشهور و خاشعی که صدایی دلنشین دارد، گوش جان بسپار تا آیات قرآن را به گوش تو برساند و تو بدان گوش فرا دهی و از شنیدن آن به خشوع و فروتنی برسی و تیرگی، تردید و شبهه را از قلبت بشویی و با وضعیتی بهتر و سینه‌ای گشاده‌تر از قبل بازگردی.

پرتو: به کارهایی که از انجام آن ناتوان هستی اهمیت نده، در عوض وقتت را صرف بهتر انجام دادن کارهایی که می‌توانی بکن.

دُرها

درخشش: «أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَرِيبٌ».
(بی‌گمان یاری خـــدا نزدیک است.)

دُر اول: زن فهمیده، همان زندگی خوشبخت است

عَسَى فَرَجٌ يَأتِي بِهِ اللهُ إنَّهُ لَهُ كُل يومٍ فِي خَلِيقَتِهِ أمرٌ

(شاید خدا گشایشی آورد که او را هر روز با آفریدگانش کاری تازه است.)

زن باید در هنگام بازگشت شوهر، به خوبی از او استقبال کند، اگر گرفته یا خسته بود، بیشتر باعث ناراحتی و گرفتگی‌اش نشود، بلکه برعکس به سویش بشتابد و خواسته‌هایش ـ هر چه که بود ـ اجرا کند، بدون این‌که دلیل گرفتگی یا خستگی‌اش را جویا شود. وقتی که نفسی تازه کرد و لباسش را عوض کرد خودش دلیل گرفتگی یا ناراحتی‌اش را می‌گوید و حتی اگر چیزی نگفت، اشکالی ندارد که علت را جویا شود، البته با لهجه‌ای که او احساس کند همسرش به او اهمیت داده و از این اوضاع و احوالش نگران است.

اگر همسر دانست که توانایی کمک و یاری به شوهرش را در حل این مشکل که باعث ناراحتی او شده است دارد، باید بشتابد، چرا که با این کار باعث سبکی و کاهش هم و غمش می‌گردد و شوهر احساس خواهد کرد که در خانه‌اش جواهری گران‌بها وجود دارد، گوهری که از تمام جواهرات دنیا گران‌بهاتر و ارزشمندتر است.

پرتو: از کاری که هنوز به اتمام نرسانده‌ای دست نکش و مأیوس مشو، باید بدانی که کار بزرگان تمام نشدنی است.

درخشش: «اگر خداوند قومی را دوست بدارد آنان را به بلا و مصیبت گرفتار می‌کند.»

دُر دوم: فقط برای امروز زندگی کن

وَلایَحسَبُونَ الخَیرَ لاشَرَّ بَعدَهُ وَلایَحسَبُونَ الشرَّ ضَربَةَ لازِبِ

(نپندارند که پس از خوبی، بدی نمی‌آید، و نپندارند که بدی همواره به آنان چسپیده است.)

یکی از افراد خوشبخت‌گوید:

«روز دل‌انگیز و زیبا روزی است که در آن صاحب دنیایمان هستیم و دنیا بر ما تسلط و سیطره‌ای ندارد و روزی است که شهوت‌ها و لذت‌هایمان را کنترل کرده و به هر طرف که بخواهیم آن را سوق می‌دهیم، نه این‌که خواسته یا نخواسته تحت کنترل آن باشیم.

یکی از چنین روزهایی را به خاطر دارم و هرگز آن را از یاد نمی‌برم:

هر روزی که خودم را یافتم و از شک و تردید در آن‌چه که می‌توانم و نمی‌توانم بیرون آمدم، آن روز در نهایت زیبایی و جمال است.

زیباست آن روزی که میان مدح و ستایش مردم و کار غیر قابل ستایشی که هیچ کس از آن اطلاعی ندارد متردد شوم و مدح و

ستایش را کنار گذاشته و به انجام کاری که تا زنده‌ام آن را به خاطر خواهم داشت و هیچ کس از آن مطلع نیست، اکتفا نمایم.

زیباست روزی که نزدیک است جیب‌هایم پر پول و وجدانم تهی از انسانیت شود و من خالی بودن جیب‌هایم را بر خالی شدن وجدانم ترجیح می‌دهم.

این روزها زیباست و زیباتر از همه، نصیب و بهره‌ی کم من از آن است، مگر در صورتی که نصیب و بهره‌ام، شناخت توانایی‌ام بر انجام کارهایم باشد، پس در این صورت، شکر خدا، زیاد و فراوان است.»

پرتو: به آن‌چه داری راضی باش، به قسمت خدا قانع باش و رؤیاهای بیداری را که با تلاش و امکاناتت نمی‌خورد، کنار بگذار.

درخشش: «عَــفَــا اللّٰهُ عَـــمَّا سَــــلَفَ».
(الله از آن‌چه در گذشته انجام شده است، گذشت کرد).

دُر سوم: احساس ستمدیدگی و سرشکستگی را رها کن

أنعَم وَلَذَّ فَلِلأمُورِ أواخِـــرُ   أبَدَاً كَمَا كَانَت لَهُنَّ أوَائِلُ

(در رفاه و آسایش باش و لذت بـبر، چـون همـواره هـر چـیزی پایانی دارد، همان‌گونه که ابتدا و آغازی داشته است.)

این یک ویژگی بسیار عالی است که به طرد نگرانی، موفقیت در زنـدگـی بـه طـور عمومـی و حفـظ و نگـهداری روابـط صمیمـی و خوشبختی با خانواده کمک شایانی می‌کند، زیـرا انسـان دور اندیـش طبع و سرشت مردم را می‌شناسد، بـه عوامـل تغیـیر دهنـده اهمیـت می‌دهد، خودش را جای دیگران قرار می‌دهد و برای همه‌ی شـرایط، چه محسوس و نامحسوس، ارزش قایل است.

اما در رابطه با مسأله‌ی نگرانی؛ انسان دور اندیش همه‌ی امور را درک می‌کند، اگر با مشکلی روبه‌رو شود یا خواسته‌اش برآورده نشـود می‌داند که طبیعت زندگی چنین است و «هیچ کس در دنیا راحـت و آسوده نیست.» شاید انسان از چیزی متنفر باشد اما خیر و صلاحـش در آن باشد، شاید از چیزی خوشحال شود حال آن‌که باعث آسـیب و آزارش گردد. خیر و خوبی در آن چیزی است که الله برایش در نظــر گرفته است.

انسان دور اندیش احساس می‌کند که جزئی از این دنیای پهناور است و سهمی در دردها، اندوه‌ها و نیز خوشبختی‌ها دارد پس غافلگیر و دردمند نمی‌شود. علاوه بر همه‌ی این‌ها، مثل انسان کوته‌نظر که ظلم و ستمدیدگی را امری حتمی و اجتناب ناپذیر برشمرده و گمان می‌برد که این بدی یا آن مشکل تنها گریبان‌گیر او بوده است یا مردم نسبت به او ظلم و تجاوز می‌کنند یا او انسان بدشانسی است، چنین احساسی ندارد. انسان دور اندیش چنین احساساتی ندارد، بلکه او طبیعت زندگی را می‌فهمد و درک می‌کند و می‌داند که او جزئی از آن است و علی رغم به کارگیری تمام سعی و تلاش جهت تحقق بهترین‌ها، از آن راضی و خشنود می‌باشد.

پرتو: الآن خوشحال باش نه فردا!

درخشش: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ».
(سلام بر شما! به صبری که داشته‌اید.)

دُر چهارم: موفقیت پس از سختی، چه‌قدر لذت بخش است

الغَمَرَاتُ ثُـمَّ يَنجلِينَا ثَمَت يَذهَبن وَلايَجِينَا

(گرفتاری‌ها از ما رخت بر خواهد بسته، می‌روند و دیگر نزد ما برنمی‌گردند.)

یکی از انسان‌های موفق می‌گوید: من فقیر بـه دنیـا آمـدم و فقـر و نداری از کودکی دست به گریبانم بود. تلخـی درخواسـت تکـه‌ای نـان از مادرم را چشیده‌ام، درحالی که هیچ چیز در بساط نداشت تا به من بدهـد، حتی تکه‌ای نان خشک، در سن نه سالگی خانه را تـرک گفتـم. در سـن یازده سالگی مشغول به کار شدم. یـک مـاه در سـال درس می‌خوانـدم و پس از یازده سال کار سـخت و طـاقت فرسـا یـک جفـت گـاو و شـش گوسفند داشتم که برایم ۸۴ دلار درآمد داشت. در تمام عمرم حتی یـک ریال را برای خوشی‌هایم خرج نکردم بلکه از روزی که رشد کردم تا سـن بیست و یک سالگی پول‌هایم را جمع می‌کردم، طعم خستگی و گرسنگی واقعی را چشیدم، برای درخواست کاری از برادران هم‌نوعم کـه از راه آن امرار معاش نمایم، کیلومترها سفر کردم. یک ماه پس از بیست و یک سالگی بر یک گاری که توسط گاوها کشیده می‌شد. برای هیزم شکنی به جنگل‌هـا می‌رفتم. هر روز قبل از طلوع خورشید برمی‌خواستم و تا تاریکی اول شب بـه کار سخت و طاقت فرسا ادامه می‌دادم تا آخر ماه شش دلار به دست بیـاورم و هر یک از این شش دلار بسان ماه کامل در دل شب تاریک می‌درخشید!

پرتو: اگر در گذشته مرتکب اشتباهاتی شدی،
از آن‌ها درس بگیر سپس رهایشان کن تا بروند.

درخشش: «قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ».
(بگو: خدا شما را از آن سختی و از هر غمی می‌رهاند.)

دُر پنجم: با وضعیتت وفق خواهی یافت

غريبٌ مِنَ الخُلاَّنِ فِي كُلِّ بَلدَةٍ   إذَا عَظم المطلُوبُ قَلَّ المسَاعِدُ
(در هر شهری تنها و دور از دوستان بوده‌ام، چون خواسته بزرگ باشد، یاوران اندک می‌شوند.)

مردی را می‌شناسم که در یک عمل جراحی یکی از پاهایش را از دست داده بود، برای همدردی به ملاقاتش رفتم. او شخصی خردمند و عالم بود. تصمیم گرفتم به او بگویم: امت از تو انتظار ندارد که مبارزی زبردست یا جنگجویی پیروز باشی، بلکه نظریه‌ی درست و اندیشه‌ی روشنایی بخش را از تو می‌خواهد که شکر خدا هنوز از آن برخورداری.

وقتی به عیادتش رفتم به من گفت: خدا را شکر، این پایم ده سال برایم همراه و یاوری نیک بود، رضایت قلب در سلامتی دین است.

یکی از دانشمندان گوید: «اطمینان خاطر و ذهن جز با تسلیم در برابر بدترین فرضیه‌ها حاصل نمی‌گردد و منبع آن ـ از ناحیه‌ی روحی و روانی ـ این است که تسلیم شدن، نیرو و نشاط را از قید و بند آزاد می‌گرداند.» سپس در ادامه می‌گوید: «با وجود این، خشم و عصبانیت

زندگی هزاران نفر را نابود می‌کند، زیرا آنان از تسلیم شدن در برابر واقعیت تلخ سرباز می‌زنند و نجات آن‌چه را که قابل نجات دادن است، نمی‌پذیرند و به جای آن‌که سعی کنند آرزوها و امیدهایشان را از نو بسازند، وارد جنگی تلخ با گذشته می‌شوند و با نگرانی و پریشانی بی‌فایده‌ای درمی‌آمیزند.»

حسرت و افسوس بر ناموفقیت‌های گذشته و گریه‌ی طاقت فرسا بر دردها و شکست‌ها، از دیدگاه اسلام از مظاهر کفر به خدا و نارضایتی از تقدیر می‌باشد.

پرتو: سرشکستگی و ناامیدی از سرسخت‌ترین دشمنانت به حساب می‌آیند که می‌تواند طمأنینه و آرامش را درهم شکند و نابود سازد.

درخشش: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً».
(بی‌گمان شما را ملتی میانه قرار داده‌ایم.)

دُر ششم: سفارش‌هایی عاقلانه از مادری خردمند

فَكَم رَأَينَا أخَا هُمُـــومٍ أعقَبَ مِن بَعدِهَا سُروراً

(بسا دغدغه‌ها که بعدشان شادی آمده است.)

سفارش امامه بنت حارث به دخترش اُم ایاس بنت عوف در شب ازدواجش از بهترین و جامع‌ترین وصیت‌های زنـان عـرب محسـوب می‌گردد، آن‌جا که می‌گوید:

«دخترم! تو از فضایی که در آن بودی خارج شـدی و لانـه‌ای را که در آن رشد نمودی، ترک گفتی. اگر زنی به خاطر نیـاز و احتیـاج پدر و مادر به وی، از داشتن شوهر محروم شود، تو بی‌نیازترین مـردم می‌بودی، ولی زنان برای مردان و مردان برای زنان آفریده شده‌اند.»

اولین و دومیـن سـفارش: فروتنـی در برابـر او و اطـاعت و فرمانبرداری از وی.

سومین و چهارمین: توجه به آن‌چه می‌بیند و بویـش را حـس می‌کند. مواظب باش که بدی و زشتی از تو نبیند و جز بـوی خـوش عطر از تو نبوید!

پنجمین و ششمین: توجه به وقت خواب و غذایش، چـرا کـه گرسنگی باعث خشم و بدخوابی باعث عصبانیت می‌شود.

هفتمین و هشـــتمین: نگـهبانی از مـال و رعـایت احـترام بـه خانواده‌اش می‌باشد که معیار آن در مال و ثروت، حسـاب و کتـاب و در مورد خانواده، خوش برخوردی و رفتار به‌جاست.

نهمین و دهمین: از دستوراتش سـرپیچـی مکـن، اسـرارش را فاش ننما، زیرا سرپیچی از دستوارتش باعث کینه‌توزی و فاش کردن اسرارش ممکن است باعث خیانتش شود. در هنگام ناراحتی‌اش هرگز خوشحال مباش و در هنگام شادمانی‌اش هـرگـز غمگیـن و افسـرده مباش.»

پرتو، خوشبختی تو به دیگران بسـتگی ندارد، بلکه فقط در دستان خود توست.

درخشش: فردا خورشید طلـوع
می‌کند و دل خوش‌حال می‌گردد.

دُر هفتم: خود را فدا کرد و پروردگارش را خشنود ساخت

وَلاتَیأس فَإنَّ الیَأسَ کُفرٌ   لعَلَّ اللهَ یُغنِی عَن قَلیـــلِ

(ناامید مشو چرا کـه نـاامیدی کفـر اسـت، شـاید خداونـد بـه زودی بی‌نیازت سازد.)

آیا داستان آن زن جُهنی را که لغزید و زنا کرد، شنیده‌ای. او توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، سپس نزد رسول الله ﷺ آمد و از وی خواست که او را سنگسار کند تا پاک شود. او از این زنایش حامله شده بود. به رسـول الله گفت: من مرتکب یک حد از حدود خدا شده‌ام، آن را بـر مـن جـاری کن. پیامبر ولی و سرپرستش را فرا خواند و به او گفت: به این زن نیکـی کن تا وقتی که زایمان کند سپس نزدم بیا. او چنین کرد. رسول الله ﷺ او را احضار نمود و دستور داد که لباسـش را محکـم دورش ببندنـد. سـپس دستور داد که او را سنگسار نمایند و مردم چنین کردند. بعد بر جنـازه‌اش نماز خواند. عمرﷺ به ایشان گفت: او زنا کرده است، چـه‌طور بـر او نمـاز می‌خوانید؟!

رسول الله ﷺ فرمود: او توبه‌ای کرده است که اگر میان اهـل مدینـه تقسیم شود برای همگان کافی است. آیا چیزی بهتر از فدا کردن نفسـش برای الله یافته است؟

این یک تلنگر ایمانی قوی بود که او را به سـوی پـاکی و طـهارت

سوق داد و سرای باقی را بر سرای فانی ترجیح داد. اگر ایمانش قوی نبود مرگ با سنگسار شدن را برنمی‌گزید، شاید کسی بگوید: پس چرا زنا کرده است، آیا کسی جز آن‌که در ایمانش ضعف و سستی هست، مرتکب چنین کاری می‌شود!؟ پاسخ این است: شاید انسان ضعیف شده و دست به کار حرامی بزند، زیرا ضعیف آفریده شده است و مرتکب گناه و لغزش می‌شود، از گِل آفریده شده است و چون ناقص است لحظه‌ای گمراه می‌گردد، ولی وقتی بذر ایمان در قلبش، درختی استوار با سایه‌ای پهناور می‌رویاند، عنصر اصلی و یقین مستحکمش را آشکار می‌سازد و همین باعث شد که این زن نزد رسول الله ﷺ بیاید تا او را پاک ساخته و روحش را فدای خشنودی، رحمت و آمرزش الله سازد.

پرتو: همواره گلایه‌مند و بهانه جو مباش!

درخشش: ای بحران! به اوج خود برس تا گشایش یابی.

دُر هشتم: به یاد خدا بود پس خدا از او محافظت نمود

وَلاعَارٌ إن زَالَت عَنِ المرءِ نعمَةٌ وَلَكِن عَارٌ أن يَزُولَ التَّجَمُّلُ

(زوال نعمت عار نیست، بلکه از دست دادن پایداری عار است.)

آورده‌اند که در جنگ اسکندریه زنی زیباروی و ثروتمند همراه کنیزکان و خدمتکارانش نتوانست فرار کند و سربازان فرنگ با شمشیرهای آخته بر آنان وارد شدند، یکی از آنان به او گفت: پول‌هایت کجاست؟

او با ترس و وحشت گفت: پول‌ها در صندوق‌های خانه است و با دست به آن‌جا اشاره کرد و هم‌چنان از ترس به خود می‌لرزید. یکی از آنان به او گفت: نترس، تو نزد من خواهی بود و در ثروتم در رفاه به سر خواهی برد. زن فهمید که مرد از او خوشش آمده است و او را برای خود می‌خواهد، پس به او نزدیک شد و آهسته و با ناز و کرشمه گفت: می‌خواهم به دستشویی بروم.

او دانست که زن نیز او را می‌خواهد، به او اشاره کرد که برود. زن رفت و آنان به تاراج صندوق‌ها پرداختند. زن از خانه بیرون رفت و وارد انبار تاریک کاه که در دالان خانه‌اش بود، شد، میان کاه‌ها گودالی کند و در آن پنهان شد. سربازان پس از تاراج خانه سراغش را گرفتند ولی او را نیافتند، اموال را بار زدند و رفتند. بدین ترتیب زن با این حیله از چنگشان

گریخت. کنیزکان و خدمتکاران هم با گریختن از پشت بام در امان ماندند.

در این هنگام زن گفت: سلامتی در دین و آبرو بهتر از مالی است که جوانمردان آن را جز به خاطر چنین هدفی جمع نکرده‌اند، زیرا فقر بهتر از اسارت و فتنه‌ی تغییر دین به اجبار است.

پرتو: واقعیتی را که در برابرش راه گریزی نداری بپذیر، بدان معنا که تو در دنیا همواره با مسایلی روبه‌رو خواهی شد که نمی‌توانی آن را تغییر دهی، بلکه می‌توانی با صبر و ایمان با آن برخورد کنی.

درخشش: مادر، سازنده‌ی مردان و منبع قهرمانان است.

دُر نهم: آب توبه پاک‌ترین آب‌هاست

إفرَحِي بِالحَيَاةِ فَهِيَ جَمِيلَةٌ وَاجعَلِيهَا بِكُلِّ خَيرٍ خَمِيلَةً

(از زندگی خوشحال باش چون زیباست و آن را با هر خیر و خوبی، نرم و باطراوت ساز.)

خدا توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد، بلکه خوشحالی و شادمانی او از توبه و بازگشت بنده بیشتر است از شخصی که در صحرایی بی‌آب و علف مرکبش را که حامل آب و غذایش بود، گم کرده و از آن ناامید گشته است و کنار تنه‌ی درختی نشسته و در انتظار مرگ است، برای لحظه‌ای از هوش می‌رود، ناگهان به هوش می‌آید، مرکبش را بالای سرش می‌یابد و از فرط خوش‌حالی فریاد می‌زند: پروردگارا! تو بنده‌ی منی و من پروردگار توأم! پاک و منزه است آن ذات اقدس و چه بزرگوار و مهربان است که از توبه‌ی بنده‌اش شادمان می‌گردد تا به بهشتش دست یابد و از باغ و بوستان‌هایش بهره‌مند گردد. خداوند با این فرمایش بندگانش را فرا می‌خواند:

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور/۳۱).

(ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید.)

توبه شست‌وشوی قلب با آب اشک و سوز پشیمانی است.

سوزشی در قلب، آتشی در روح، شکستگی‌ای در خـــاطر و اشـکی در چشم. این مبدأ راه رهروان، سرمایه‌ی برندگان، اولین گام مریـــدان و کلید استقامت و بردباری منحرف شدگان می‌باشد. توبه کننده ضعیف شده و به تضرع می‌پردازد، صـدا می‌زنـد و مـی‌گریـد، هنگـامی کـه بندگان آرمیده‌اند قلبش هم‌چنان بی‌قرار است، اگر مخلوقات آرامــش و سکون یابند، ترس او از بین نمی‌رود، اگر آفریدگان استراحت کننـد ندای قلبش خاموش نمی‌گردد، او با قلبی آکنده از غـم و انـدوه و بـا سرافکندگی به درگاه پروردگـارش می‌ایستد کـه بـا بـه یـاد آوردن گناهـان بـزرگ و اشـتباهات بی‌شـمارش لـرزه بـر اندامـش افتـاده، اندوه‌هایش اوج گرفته، حرارت دلش شعله‌ور شـده و اشـکش جـاری می‌گردد، زیرا نفس‌هایش شدت یافته و دم‌هایش به حـرارت قلبـش متصل است، قصد شرکت در مسابقه‌ی فردا را دارد و جـهت سـرعت عبور از پل جهنم، دنیا را سبک برداشته است.

پرتو، مثبت و خوش‌بینانه بیندیش، اگر روزی همـه چیز سخت و دشوار شـد، ایـن مقدمـه‌ی آمـدن روز نزدیک دیگری است کــه سراسر خرمی و سرور است.

درخشش: «حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ».
(زنانی که اسرار زناشویی را نگاه می‌دارند چرا که خداوند به حفظ آن دستور داده است.)

دُر دهم: نخستین جان‌فدا

وَلَرُبَّمَا كَرِهَ الفَتَى   أمراً عَوَاقِبُهُ تَسُرُّ

(شاید انسان از کاری بدش بیاید، ولی عواقبش مایه‌ی خوشحالی و شادمانی باشد.)

زنی بود که در بزرگ‌ترین کاخ زمانه‌اش زندگی می‌کرد و کنیزان و خدمت‌کاران بسیاری زیر دستش بودند. او زندگی مرفه و پرناز و نعمتی داشت. آن زن آسیه ـ رضی الله عنها ـ دختر مزاحم، همسر فرعون بود، زنی که با جسمی ضعیف، اما ایمانی مطمئن در قصرش، که نور ایمان در قلبش تابیده بود، با جاهلیتی که شوهرش در رأس آن قرار داشت به مبارزه پرداخت.

دیدگاهش فراتر از قصر، رختخواب نرم و راحت، زندگی مرفه، کنیزان، بردگان و خدمتکاران بود. او شایستگی یادآور شدن را از جانب پروردگار در کتاب بزرگش به عنوان الگویی برای انسان‌هایی که ایمان آورده‌اند، داشت، آن‌جا که می‌فرماید:

«وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ» (تحریم/۱۱).

(خدا از میان مؤمنان زن فرعـون را مثـل زده اسـت. وقتـی کـه گفت: پروردگارا! برای من در بهشت نزد خودت خانه‌ای بنا کن و مـرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش و از این مردمان ستمکار نجـات بده.)

علما در تفسیر این آیه گفته‌اند: آسیه همسایگی را پیش از خانــه برگزید. هم چنین سزاوار آن بود کــه رسـول الله ﷺ او را در زمـره‌ی کامل‌ترین زنان قرار دهد، هنگامی کـه فرمـود: «مـردان بی‌شـماری کامل شدند، اما از زنان فقط آسیه زن فرعون و مریــم بنـت عمـران کامل شده‌اند و برتری عایشه بسان ترید بر بقیه‌ی غذاهاست.»

این آسیه‌ی مؤمن است، چراغی که در تاریکی‌های قصر فرعـون روشن شد، پس چه کسی چراغی برای ما روشن می‌کنـد کـه نـوری حامل صبر و بردباری، ثبات و استواری و دعوت به سوی الله تعالی از آن ساطع گردد.

پرتو: اگر بر افکار و اندیشه‌هایت تسلط و کنترل کامل داشته باشی، خوشبخت می‌شوی.

زبرجد

درخشش: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».
(بی‌گمان رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است.)

زبرجد اول: به خدایت توکل کن و بخواب

عَسَى اللهُ أن يَشفِي المواجِعِ إنَّهُ ‌ إلى خَلقِهِ قَد جَــــادَ بِالنَّفَحَاتِ
(شاید خداوند دردها را شفا دهد که او دمیدن‌های نیکی در بین آفریدگان دارد.)

تقدیم به کسی که بـا رضـایت و خشـنودی از خـدا و تقدیـرش خوشحال می‌خوابد و طوفانی بسیار تند را زیـر سـرش گذاشـته و بـا آماجی از تیرها و نیزه‌ها مواجه است، اندوه راهی به قلبش نمی‌شناسد و هیچ‌گاه اشکی در چشمانش حلقه نمی‌زند، به همـه‌ی کسـانی کـه فرزندان، دوستداران، پدر و مادر و یارانشان را از دست داده‌اند، به هـر مؤمن غمدیده و هر مصیبت زده‌ی غصه‌دار:

الله پاداشی بزرگ به تو عطا فرماید، مقام و منزلتت را والا بـرد و کم و کسر تو را جبران نماید، خداوند متعال می‌فرماید:
«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَـى الْخَاشِـعِينَ» (بقره/۴۵).

(از شکیبایی و نماز یاری جویید که نمـاز بسـی دشـوار و گـران است مگر برای فروتنان.)
علی ﷺ گوید: «صبر در ایمان به منزله‌ی سر در بدن است.»

به ثواب اخروی در فردوس و همسایگی ذات یگانه‌ی یکتا در باغ‌های جاویدان و جایگاه راستین در ازای اعمال و بذل و بخشش مژده بده. این ایمان، صبر و به حساب آوردن اجر و پاداش نزد الله گوارای وجودت باد و خواهی دانست که در هر صورت تو برنده هستی: «مژده بده به شکیبایان.»

پرتو: اعتماد به نفس یعنی ایجاد معنا و مفهوم بیشتری برای زندگی در هر سنی که باشی و دست یافتن به بیشترین بهره و استفاده در این زندگی.

درخشش: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ».
(خداوند نسبت به بندگانش لطف دارد.)

زبرجد دوم: نابینایی همان کوری قلب است

هَلِ الدَّهرُ إلا كُربة وَانجِلاؤهَا وَشِيكاً وَإلا ضَيقة وَانفراجهَا

(آیا زمانه چیزی جز گرفتاری و رفع سریع آن، یا تنگنا و گشایش آن است؟)

مردی نابینا با همسر دوست داشتنی و مخلص، پسر نیکوکار و دوست وفادار خود خوشبخت بود و تنها چیزی که خوشبختی‌اش را تیره می‌ساخت، تاریکی و ظلمتی بود که در آن به سر می‌برد. او آرزو داشت نور را ببیند تا با چشمان خویش نظاره‌گر خوشبختی‌اش باشد.

پزشکی ماهر به شهری که در آن زندگی می‌کردند آمد. نزدش رفت و از وی خواست تا دارویی برایش نسخه کند که بیناییش را باز یابد. پزشک قطره‌ای به او داد و به او سفارش کرد که مرتب آن را استفاده کند. به او گفت: به وسیله‌ی این قطره هر لحظه ممکن است نور را ببینی.

مرد نابینا علی رغم ناامیدی اطرافیان مرتب از آن استفاده می‌کرد و پس از استفاده‌ی مرتب، هنگامی که در باغچه‌ی خانه‌اش نشسته بود ناگهان نوری را دید. او خوشحال و شاد به سرعت به داخل خانه رفت تا همسر دوست داشتنی‌اش را از این موضوع مطلع

سازد، در اتاق خواب او را همراه با دوستش دید که به او خیانت می‌کند. او آن‌چه را دید باور نکرد و به اتاق دیگر رفت و پسرش را دید که گاوصندوقش را باز کرده و مقداری از آن‌چه در آن است را برمی‌دارد.

مرد نابینا در حالی که فریاد می‌زد و می‌گفت: این مرد پزشک نیست، بلکه جادوگری ملعون است، به خود آمد و میخی برداشت و چشمش را کور کرد و هراسان به زندگی‌ای که به آن عادت کرده بود بازگشت.

پرتو، نگرانی روحی کشنده‌تر از بیماری‌های جسمی است.

درخشـــــش: «کَـلَّا إِنَّ مَعِـــیَ رَبِّی سَیَهْــدِینِ».
(چنین نیست، پروردگارم با من است و رهنمودم خواهد کرد.)

زبرجد سوم: انتقامجو مباش چون خودت اولین قربانی خواهی بود!

إِنَّ رَبّاً کَفَاکَ مَاکَانَ بِالأمسِ   سَیَکفِیکَ فِی غَدٍ مَا یَکُــونُ

(پروردگاری که تو را برای دیروز کـافی بـوده اسـت، فـردا هـم برایت کافی خواهد بود.)

برخی از مردم بخشنده‌اند و برایشان مهم نیست کـه حقشـان را تمام و کمال دریافت کنند یا نه، آنان از کارهای بسیاری چشم پوشی می‌کند و گاهی اوقات بعضی را از قلم می‌اندازند، به طور کلی روحـی بخشنده و آسان‌گیر دارند، دقت زیادی از خود به خرج نمی‌دهند و بـه زیر و رو کردن پشت پرده و مفهوم عبارات نمی‌پردازند و خودشـان را با چنین کارهایی خسته نمی‌کنند.

اما عده‌ای دیگر که بویی از بخشندگـی و گذشـت نـبرده‌اند و از کوچک‌ترین حقشان نمی‌گذرند، مدام در حال سر و کله زدن با مردم و در بسیاری اوقات مشغول به چنـگ آوردن حقشـان هسـتند ـ کـه شاید هم حقشان نیست ـ و معمولاً ناراضی می‌باشند.

طبیعی است که انسان بخشنده و باگذشـت بـه رضـایت نفـس، آرامش خاطر، دوری از نگرانی و پریشانی نزدیک‌تر است، عـلاوه بـر

این‌که او بــه قلب‌هــای مــردم نزدیک‌تــر بــوده و بیشــتر از دیگــران شایسته‌ی دوستی است. هم‌چنین گشــایش دروازه‌هــای موفقیــت در مقابل او نسبت به کسی که خودش را در نبرد همیشگی با بنــدگــان خدا می‌بیند بیشتر است، چنیــن فــردی کلمــات و موضــع‌گیری‌هــا را تحلیل و بررسی می‌کند و در آن‌ها به دنبــال مقــاصد پســت و شــوم می‌گردد. او از هر سو نگرانی و اضطراب را به ســوی خویــش جلــب می‌کند، مردم از او متنفرند و از او فاصله می‌گیرند و درهای موفقیــت و کامیــابی را در برابــرش می‌بندنــد. رســول الله ﷺ میــان دو چــیز آسان‌ترینشان را، در صورتی که گناهی در آن نبود، انتخاب می‌کــرد و در غیر این صورت مــردم را از آن برحــذر می‌داشــت. رســول الله ﷺ می‌فرماید:

«رَحِمَ اللهُ رَجُلاً سَمحَاً إذا بَاعَ، سمحاً إذَا اشــترَی، ســمحاً إذَا اقتَضَی».

(خداوند بنده‌ای را بیامرزد که در هنگــام فــروش، خریــد و پس گرفتن بدهی بخشنده و با گذشت است.)

پرتو، در حال حاضر باید سعی و تلاش کنی و از آن‌چه فردا اتفاق خواهد افتاد نگران نباشی.

درخشش: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى».
(ما قرآن را بر تو فرو فرستاده‌ایم تا خود را رنجور و خسته سازی.)

زبرجد چهارم: برتری در دستاورد و اجرا است

إذَا لم‌یکُن عَونٌ مِن اللهِ لِلفتَی   فأوّل مَا یَجنِی عَلیهِ اجتِهَادُهُ
(گر نباشد یاری حق ای جوان   کوششت را اولین دشمن بدان)

یکی از ثروتمندان گوید: من از ثروتمندترین مرد دنیا بودن احساس خاصی ندارم و در آپارتمان‌های معمولی همراه با همسرم زندگی می‌کنم، نه شراب می‌نوشم، نه سیگار می‌کشم و نه به زندگی میلیاردرهایی علاقه‌مندم که عکس‌هایشان همه‌ی صفحات روزنامه‌ها را پر کرده است و خانه‌های شیک دارند، قصرهایشان در مزرعه‌های سرسبز است، زندگی پر سر و صدا و همسران زیبا دارند که معمولاً روابطشان در مقابل پرداخت میلیون‌ها دلار به طلاق می‌انجامد.

من عاشق کار هستم و از آن احساس خوشبختی می‌کنم. اکثر اوقات غذایم را همراهم به محل کار می‌برم، هنگامی که به خاطر می‌آورم صاحب میلیاردها هستم ذهنم مملو از غبطه یا سرور نمی‌گردد، زمانی مالامال خوشبختی و سعادتمندی می‌شود که تبدیل سرزمین مادریم (توکیو) را با آن خیابان‌های ساده‌اش به پایتختی که مورد توجه دنیا است و انجمن‌های معاملاتی من در آن قرار دارد، به یاد می‌آورم. خلاصه این که: خوشبختی من در کار است.

پرتو: حسرت و افسوس، کشتی را از اعماق دریا بیرون نمی‌کشد!

درخشش: «أليس اللهُ بكافٍ عَبدَهُ».
(آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟!)

زبرجد پنجم: دنیای کفر از بدبختی رنج می‌برد

وَلَو جَازَ الخُلُودُ خُلدتُ فرداً وَلَكِن ليس لِلدنيا خُلُــودٌ

(اگر جاودانگی امکان‌پذیر بود، به تنهایی جاودانه می‌مـاندم، امـا برای این دنیا جاودانگی نیست.)

دکـتر «هارولدسـن هـابین» پزشـکِ بیمارسـتان «مـایو» یـک سـخنرانی در انجمـن پزشـکان و جراحـان مشـغول بـه کـار در مؤسسه‌های تولیدی مصنوعی آمریکا ایراد نمود که در آن می‌گویـد: اوضاع ۱۷۶ نفر از تاجرانی که حدوداً ۴۷ سال عمر دارند مورد بررسی قرار گرفته و معلوم شده است که بیش از یک سـوم آنـان مبتـلا بـه یکی از این سه بیماری هستند کـه از نگرانی‌هـای روحـی و عصبـی منشأ می‌گیرد که عبارتند از: نارسایی قلب، زخم معده و فشـار خـون که پس از سن چهل و پنج سالگی خود را نشان می‌دهد! آیـا کسـی که موفقیتش را با زخم معده و نارسایی‌های قلبی می‌خرد، فرد موفقی به شمار می‌آید؟! در دست داشتن همه‌ی دنیا در عوض از دست دادن سلامتی به چه دردی می‌خورد؟! اگـر کسـی تمـام دنیـا را در اختیـار داشته باشد در حالی که فقط می‌تواند روی تخت دراز کشیده باشـد و سه بار در روز غذا بخورد چه تفاوتی با کارگری که زمیـن را می‌کنـد

دارد؟! شاید کارگر در خواب عمیق‌تری فرو رود و یا نسبت به تاجران بزرگ از غذایش بیشتر لذت ببرد.

دکتر «و. س. فاریز» گوید: مشخص شده است که از هر پنج بیمار، چهار نفرشان بیماری عضلانی ندارند، بلکه بیماری آنان ناشی از ترس، نگرانی، کینه، خودپسندی بیش از حد و ناتوانی افراد در سازگاری میان خود و زندگی می‌باشد.

پرتو: ما توانایی و قدرت تغییر گذشته یا ترسیم آینده به دلخواه خودمان را نداریم، پس چرا خودمان را به خاطر چیزی که نمی‌توانیم تغییرش دهیم می‌کشیم؟!

درخشش: «خشمگین مشو، خشمگین مشو، خشمگین مشو.»

زبرجد ششم: از جمله اخلاق شریک زندگی

وَرُبَّ عُسرٍ أتَى بِيَسِيرٍ فَصَارَ مَعسُورُهُ يَسِيراً

(چه بسا سختی که آسانی را به دنبال دارد، پس سختی و دشواری‌اش تبدیل به آسانی و راحتی می‌گردد.)

زن مؤمن صالح، شوهرش را با درخواست‌های فراوان خسته نمی‌کند، زیرا چنین زنی به قسمت و تقدیر الهی قناعت دارد و الگوی او در این امر خانواده‌ی رسول الله ﷺ است.

عروه از خاله‌اش عایشه ام المؤمنین ـ رضی الله عنها ـ آورده است که می‌گفت: «به خدا قسم پسر خواهرم! ما سه هلال، یکی را پس از دیگری در دو ماه می‌دیدیم، در حالی که آتشی در خانه‌ی رسول الله روشن نمی‌شد.»

گفتم: خاله جان! پس با چه چیز زندگی می‌کردید؟

گفت: «با دو سیاه، با خرما و آب. گر چه همسایگان پیامبر انصار بودند و حیوانات شیردهی داشتند و برای رسول الله شیر می‌آوردند و ما شیر را به پیامبر می‌نوشاندیم.»

پرتو: ارزش زندگی در آن است که انسان از هر ساعت آن بهره ببرد.

درخشش: کار، سوخت امید و دشمن شکست است.

زبرجد هفتم: از آن‌چه خدا برای تو برگزیده راضی و خرسند باش

وَلاتَظُنَّن بِرَبِّکَ ظَنَّ سُوءٍ   فَإن اللهَ أولی بِالجَمِیلِ

(هیچ وقت نسبت به پروردگارت گمان بد مبر، چرا که خداوند به زیبایی اولی‌تر است.)

چه قدر زیباست سخنانی که هاجر ـ رضی الله عنها ـ همسر ابراهیم و مادر اسماعیل ـ علیهما السلام ـ هنگامی که شوهرش ـ پس از آن‌که او و پسرش را در صحرایی بی‌آب و علف رها کرد و رفت ـ بر زبان آورد و مدام آن را تکرار می‌کرد: ای ابراهیم! کجا می‌روی و ما را در این صحرای خشک و بی‌آب و علف که نه همدمی در آن است و نه هیچ چیز رها می‌کنی؟ او به آنان نگاه نمی‌کرد. هاجر به او گفت: آیا الله چنین فرمانی به تو داده است؟

گفت: بله.

گفت: «پس ما را ضایع نمی‌کند.»

بله. خداوند بندگان صالحش را ضایع نمی‌گرداند. آیا خداوند در سوره‌ی کهف به آن مرد و زن عوض نداد؟

«وَأَمَّا الْغُلامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَكُفْراً. فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْماً»

(کهف/ ۸۰-۸۱).

(اما آن کودک پدر و مادرش باایمان بودند و می‌ترسیدیم که سرکشی و کفر را به آنان تحمیل کند. ما خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری بدیشان عطا فرماید.)

آیا خداوند متعال هنگامی که به دوست موسی فرمان داد تا دیواری تازه بسازد و آن را محکم کند تا آن دو پسر بزرگ شوند و گنج پدرشان را بردارند، پسران صاحب آن گنج ـ مرد صالح ـ را حفظ نکرد؟

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» (کهف/۸۲).

(اما آن دیوار متعلق به دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار گنجی وجود داشت که مال ایشان بود و پدرشان مردِ صالح و پارسایی بود. پس پروردگار تو خواست که دو کودک به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگار بیرون بیاورند.)

پرتو: من هرگز نمی‌توانم گذشته را تغییر دهم و الآن هم نمی‌توانم بفهمم که چه اتفاقی خواهد افتاد، پس چرا پشیمان یا نگران باشم؟!

درخشش: پیروزی همراه با صبر است.

زبرجد هشتم: بر دنیا تأسف مخور

فَيَا عَجَباً كَيفَ يُعصَى الإلهُ أم كَيفَ يَجحَدهُ الجَاحِدُ؟!

(شگفتا! چگونه معبود مورد سرکشی و عصیان قرار می‌گیرد یا کافر او را انکار می‌کند؟!)

کسی که از کوتاهی عمر دنیا، کمی کالاها، پستی اخلاق آن و سرنگون کردن اهلش مطلع است بر هیچ چیز از آن تأسف نمی‌خورد و از آن‌چه از دست داده است، ناامید نمی‌گردد. پس بر آن چه از دست رفته است تأسف مخور و ناامید مشو، چرا که سرایی دیگر باعظمت‌تر، بزرگ‌تر و بهتر از این سرای در انتظار ماست و آن سرای آخرت است. از این که تو به دیدار آن ذات یگانه‌ی یکتا ایمان داری و دیگران ـ زنان غیر مسلمان ـ این روز موعود را انکار می‌کنند، خدایت را سپاسگزار باش. پس گوارای آن کسی باشد که به آن روز ایمان آورده و خودش را آماده ساخته و بدبخت باشد آن کسی که ایمانش ضعیف شده و آن روز را از یاد برده است و کاخ، خانه، گنج‌ها و کالاهای بی‌ارزشش، وی را از یاد آن روز به خود مشغول ساخته است! به راستی که قصر، خانه یا جواهرات بدون ایمان چه ارزشی دارند؟ منصب و جاه بدون تقوا چه بهایی دارد؟ اگر پادشاهی، امارت و تجارت خوشبختی را می‌خرد پس چرا بسیاری از پادشاهان و امیران و تاجران در بدبختی به سر می‌برند و اندوه‌های تلخ را سر می‌کشند و از سختی و غم و غصه‌هایشان گلایه و شکایت دارند.

پرتو: دیروز، رؤیایی بوده و تمام شده است و فردا امید و آرزویی زیباست، اما امروز واقعی و حقیقی است.

درخشش: زن، بزرگان را به دنیا هدیه داده است.

زبرجد نهم: لذت زیبایی در آفرینش ذی الجلال می‌باشد

دَعِ الأيامَ تفعَل مَا تَشــاءُ وَطِب نَفساً إذَا حَكَمَ القَضَاءُ

(بگذار دنیا هر چه می‌خواهد بکند، از حکم سرنوشت راضی و خشنود باش.)

به انسان و زیبایی آفرینشش، تفاوت جنس‌ها، تعداد زبان‌ها و اختلاف آواز خواندنش بنگر. خداوند او را به بهترین وجه آفریده است و در زیباترین شکل ترکیب نموده است:

«وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ» (غافر/٦٤).

(شما را شکل بخشید و شکل‌هایتان را زیبا بیافرید.)

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ. فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» (انفطار/٦-٨).

(ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگت مغرور ساخته است و در حق او فریب داده است؟ پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است. و آن‌گاه به هر شکلی که خواسته است تو را در آورده و ترکیب بسته است.)

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/٤).

(ما انسان را در نیکوترین ساختار و زیباترین سیما آفریده‌ایم.)

به آسمان و هیبتش، ستارگان و قشنگی‌اش، خورشید و زیباییش، سیارات و جذابیتشان، ماه و درخشششش، فضا و وسعتش نگاه کن. زمین را

ببین که چگونه پهناور گردانده، آب و چـراگـاه را از آن اسـتخراج نمـوده، کوه‌ها را ثابت و استوار قرار داده است. در این دریاها و رودهـا بیندیـش، این شب، این صبح، این نور، این تاریکی، این ابر، این سرزندگی و شادابی موجود در تمام هستی، این نظم و ترتیب، ایـن شکوفه، ایـن گـل، ایـن میوه‌ی رسیده، این شیر خوشگوار، این شـیره‌ی مـذاب، ایـن نخـل، ایـن زنبور، این مورچه، این حشره‌ی کوچـک، ایـن مـاهی، ایـن پرنـده‌ی آواز خوان، این بلبل چهچه زن، این خزنده، این حیوان، این زیبایی بی‌پایـان و بی‌نهایت و نور چشمی که قطع نمی‌شود، بنگر:

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُـونَ. وَلَـهُ الْحَمْـدُ فِـي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ. يُخْرِجُ الْحَيَّ مِـنَ الْمَيِّـتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُـونَ» (روم/۱۷-۱۹).

(پس بـه تنزیـه خـدا در سـحرگاهـان و شـامگاهان بپردازیـد. در آسمان‌ها و زمین عصرگاهان و زمانی که به دم ظهر رسـیده‌اید خـدای را حمد و ستایش کنید. خداوند همواره زنـده را از مـرده و مـرده را از زنـده می‌آفریند و زمین موات را حیات می‌بخشد و همین‌گونه بیرون می‌شوید.)

پرتو: به قسمت‌های فلاکت بار زندگی منگر، بلکه از شکوه و خرمی‌اش بهره ببر.

درخشش: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ».
(در خانه‌هایشان بمانند.)

زبرجد دهم: نهایت بزرگواری و بخشش

كَم فَرَجٍ بَعد إياسٍ قَد أتَى   وَكَم سُرُورٍ قَد أتى بَعدَ الأسَى
(چه گشایشی که پس از یأس و ناامیدی و چه شادمانی‌ای که پس از تأسف و افسوس حاصل آمده است.)

رومیان تعدادی از زنان مسلمان را به کنیزی گرفتند. منصور بن عمار از این ماجرا باخبر شد. به او گفتند: به امیر المؤمنین نزدیک شو و مردم را به جنگ تشویق کن. همین طور هم شد. در «رقه» شام و در نزدیکی امیر المؤمنین هارون الرشید جایگاهی به او اختصاص دادند.

وقتی که شیخ منصور مردم را به جهاد در راه خدا تشویق می‌کرد، پارچه‌ای انداخته شدکه به آن همیانی مهر و موم شده بود و نوشته‌ای همراهش بود. منصور نوشته را باز کرد. در آن نوشته شده بود: «من زنی از زنان عرب هستم، از کاری که رومیان با زنان مسلمان کردند، مطلع شدم و تشویق تو را برای مردم جهت شرکت در جنگ شنیدم. پس باارزش‌ترین چیز بدنم یعنی گیسوان بافته شده‌ام را بریدم و در این لباس مهر و موم کردم و تو را به خدا قسم می‌دهم که آن‌ها را لجام اسبی قرار بدهی که در راه خدا می‌جنگد،

شاید که خداوند متعال مرا در آن حالت ببیند و به وسیله‌ی آن‌ها به من رحم کند.

منصور با خواندن این عبارت بلیغ نتوانست خودش را کنترل کند و گریست و مردم را نیز به گریه انداخت. در این هنگام هارون الرشید برخاست و همگی مردم را به خروج فرا خواند و خودش شخصاً با مجاهدین در راه خدا جنگید و خداوند برایشان پیروزی نازل کرد.

پرتو: بر آن چه گذشته است، گریه مکن و اشک‌هایت را بی‌خود و بی‌جهت تلف نکن چون تو نمی‌توانی گذشته‌ای را که از دست رفته بازگردانی.

یاقوت‌ها

درخشش: آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

یاقوت اول: هیچ چیز نمی‌تواند برای تو جانشین الله شود

عَوَى الذِّئبُ فَاستأنستُ بِالذِّئبِ إذ عَوَى   وَصَوَّت إنســـانٌ فَكِدتُ أطيرُ

(گرگ زوزه کشید و من با صدای زوزه‌ی گرگ انس گرفتم، ولی من از صدای انسان حیران و سرگردان می‌شوم.)

مردی در غیر وقت نماز وارد مسجد شد و پسر بچه‌ای ده ساله را دید که ایستاده است و با نهایت خضوع و تواضع نماز می‌خواند. او منتظر ماند تا پسر بچه نمازش را تمام کرد. مرد به او سلام کرد و گفت: پسرم! تو پسر کی هستی؟ او سرش را تکان داد و اشکی بر گونه‌اش جاری شد سپس سرش را بلند کرد و گفت: عمو جان! من پدر و مادر ندارم.

دل مرد به حال او سوخت و به او گفت: آیا دوست داری که پسر من باشی؟

پسر بچه گفت: اگر گرسنه شدم سیرم می‌کنی؟

گفت: بله.

گفت: اگر لباس نداشتم مرا می‌پوشانی؟

گفت: بله.

گفت: اگر مریض شوم مرا شفا می‌دهی؟

مرد گفت: این کار را نمی‌توانم بکنم.

پسر بچه گفت: اگر مُردم، زنده‌ام می‌کنی؟

مرد گفت: این کار را هم نمی‌توانم انجام دهم.

پسر بچه گفت: عمو جان! مرا به کسی بسپار که آفریده است، پس هدایتم می‌کند، غذایم می‌دهد و به من آب می‌نوشاند و اگر مریض شدم شفایم می‌دهد و آن کسی که امیدوارم در روز قیامت از اشتباه و گناهم درگذرد.

مرد راهش را کشید و رفت و با خود می‌گفت: به خدا ایمان آورده‌ام، کسی که به خدا توکل کند او را کافی است.

پرتو: هر چه موهایت را بکشی و اجازه بدهی ناراحتی و تیرگی گلویت را بفشارد، هرگز نمی‌توانی حتی به اندازه‌ی قطره‌ای از اتفاقات گذشته را بازگردانی.

درخشش: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ».
(رحمتم همه چیز را در برگرفته است.)

یاقوت دوم: خوشبختی وجود دارد، ولی چه کسی به آن دست می‌یابد؟

وقُلتُ لِقلبي إن نَزَا بِكَ نَزوَةٌ مِنَ الهَمِّ افرَح أكثَرُ الرَّوعِ باطِلَةٌ

(به قلبم گفتم: اگر احیاناً دچار هم و غمی شدی، خوشحال باش، زیرا بیشتر ترس و وحشت‌ها باطل و بی‌اساس است.)

انسان فقط از طریق خودش می‌تواند به خوشبختی برسد، اما برای رسیدن به آن باید بهترین راه را بپیماید که در راستگویی، شجاعت و محبت نسبت به کار و مردم خلاصه می‌شود. باید خود را با روح تعاون و همکاری و دوری از خودخواهی سیاه بزداید و قبل از هر چیز وجدانی بیدار داشته باشد، چرا که خوشبختی و سعادتمندی افسانه نیست، بلکه حقیقتی آشکار است که بسیاری از مردم از آن بهرمندند. ما می‌توانیم با استفاده از تجربه‌هایمان و بهره‌گیری از هر خبره و مهارتی که در زندگی به دست آورده‌ایم از آن لذت ببریم. اگر به زندگی خوب بنگریم می‌توانیم از خودمان چیزهایی استخراج کنیم، از بسیاری از بیماری‌های بهداشتی و روحی همراه با شناخت، اراده و صبر شفا یابیم و زندگی‌ای که خداوند به ما بخشیده است را بدون کفران، ناسپاسی و بدبختی سپری کنیم.

پرتو: برای زیبایی زن هیچ دشمنی سرسخت‌تر از نگرانی وجود ندارد که او را به پیری نزدیک‌تر می‌کند.

درخشش: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».
(پروردگار تو به تو عطا خوهد کرد و تو خشنود خواهی شد.)

یاقوت سوم: خوش اخلاقی، بهشتی در قلب است

أُعلِّلُ النَّفسَ بِالآمالِ أَرقبها مَاأضيقَ العَيشَ لَولا فسحةُ الأملِ
(نفس را با آرزوها سرگرم می‌کنم و این‌گونه با او رفتار می‌نمایم، اگر وسعت امید و آرزو نباشد، زندگی چه‌قدر سخت و دشوار است.)

مردم آینه‌ی انسانند، اگر با آنان خوش رفتار باشد، آنان نیز با او به خوبی رفتار می‌کنند، پس اعصابش آرام می‌شود، خاطرش آسوده می‌گردد و احساس می‌کند که در جامعه‌ای دوستانه زندگی می‌کند.

اگر انسان بداخلاق و تند خو باشد، بدرفتاری، تندی و خشونت را از جانب مردم نیز دریافت می‌کند، چون کسی که به مردم احترام نمی‌گذارد، از طرف مردم نیز مورد احترام قرار نمی‌گیرد.

انسان خوش اخلاق، به آرامش نزدیک‌تر و از نگرانی و پریشانی و موضع‌گیری‌های دردناک دورتر است. علاوه بر این که خوش رفتاری عبادت خداوند نیز می‌باشد، اسلام نیز آن را بسیار ستوده و بدان تشویق نموده است. خداوند متعال می‌فرماید:
«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف/۱۹۹).

(گذشت داشته باش، به کار نیک دستور بده و از نادانان

چشم‌پوشی کن.)

در توصیف پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/۱۵۹).

(از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن، هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن، چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد.)

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دوست داشتنی‌ترین شما نزد من خوش اخلاق‌ترین شما و کسانی هستند که انس می‌گیرند و موجب انس و الفت دیگران می‌شوند و متنفرترین شما نزد من سخن‌چینان آشوب‌گر، تفرقه اندازان میان دوستان و عیب‌جویان از انسان‌های پاک می‌باشند.»

پرتو: تردید و دست از یاری کشیدن و ناامیدانه گشتن دور یک مشکل، باعث آشفتگی و روانی شدن است.

درخشش: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا».
(خداوند کس را جز به اندازه‌ی توانایش تکلیف نمی‌کند.)

یاقوت چهارم: بندهای دهگانه‌ی خوشبختی

اصبِر فَإنّ اللهَ يُعقِبُ فرجةً   وَلعلّها أن تَنجَلِي وَلعلّها

(شیکبا باش که خدا گشایش می‌آورد، شاید اندوه رفع شود، شاید.)

دانشمند و روانشناس آمریکایی «د. ریکس» گوید: زندگی خوشبخت هنری زیباست که ده بُعد دارد، آن‌ها عبارتند از:

۱ـ کار مورد علاقه‌ات را انجام دهی، اگر آن کار برایت مهیا نشد، در اوقات فراغت به امور مورد علاقه‌ات بپرداز و آن را گسترش بده.

۲ـ توجه به سلامتی، چون روح خوشبختی است و با اعتدال در خوردن و نوشیدن، ورزش و دوری از عادت‌های مضر امکان‌پذیر است.

۳ـ داشتن هدف در زندگی انسان که به او هیجان و نشاط بخشد.

۴ـ انسان زندگی را همان طور که هست بپذیرد و شیرینی و تلخیش را قبول کند.

۵ـ انسان در حال حاضر زندگی کند، بر آن‌چه از دست رفته

تأسف نخورد و از فردایی که نیامده است، نهراسد.

۶ـ انسان در هر کار یا تصمیمی، خوب بیندیشد و دیگران را به خاطر تصمیماتش و آن‌چه بدان دچار می‌گردد سرزنش ننماید.

۷ـ به پایین‌تر از خود بنگرد.

۸ـ به لبخند، شوخ طبعی و همنشینی با خوش بینان عادت کند.

۹ـ در جهت خوشبختی دیگران بکوشد تا عطر سعادت به او برسد.

۱۰ـ غنیمت شمردن فرصت‌های زیبای سرزندگی و به شمار آوردن آن‌ها به عنوان ایستگاه‌های ضروریِ خوشبختی.

پرتو: از امروز لذت ببر و فقط به آن بپرداز، به دنبال راهی برای متوقف نمودن درد قبل از مبتلا شدن به آن باش.

درخشش: « كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ».
(او پیوسته دست اندرکار امری است.)

یاقوت پنجم: از غم و اندوه به خدا پناه ببر

وَلو أنَّ النِّساءُ كَمَن عَرفنَا لَفُضِّلَتِ النِّساءُ عَلَى الرِّجال!

(اگر همه‌ی زنان مثل آن زنانی باشند که ما شناخته‌ایم، زنان بـر مردان برتری می‌یافتند.)

گمان نمی‌کنم که هیچ انسان عاقلی از خوش‌رویی ابراز بی‌نیازی کند یا هیچ فرد مؤمنی متمایل به بدبینی و ناامیدی باشد.

شاید شخص دچار مشکلات سخت و دشواری گردد که آرامـش و رضایت را از او سلب کند، این‌جاست که او باید به خدا پناه ببرد تـا او را از آن‌چه بدان دچار شده است نجات دهد، چرا که تسـلیم شـدن در برابر توده‌های افسردگی سرآغاز سرشکستگی کامل اراده است که همه‌ی کارها را به ناتوانی و توقف منتهی می‌سازد.

بدین جهت رسول الله ﷺ به یارانش می‌آموخت که برای نجـات و رهایی از این آفت‌ها به الله پناه ببرند. ابو سعید خدری گویـد: روزی رسول الله وارد مسجد شد. مردی از انصار به نام ابـو امامـه را دیـد و فرمود: ای ابو امامه! چرا در غـیر وقـت نمـاز در مسـجد نشسـته‌ای؟ گفت: به خاطر مشغله‌های فکری و قرض یا رسول الله.

رسول الله ﷺ فرمود: «مگر به تو جملاتی را آموزش ندهم کـه

اگر آن را بگویی خـــدا غـم و اندوهـت را از بیـن بـرده و قرضـت را می‌پردازد؟»

گفت: بله یا رسول الله!

فرمود: «هر صبح و شب بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّی أعوذُ بِکَ مِنَ الهَمِّ وَالحَزَن وَأعوذُ بِکَ مِـــنَ العَجـــزِ وَالکَسَل وَأعوذُ بِکَ مِنَ الجُبنِ وَالبُخلِ وَأعوذُ بِکَ مِن غَلبةِ الدَّیـــــنِ وَقَهرِ الرَّجال» (ابوداود).

(خدایا به تو پناه می‌برم از دغدغه و اندوه، به تو پنـــاه می‌بـرم از ناتوانی و تنبلی، به تو پناه می‌برم از ترس و بخل و به تو پناه می‌بـرم از سیطره‌ی بدهی و خشم مردان.)

گوید: من نـیز چنیـن کـردم و خداونـد ﷻ انـدوه را از مـن دور ساخت و قرضم پرداخت شد.

پرتو: زخم معده از آن‌چه می‌خوری ایجـاد نمی‌شـود بلکه از چیزهایی نشأت می‌گیرد که تو را می‌خورد!

درخشش: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ».
(آن‌چه از نعمت‌ها دارید همه از خداست.)

یاقوت ششم: زنی که در مصیبت‌های روزگار کمک می‌کند

هِيَ حالانِ شِدَّةٌ وَبلاءُ   وَسجالانِ نعمةٌ وَرَخاءُ

(دو حالت است: سختی و مصیبت و دو رقیب در برابر آن‌هاست: نعمت و آرامش.)

کتاب‌های شرح حال در رابطه با فاطمه‌ی زهرا ـ رضی الله عنها ـ دختر رسول الله ﷺ می‌گوید: او روزها گرسنه می‌ماند. روزی شوهرش سیدنا علی رضی الله عنه او را دید که رنگش زرد شده است. به او گفت: تو را چه شده است ای فاطمه؟

جواب داد: سه روز است که هیچ چیز در خانه ندارم.

علی رضی الله عنه گفت: چرا به من چیزی نگفتی؟

گفت: پدرم رسول الله شب ازدواج به من فرمود: «ای فاطمه! اگر علی چیزی برایت آورد بخور و اگر نه از او چیزی نخواه.»

اما بسیاری از زنان در خالی کردن جیب شوهرانشان مهارت ویژه‌ای دارند. زنی را می‌بینی که طاقت دیدن پول در جیب شوهرش را ندارد، در خانه وضعیت اضطراری اعلام می‌کند و تا وقتی که جیب شوهر را خالی نکند آرام نمی‌گیرد.

بدون شک اگر مرد یک بار تسلیم شود دیگر هرگز پرچم سفید را بلند نمی‌کند، بلکه حتی پس از مدتی، جدایی میانشان رخنه کرده و شاید این جدایی و شکاف به طلاق هم بینجامد. آن روز است که شوهر با آوازی زیبا این ابیات شاعر اعرابی را می‌خواند که پس از تحمل سختی و بدبختی بسیار به وسیله‌ی طلاق از دست همسرش «امامه» خلاص شده بود:

طُعِنَت أمامةُ بالطَّلاقِ   ونَجَوتُ مِن غُلِّ الوثاقِ
بَانَت فَلَم یَألم لَها قَلـ   ـبی وَلَم تَدمَع مآقِی
وَدَواءُ مَا لا تَشتَهـ   ـیهِ النَّفسُ تَعجیلُ الفِراقِ
وَالعَیش لَیس یَطیبُ بَـ   ـینَ اثنَینِ فِی غَیرِ اتِّفاقِ

(امامه با طلاق ضربه خورد و من از زنجیر و بند رها شدم،
برای همیشه جدا شد و دلم برایش به درد نیامد و اشکم سرازیر نشد،
درمان آن‌چه دل نمی‌پسندد، جدایی شتابان از آن است،
زندگی میان دو نفر که تفاهم ندارند، آسایشی ندارد.)

پرتو: زندگی کوتاه‌تر از آن است که ما کوتاهش کنیم پس سعی نکن بیش از این آن را کوتاه کنی!

درخشش: موفقیت و پیروزی یعنی این که بر سر زبانها باشی.

یاقوت هفتم: زنی از بهشتیان

إنَّ رباً كَان يَكفيکَ الَّذِي كان مِنکَ الأَمسِ يَكفِيکَ غَدَک

(پروردگاری که دیروز برایت کافی بود، فردا هم برایت کافی است.)

عطاء بن أبی رباح آورده است: ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ به من گفت: آیا زنی از بهشتیان را به تو نشان بدهم؟ گفتم: بله، گفت: این زن سیاه پوست که نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: بیماری صرع دارم و وقتی به سراغم می‌آید کشف عورت می‌نمایم. برایم دعا کن تا شفا یابم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر می‌خواهی صبر کن و در مقابل بهشت از آن باشد و اگر می‌خواهی دعا می‌کنم که شفا یابی.» زن گفت: صبر می‌کنم، اما بدنم را عریان می‌کنم، دعا کن که دیگر چنین نکنم و پیامبر برایش دعا کرد.

این زن مؤمن پرهیزگار به وجود مصیبتی که در این زندگی فانی همراهش خواهد بود، راضی شد تا به بهشت برسد. او در این معامله سود برد و در زمره‌ی بهشتیان قرار گرفت، ولی به کشف حجاب و آشکار شدن عورتش در مقابل مردم که درخور یک زن مسلمان با حجاب پرهیزگار نیست، تن در نداد. حالا ما به این زنان پوشیدگان عریان که در آشکار نمودن محاسنشان روش‌های مختلفی را در پیش گرفته و تمام سعی خود را در عریان شدن و خلع نقاب حیا به کار می‌برند،چه باید بگوییم؟!

پرتو: دست از نگرانی بردار، تحمل کن و با استواری و ثبات با حقیقت روبه‌رو شو و کاری بکن تا زندگی کنی.

درخشش: دستمزد به اندازه‌ی زحمت است.

یاقوت هشتم: صدقه رفع بلاست

وَفی کُلِّ شَیءٍ لَه آیَةٌ تَدُلُّ علَی أنَّه الواحدُ

(هر چیز نشانه‌ای بر وحدانیت و یگانگی او دارد.)

صدقه یکی از بزرگ‌ترین دروازه‌های سعه‌ی صدر و گشایش خاطر است، چرا که الله پاداش کسی که در دنیا کارهای نیک انجام بدهد را گشایش سینه، شادمانی، سرزندگی، آسایش خاطر و رفاه قرار می‌دهد. پس با کمترین چیز صدقه بده و هیچ چیز را برای صدقه دادن کوچک مشمار. یک دانه خرما یا یک لقمه غذا، یک جرعه آب یا مقداری شیر به مسکین درمانده هدیه بده، به ناامیدی ببخش، گرسنه‌ای را سیر کن، به عیادت بیماری برو، آن وقت است که می‌فهمی الله از غم و غصه‌ها و اندوه‌هایت کاسته است، چرا که صدقه دارویی است که فقط در داروخانه‌ی اسلام یافت می‌شود.

مردی از امام عبدالله بن مبارک پرسید: ای ابا عبدالرحمن! هفت سال است که زخمی در زانویم سرباز کرده است، نزد پزشکان بسیاری رفته‌ام و انواع و اقسام درمان‌ها را به کار بردم ولی بی‌فایده بود!

ابن مبارک به او گفت: برو جایی را پیدا کن که مردم آن‌جا به آب احتیاج داشته باشند و در آن‌جا چاهی بکن، من امیدوارم که در آن‌جا چشمه‌ای بجوشد و باعث قطع شدن خونریزی شود. مرد چنان کرد و شفا یافت.

پس جای تعجب نیست که رسول الله ﷺ فرمود: «بیمارانتان را با صدقه مداوا کنید.»، «صدقه خشم پروردگار را فرو می‌نشاند و از مرگ بد و نافرجام جلوگیری می‌نماید.»

پرتو: نگرانی دوست بیکاری است.

درخشــــش: «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَــامِ».
(سیاه چشمانی که هرگز از خیمه‌ها بیرون نمی‌روند.)

یاقوت نهم: روح و روانی زیبا داشته باش، چرا که هستی زیباست

وَلاتَجزَع لِحادثةِ اللَّيالى فَما لِحوادِث الدُّنيا بقاءُ

(از حوادث ناگوار شبانگاهان بی‌قراری و بی‌تابی مکن، چــرا کــه اتفاقات دنیا ماندگار نیست و برطرف می‌شود.)

بدون شک منظره‌ی ستارگان در آســمان زیباســت، زیبــایی کــه دل‌ها را در برمی‌گیرد، زیبایی تازه‌ای که رنگ‌هــا و اوقــات متعــددی دارد و از صبح تا شب، از طلوع تا غــروب، از شــب مــهتابی تــا شــب تاریک، از صفا و پاکی تا صحنه‌ی مه و ابر با هم تفاوت دارد، بلکه از ساعتی به ساعت دیگر، از رصدگاهی به رصدگاهی دیگر و از زاویه‌ای به زاویه‌ی دیگر مختلف است، سرتاسرش جمال و زیبایی اســت کــه تمام وجود را در برمی‌گیرد.

این ستاره‌ی تنها که در آن‌جا برق می‌زند، بسان چشمی زیباست که از محبت و ندا می‌درخشد! و آن دو ستاره نیز در آن‌جا گویی کـــه از ازدحام فاصله گرفته و پچ‌پچ می‌کنند!

این مجموعه‌های گردهم آمده‌ی پاشیده شـــده این‌جـا و آن‌جـا، گویی که در شب نشینی جشنواره‌ی آســمان می‌باشــند و مــاه، شــبی

رؤیایی، شبی زیبارو و خودپسند، شبی فروتن و آرام، شبی نوزاد تـــازه به دوران رسیده و شبی دیگر بسان فناپذیری است که به آرامـــی بـه سوی فنا و نابودی قدم برمی‌دارد.

این فضای پهناوری که دیدگان از وسعت و انتهایش عاجزند.

زیبایی این است، زیبـایی و جمـالی کـه انسـان در آن زنـدگـی می‌کند و وجودش را دربرمی‌گیرد، ولی او با کلمـات و عبارت‌هـایش قادر به توصیف زیبایی آن نیست.

پرتو: باید واقعیت گریز ناپذیر را پذیرفت و اگر نگران و پریشان شدی، نگرانی چه فایده‌ای برایت دارد؟

درخشش: « وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ».
(همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودآرایی نکنید.)

یاقوت دهم: زنی که سازنده‌ی قهرمانی و دلاوری است

أترَى الشَّوکَ فی الوَردِ وتَعمی أن تَرَى فَوقَه النَّدى إکلیلاً

(آیا تو خار گل را می‌بینی و از دیدن شبنمی که بسان تاجی بر سر آن نشسته، عاجز و ناتوانی؟!)

امیر المؤمنین عثمان بن عفان ﷺ حبیب بن مسلمه فهری را به عنوان فرمانده‌ی سپاه مسلمانان جهت ادب کردن رومیان منصوب کرد. رومیان علیه مسلمانان شوریده بودند و آنان را آزار می‌دادند. همسر حبیب یکی از سربازان این سپاه بود. حبیب قبل از شروع جنگ، از سپاهش سان می‌دید که همسرش از پرسید: اگر میدان جنگ شلوغ شد و صف‌ها به هم آمیختند کجا می‌توانم تو را پیدا کنم؟

او جواب داد: مرا در چادر فرمانده‌ی رومیان یا در بهشت خواهی یافت.

آتش جنگ بسیار داغ و سوزان شد و حبیب و همراهانش با شجاعت و قهرمانی بی‌نظیری جنگیدند و خداوند آنان را بر رومیان

پیروز کرد. حبیب به سرعت به چادر فرمانده رفت تا منتظر همسرش بماند. وقتی به چادر رسید شگفت‌زده شد، همسرش را دید که پیش از او به آن‌جا رسیده و قبل از او به چادر فرمانده‌ی رومیان آمده بود.

وَلَو كَانَ النِّساءُ كَمِثلِ هَذِی لَفُضِّلَت النِّساءُ عَلی الرِّجَالِ

(اگر زنان مانند او می‌بودند، زنان بر مردان برتری می‌یافتند.)

پرتو: تا زمانی که نیروی کار و حرکت باشد، هیچ سختی و امر غیر ممکنی در زندگی وجود ندارد.

جواهر

درخشش: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ».
(مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم.)

جواهر اول: اوقاتت را بیهوده هدر مده

نَزدادُ هماً كُلّما ازدَدنا غِنىً　　　وَالحُزن كُلّ الحُزن فِي الإكثارِ

(هر چه ثروت بیشتر می‌شود، غم و اندوه ما نیز افزایش می‌یابد، همه‌ی اندوه‌ها در زیاده‌خواهی است.)

پیامبرت به ام المؤمنین عایشه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید: «اگر مرتکب گناهی شدی از خدا طلب مغفرت کن، توبه کن، زیرا وقتی بنده به گناهش اعتراف کند و توبه نماید، خداوند نیز توبه‌اش را می‌پذیرد.»

تصور کن که هر چه آرزو و رؤیا داشتی برآورده شد و به همه‌ی آن‌چه می‌خواستی رسیدی، سپس همه چیز بدون هیچ فایده‌ای از بین رفت، آن وقت است که گریه و زاری می‌کنی، درد می‌کشی، حسرت و افسوس می‌خوری و از پشیمانی و حسرت از دست دادن آن‌چه داشتی انگشت به دهان می‌گزی، حال چه رسد به عمری که از دست می‌رود و تو احساسش نمی‌کنی!

عمر تو جواهری گران‌بهاست که با هیچ چیز مادی قابل سنجش نیست، در حقیقت این عمر از نفس‌ها تشکیل می‌شود، هر نفسی که خارج می‌شود، دیگر هرگز باز نمی‌گردد، این نفس‌ها سرمایه‌ی تو در دنیاست که با آن می‌توانی هر اندازه از نعمت‌های بهشت را که بخواهی بخری، پس چه‌طور این عمر را بدون توبه‌ی نصوح هدر می‌دهی؟!

پرتو: فقط یک راه برای دست یابی به خوشبختی وجود دارد و آن پرهیز و ترس از چیزهایی است که ما توانایی کنترل و تسلط بر آن را نداریم.

درخشـــش: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ».
(خدا شر آنان را از تو دور خواهد کرد.)

جواهر دوم: خوشبختی را نمی‌توان با پول خرید

وَالنَّفسُ راغبةٌ إذا رغبتها   وَإذا تُردُّ إلَى القَليل تَقنَعُ

(اگر میل‌ها و خواسته‌های نفس را برآورده سازی، هم‌چنان میـل و رغبت دارد و اگر به کم و اندک بـازگردانـده شـود، قنـاعت پیشـه می‌کند.)

بسیاری از افراد، جوانی و سلامتیشان را در راه کسب و جمع مال و ثروت فدا کردند و بقیه‌ی عمرشان را به خرج کردن آن‌چه اندوخته بودند، پرداختند تا به خوشبختی برسند، اما بدبخت شدند، یا خواسـتند جوانیشان را بازگردانند اما پیر و فرتوت شدند یا خواستند به سـلامتی دست یابند اما سخت بیمار گشتند!

بازیگری مشهور می‌گوید: آرزویش در زندگی مال و ثروت بـوده است. او گمان می‌برد کــه می‌توانـد بـا پـول همـه‌ی آن‌چـه را کـه می‌خواهد برآورده سازد. آرزوها، رؤیاها و دنیا را در مقابلش به زانو در بیاورد. پس از بیست سال خداوند چندین برابر آن‌چه می‌خواست به او بخشید، ولـی در عـوض سـلامتی، جوانـی و رؤیاهـا را از او گرفـت. آورده‌اند که او می‌گریست و می‌گفت: ای کـاش مـن از خـدا ثـروت نمی‌خواستم، ای کاش صد سال زندگی فقیرانه و خوردن باقلی آب‌پز

را از او می‌طلبیدم. و از پله‌های مترو پایین می‌رفتم تا ویزیت دکتر را نپردازم! این بازیگر وقتی ارزش سلامتی را دانست که آن را از دست داده بود. او نفهمید که اگر ثروتمندترین هنرمند مصر شود، ثروت نمی‌تواند چیزی را برایش بخرد. او دانست که در عوض همه‌ی مال و ثروتش هم نمی‌تواند یک روز از عمر از دست رفته‌اش را بازگرداند.

پرتو: انسان نباید نصف زندگی‌اش
را در کینه‌توزی‌ها هدر دهد.

درخشش: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ».
(از شکیبایی و نماز یـــاری جویید.)

جواهر سوم: عجله و بی‌خیالی سوخت بدبختی است

مُنىً إن تَكن حقاً تَكن أحسنَ المُنى وَإلا فقد عِشنا بها زمناً رَغدَا

(آرزویی که اگر حقیقت یابد بهترین آرزوست و گرنه روزگارانی را با آن در راحتی گذرانده‌ایم.)

بردباری، شهامتی بلند پایه است که انسـان بـه وسیله‌ی آن بـر خشم، حماقت و هوی و هوسش غلبه می‌کند و شـکیبایی پـایداری، عدم شتاب و رفتار عاقلانه و حکمت‌آمیز می‌باشد. ایـن دو ویـژگـی، دشمن نگرانی‌اند و کسی که این دو خصلـت را نداشـته باشـد، خیر بسیاری را از دست داده است و با نگرانی روبه‌رو می‌گـردد، چـرا کـه شخص بردبار با شـکیبایی و بردبـاریش بسـیاری از بدی‌هـا را دفـع می‌کند، اما شـخص احمـق خشـمگین و پرخاشـگر، شـر و بـدی را بزرگ‌تر و بر اسباب نگرانی افزوده و آن را ریشه‌دارتر می‌گرداند.

انسان با تأنی و با دقت، خیلی کم پشیمان می‌شود یا بـه کـاری که از عاقبتش بی‌خبر است، دست می‌زند، ولی انسان عجول و شتاب زده همواره پشیمان، نگران و بدعاقبت می‌باشد. هم‌چنین انسانی کـه نسبت به خود و دیگران با نرمی و لطافت رفتار می‌کند، موفق است و همیشه از راحتی اعصاب و آسودگی خاطر برخوردار می‌باشد.

دین حنیف ما، اسلام، همواره به نرمی، بردباری و وقار امر می‌کند. رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ الرِّفقَ لایَکُونُ فی شیءٍ إلا زَانَهُ ولایَنزَعُ مِن شیءٍ إلا شَانَهُ».

(نرمی به هر کاری که افزوده شود آن را آراسته و از هر کاری که سلب شود آن را زشت و ناپسند می‌گرداند.)

پرتو: ما اوقات خوشبختی‌مان را در زندگی به خاطر چیزهای بی‌ارزش و کم اهمیت هدر می‌دهیم.

درخشش: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ».
(در دین کارهای دشوار را بر دوش شما نگذاشته است.)

جواهر چهارم: بازی مال اندوزی

خُذوا كلَّ دنياكمُ وَاترُكُوا فؤادِیَ حُرًّا طَليقاً غَرِيبَا

(همه‌ی دنیایتان را برای خودتان بردارید و قلب مرا آزاد و غریب به حال خود رها سازید.)

«پیور بروک» می‌گوید: من ثروت بسیاری اندوخته‌ام اما در حقیقت دیدم که ادامه‌ی این بازی ـ یعنی بازی مال اندوزی ـ خطرناک است، عاقبت خوشی ندارد و عمر و خوشبختی را می‌بلعد. به همین خاطر شغل خودم را عوض کردم و مقصدم را به کار دیگری که به آن علاقمند بودم و در زمینه‌ی انتشارات بود، تغییر دادم. این کار ثروت هنگفتی به همراه نداشت اما خوشبختی و خدمت به جامعه را برایم به ارمغان آورد. من به همه‌ی تاجرانی که به اندازه‌ی کافی ثروت و دارایی به دست آورده‌اند، سفارش می‌کنم که دست از بازی ثروت بردارند و زود بازنشست شوند تا از آن‌چه به دست آورده‌اند لذت ببرند و آن را در کار مورد علاقه‌ای که خدمت به جامعه و لذت را به همراه دارد، سرمایه گذاری کنند.

شخص ثروتمندی که داشتن ثروت را تجربه کرده و مقدار زیادی از آن را در اختیار دارد هدفش این نیست که قسمت انبوهی از

آن را برای وارثان به‌جای بگذراد، چرا کـه می‌دانـد اگـر آنـان بـدون ثروت و فقط با عقل و اخلاق بـــه میـدان بروند مـردان موفق‌تـری خواهند بود. ثروت بـدون سـعی و تـلاش لعنـت اسـت نـه نعمـت و بدبختی است نه خوشبختی، چون باعث شده کـه بدن‌هایشـان را بـا رفاه و آسایش، عقل‌هایشان را با بیهودگی و فراغت از آن سیر کنند و درخشش جوانی را تا دم مرگ، تیره و تار سازند.

پرتو: ایمانت را به عدم وجود کار غیر ممکن در زندگی، تثبیت کن.

درخشش: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ».
(گفتیم: ای آتـــش! بر ابراهیم سرد و سالم شو.)

جواهر پنجم: هرزگی و فساد، در فراغت رشد می‌کند

ما كلُّ مَا يَتمنَّى المرء يُدرِكُهُ تجري الرِّياح بما لاتَشتَهي السُّفُن

(همه‌ی خواسته‌های انسان برآورده نمی‌شود، باد بر خلاف میـل کشتی‌ها می‌وزد.)

در آغوش بطـالت و بی‌کـاری، هـزاران فسـاد و تبـاهی زاییـده می‌شود و میکروب‌های نابودی و فنا رشـد می‌یـابد و اگـر کـار پیـام زندگی باشد، بی‌کاران مرده‌اند.

اگر دنیای ما کشتراز زندگانی بـزرگـتری باشـد کـه پـس از آن می‌آید، کسانی که اوقات فراغت بسیار دارند، سزاوارترین مردم‌اند کـه فقیر و تنگدست محشور شوند که توشه‌ای جز هلاکت و زیان ندارند.

رسول الله ﷺ به غفلت هزاران نفر از کسانی کـه بخشـش‌هایی چون سلامتی و وقت در اختیارشان قرار داده شده است، هشـدار داده و می‌فرماید:

«نعمَتانِ مغبُونٌ فِيهِمَا كثِيرٌ مِن النَّاسِ، الصِّحَةُ وَالفَرا غُ».

(دو نعمت است که بسیاری از مردم در مورد آن ضـرر می‌کننـد: سلامتی و فراغت.)

بله، چه انسان‌هایی که بدنی سالم دارند، اما در این دنیا پریشانند،

نه آرزویی دارند تا برای رسیدن به آن تحریک شوند و نه رسالتی که به خاطرش اخلاص پیشه کنند و عمر را صرف برآورده کردنش سازند.

آیا مردم برای این آفریده شده‌اند؟ هرگز! خداوند متعال می‌فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقِ» (مؤمنون/۱۱۵-۱۱۶).

(آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید. بلند مرتبه است خداوندی که فرمانروای راستین است.)

زندگی با حق و حقیقت آفریده شده است، زمین و آسمان و آن‌چه در آن‌هاست و انسان در این هستی باید این حقیقت را بشناسد و با آن زندگی کند.

پس اگر وارد پیچ و خم‌های تند شهوتش گردد و با حیرت و سرگردانی نسبت به هر چیز، با حد و مرزهایش برخورد کرد، این بدترین بستری است که برای حال حاضر و آینده‌اش برگزیده است!

پرتو: همواره تصویری از موفقیت را در خیالت قرار بده و آن را در ذهنت حک کن.

درخشـــــش: «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب».
(از جایی که تصورش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.)

جواهر ششم: خانه‌ای بدون خشم، داد و فریاد و خستگی

والفَتى الحازِمُ اللَّبيبُ إذا ما خانَه الصَّبرُ لَم‌يَخُنهُ العزاءُ

(اگر شکیبایی به جوان ماهر و هوشیار خیانت نکند، ماتم نیز به او خیانت نمی‌کند.)

دختر گریه‌کنان به پدرش گفت: پدر جان! دیشب میان من و شوهرم بگو مگویی بود. او از حرفی که زدم خشمگین شد، وقتی خشم و غضبش را دیدم از کارم پشیمان شدم و از او عذر خواهی کردم، ولی او از صحبت با من سرباز زد و رویش را برگرداند. من آن‌قدر دورش چرخیدم تا این‌که خندید و از من راضی شد و من می‌ترسم پروردگارم به خاطر آن لحظات اندکی که خونش را به جوش آوردم ـ در هنگام عصبانیت ـ مرا مؤاخذه کند!

پدر به او گفت: دختر جان! قسم به آن خدایی که جانم در دست اوست اگر قبل از رضایتش، می‌مردی من از تو راضی و خشنود نبودم، آیا نمی‌دانی که هر زنی که شوهرش از او خشمگین شود در تورات و انجیل و قرآن مورد لعنت قرار گرفته و سکرات مرگ بر او سخت خواهد بود و قبرش بر او تنگ خواهد گشت. پس خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.

بنابراین زن صالح سعی می‌کند که شوهرش او را دوست بدارد و

نباید رفتاری از او سر بزند که صفا و صمیمیت زندگیشـان را تـیره و تـار گرداند. مردی همسرش را نصیحت کرد و گفت:

خُذِی العفوَ منِّی تَستدیِمی مَودّتی　　ولاتَنطِقی فی سورَتی حینَ أغضبُ

ولاتَنقرینی نقرَکِ الدِّف مَّرةً　　فأنّکِ لاتدرینَ کیفَ المُغیَّبُ

ولاتکثُری الشَّکوی فتذهَبُ بالهَوی　　ویَأباکِ قَلبی وَالقُلوبُ تُقلَّبُ

فإنِّی رأیتُ الحُبَّ فی القلبِ وَالأذی　　إذا اجتَمعا لَم‌یلبث الحُبُّ یذهبُ!

(گذشت و بخشش را از من بگیر تا محبتم برایت باقی بماند،
در هنگام شدت خشم و غضبم سخنی بر زبان جاری مکن،
بسان ضربه زدن به دف، به من ضربه مزن،
چرا که تو نمی‌دانی دوری چگونه است،
از گله و شکایتِ بسیار، خودداری کن که عشق را از میان می‌برد،
و قلبم از تو امتناع می‌کند، چون قلب‌ها کارشان دگرگونی است،
چرا که من معتقدم اگر محبت و اذیت در قلبی جمع شوند،
چیزی نمی‌گذرد که محبت و عشق از آن قلب رخت برمی‌بندد.)

پرتو: تصویر شکست را از ذهنت دور کن.

درخشش: کسی که ایمان ندارد، امنیت هم ندارد.

جواهر هفتم: پاکدامنی و حیا بر زیبایی زن می‌افزاید

وَ لَمَّا قَسَى قَلبِي وَضَاقَت مَذاهِبِي جَعلتُ الرَّجا منِّي لِعفوكَ سُلَّما

(وقتی دلم سیاه شد و راه‌ها بر من تنگ آمد، امید بـه بخشـایش تو را نردبان خود قرار دادم.)

آیا خبر ام سلمه ـ رضی الله عنها ـ همسر پیامبر ﷺ را شنیده‌ای، هنگامی که این فرموده‌ی رسول الله ﷺ را شنید: «کسی کـه از روی تکبر و غرور لباسش را بر زمین بکشد خداونـد تـا روز قیـامت بـه او نمی‌نگرد.» او گفت: پس زنان بـا لباس‌هایشـان چـه کننـد؟ فرمـود: «یک وجب از آن را رهــا کننـد.» ام سـلمه گفـت: در ایـن صـورت پاهایشان دیده می‌شود. رسول الله ﷺ فرمود: «پس فقط به انــدازه‌ی یک ذرع رها کنند نه بیشتر.»

نیکی‌هایت برای خدا باشد ای ام المؤمنین! خوبی‌هایت به خـاطر الله باشد ای ام سلمه! او جزو خود پسندان متکبر نیسـت، ولـی زنـان مسلمان، باحیا و باعفتند، پاک و شریفند، نباید پاهایشان دیـده شـود، لباسشان دنباله‌ای داشت که آن را پشت سرشان بر زمین می‌کشاندند تا مردان هیچ قسمتی از بدنشان را نبینند، اما زنان معاصر ـ جز آنـان که خداوند به آنان رحم کرده است ـ دنباله‌ها را تا بـالاترین قسـمتی که می‌توانند می‌بردند تا مبادا خیس یا گرد و خـاکی شـود. اگـر هـم

بتوانند آن را کاملاً در می‌آورند، الگویشان زنان کافر و عریان است و هزاران دلیل برای عریان شدن و درآوردن لباس پیدا می‌کنند، **لاحول و لاقوة إلا بالله**، اما مردهایشان جز اسم و رسم، بویی از مردانگی نبرده‌اند و در کنارشان راه می‌روند و هیچ اهمیتی به این مسأله نمی‌دهند زیرا حیا از بین رفته است:

يعيشُ المَرءُ ما استَحيا بِخَيرٍ وَيبقى العُودُ ما بَقِي اللحاءُ

فَلا وَاللهِ مَا فى العَيشِ خيرٌ وَلا الدُّنيا إذا ذَهبَ الحَياءُ

(فرد تا وقتی حیا دارد به خوبی زندگی می‌کند، چوب تا وقتی پوست دارد می‌ماند،

به خدا سوگند اگر حیا نباشد در زندگی و دنیا هیچ چیزی نیست.)

پرتو: راحتی بدن در کم بودن غذا، راحتی نفس در کم بودن گناه، راحتی قلب در کم بودن هم و غم و راحتی زبان در کم سخن گفتن است.

درخشش: شخص بردبار و صبور به بهترین امور پی‌می‌برد.

جواهر هشتم: چه بسا که خداوند فرد غایب را بازگرداند

یا ربِّ أوَّل شیءٍ قالَه خَلَدی   أنِ ذَکرتُک فی سرِّی وإعلانِی

(پروردگارا! اولین چیزی که ذهنم گفت، این بود: من در پیدا وپنهانم ذکر تو را گفتم و به یاد تو بودم.)

پس از بیست سال جدایی، خداوند مقدر نمود که ـ در داستانی عجیب و شگفت‌انگیز ـ مادر و دختر ۲۵ ساله‌اش ـ که شرایط سخت زندگی آنان را از هم دور کرده بود ـ به آغوش یکدیگر بازگردند. این اتفاق در اثنای گذران ماه عسل دختر در تفریحگاه‌های کوه‌های سوده در «ابها» اتفاق افتاد.

مادر پس از جدایی از دخترش که سه سال داشت، ازدواج کرده بود و شرایط شوهر و نقل و انتقال وی از کشوری به کشور دیگر او را از دیدار دخترش که تحت سرپرستی پدرش بود، محروم ساخت.

در یکی از روزهای زیبای تابستان در کوه‌های سوده در «ابها»، دختر در تفریحگاه به خانمی برمی‌خورد. آنان گرم صحبت می‌شوند و هیچ کدام دیگری را نمی‌شناسد، زیرا مادر، دخترش را در سه سالگی ترک گفته است. در اثنای صحبت، زن دید که یکی از انگشتان دختر قطع شده است، در رابطه با مادرش از او پرسید. دختر هم داستان

زندگیش را برای او تعریف کرد. ناگـهان مـادر خـودش را در مقـابل دخترش که بیست سال پیـش از او جـدا شـده بـود، یـافت، او را در آغوش گرفت، صورتش را غرق بوسه کرد، با نهایت محبت و عشـق او را فشرد و اشتیاق و محروم بودن از او را در طی سال‌های گذشته ابراز نمود.

پرتو: اندیشیدن به خوشبختی بالاجبـار بـه تفکـر به گذشته و آینده منتهی مـی‌گـردد و ایـن بـه نوبه‌ی خود احساس خوشبختی را از بین می‌برد.

درخشش: «كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ».
(انگار که آن حوریان یاقوت و مرجانند.)

جواهر نهم: عبارتی که در بر گیرنده‌ی زمان و مکان است

یا مَن إليه المشتَكى وَالمفزَعُ أنتَ الُمعدُّ لِكلّ مَا يُتوقَّعُ

(ای کسی که پناه همه‌ی شکایت‌ها و دلهره‌ها هستی، تو آماده‌ی هر خواسته‌ای هستی.)

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! دعایی را به من بیاموز که تو را با آن بخوانم و با تو مناجات کنم.

الله تعالی فرمود: «ای موسی! بگو: لا إله إلا الله».

موسی گفت: همه‌ی مردم می‌گویند: لا إله إلا الله.

فرمود: «ای موسی! اگر هفت آسمان و زمین‌ها در یک کفه و لا إله إلا الله در کفه‌ی دیگر باشد، کفه‌ی لا إله إلا الله سنگینی می‌کند.»

«لا إله إلا الله» پرتوهای درخشنده و اشعه‌های آشکار دارد که غبار گناهان و ابرهای آن را به اندازه‌ی قدرت و ضعف آن تشعشع از بین می‌برد، نوری دارد که اهلش ـ در قوت و ضعف ـ آن نور با هم متفاوتند و تنها خداوند متعال است که اندازه‌اش را می‌داند.

نور این کلمه در قلب عده‌ای از مردم بسان خورشید است، برخی دیگر مثل سیاره‌ای درخشان و بعضی همانند مشعلی بزرگ، عده‌ای دیگر بسان چراغ نورانی و در عده‌ای دیگر همچون چراغی ضعیف است.

هر اندازه نور این کلمه بزرگ‌تر و شدیدتر شود، به اندازه‌ی قدرت و شدتش شبهه‌ها و شهوت‌ها را می‌سوزاند.

پرتو: خوشبختی مؤمن در دوستی خداست، دوستی به خاطر خدا خوشبختی‌ای است که ژرفایش بسیار زیاد است، طعمش را مؤمنان راستین می‌دانند و هیچ بدیل و جایگزینی برایش قبول نمی‌کنند.

درخشش: زن، گران‌بهاترین گنج و ارزشمندتر از ثروت است.

جواهر دهم: قلب‌هایی که مشتاق بهشت‌اند

اسعَدی بالحیاةِ قَبلَ المَماتِ واقطُفی الزَّهر قبلَ ریح الشتاتِ

(پیش از فرا رسیدن مرگ، از زندگی لذت ببر و شکوفه را قبل از وزش باد و توفان بچین.)

آیا داستان همسر صلاح بن حیی را شنیده‌ای؟! او زنی بود که شوهرش مرد و دو بچه از خود به جای گذاشت. وقتی به سن جوانی رسیدند اولین چیزی که به آنان آموخت عبادت، طاعت و نماز شب بود.

او به دو فرزندش گفت: در هر لحظه از شب باید در این خانه یک شب زنده‌دار باشد که به ذکر و یاد خداوند متعال بپردازد. آن دو گفتند: مادر جان! چه می‌خواهی؟ گفت: شب را میان هر سه نفرمان تقسیم می‌کنیم. یکی از شما یک سوم اول، دیگری یک سوم دوم و من یک سوم آخر شب را بیدار می‌مانم، سپس شما را برای نماز صبح بیدار می‌کنم.

فرزندانش گفتند: چشم مادرجان! وقتی مادر مرد آنان نماز شب را رها نکردند، چرا که قلبشان آکنده از عشق و محبت طاعت و عبادت شده بود و آن لحظاتی از شب را که برای نماز تهجد برمی‌خواستند، بهترین و شیرین‌ترین لحظات زندگیشان بود. آنان شب را به دو قسمت تقسیم کردند و اگر یکی از آن دو به شدت بیمار می‌شد، دیگری تمام شب را به نماز و عبادت می‌پرداخت.

پرتو: زندگی پیرامون ما با آن چهره‌ی زیبا و جوانمردانه‌اش فراخوانی واقعی برای رسیدن به خوشبختی و سعادتمندی است.

انگشتری‌ها

درخشش: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّهِ لا تُحْصُوهَا».
(اگر نعمت‌های خدا را برشمارید، نمی‌توانید آنها را بشمارید.)

انگشتری اول: ایمان به خوب و بد تقدیر

كَنْزُ القناعةِ لايُخشَى عليه وَلَا يحتَاجُ فِيه إلى الحُرَّاسِ وَالدُّوَلِ

(بر گنجینه‌ی قناعت هیچ ترسی نیست و در آن نیازی به نگهبان و دولت نمی‌باشد.)

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ. لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (حدید/۲۲-۲۳).

(هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد یا به شما نمی‌رسد مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی بوده است و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است و نه شادمان بشوید بر آن‌چه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.)

هم‌چنین می‌فرماید:

«وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱٦).

(چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید ولی برای شما نیک باشد و چه

بسا چیزی را دوست داشته باشید ولی برای شما بد باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.)

ایمان به قضا و قدر نقش عمده‌ای در آرامش قلب در هنگام سختی‌ها به عهده دارد، به ویژه زمانی که بنده به درستی دریابد خداوند متعال نسبت به بندگانش مهربان است، آسانی و راحتی را برایشان می‌خواهد، با حکمت و آگاه می‌باشد، او برای روز آخرتش ذخیره سازی می‌کند. به بندگان بردبار و شکیبایش پاداشی کامل و بی‌شمار عطا می‌فرماید. بنابراین تأمل و عمل به این امر ممکن است اندوه و تیرگی مصیبت را به شادمانی و سرور تبدیل کند، ولی هر کسی توانایی این کار را ندارد.

باید چه گام‌هایی را جهت کاهش بدبختی‌ها و مصیبت‌ها و آسان گرفتنشان بر خود، برداشت؟

۱ـ تصور کن که این بلا و مصیبت می‌توانست خیلی بزرگ‌تر همراه با عواقب و پیشامدهایی بدتر از این‌ها باشد.

۲ـ به حال و روز کسانی که به مصیبتی بدتر و دشوارتر گرفتارند، بیندیش.

۳ـ به نعمت‌هایی که تو از آن بهره‌مند هستی و خیلی‌ها از آن محرومند، نگاه کن.

۴ـ تسلیم ناامیدی که مصیبت را به همراه دارد، مشو:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» (شرح/۵-۶).

(چرا که همواره با سختی و دشواری آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری آسایش و آسودگی است.)

پرتو: یکی از سریع‌ترین پیک‌های خوشبختی به دیگران، لبخند صادقانه و از صمیم قلب می‌باشد.

درخشش: «لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ».
(جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را پدیدار کند.)

انگشتری دوم: بهترین امور، میانه‌ترینشان است

وَلكلِّ حالٍ مُعقَّبٌ ولَرُبَّما أجلَى لکَ المکرُوهُ عمَّا یحمدُ

(هر حالی پیامدی دارد و شاید که بلا و مصیبت پـرده از نعمت‌هـای بی‌شمار را کنار زند.)

مصطفی محمود گوید: من احسـاس خوشـبختی می‌کنـم زیـرا مـن مردی متوسط هستم، سخنرانی‌ام در حد متوسط است، سلامتی‌ام متوسط است، زندگی‌ام در سطح متوسطی اسـت، از هـر چـیز بـه انـدازه‌ی کـم بهره‌مندم، و این بـدان معناسـت کـه از انگیزه‌هـای فـراوان برخـوردارم، انگیزه‌ها مایه‌ی زندگی‌اند، انگیزه‌های درونی گرمای زنـدگـی واقعـی مـا هستند و آن‌ها پس‌اندازهایی هستند که بـه خوشـبختی مـا ارزش و بـها می‌بخشند.

من از خداوند متعال مسألت دارم که به خواننـده‌ی ایـن چنـد سـطر زندگـانی متوسـطی عطـا بفرمـاید، انـدازه‌ی متوسـطی از هـر چـیز را در اختیارش قرار بدهد. به خدا سوگند که این دعای خوبی است!

مادرم فلسفه نمی‌دانست، اما از فطرتی پاک و سالم برخوردار بود کـه بدون خواندن، مفهومِ این سخنان را درمی‌یافت و با عنوانی بسیار سـاده و سلیس که دربردارنده‌ی معنا و مفهوم آن بود از آن یـاد می‌کـرد: «سِـتر» بـه معنی مقدار کم از هر چیز و مقدار زیادی از روح و جان.

پرتو: لبخند دروغین نمادی آشکار از نمادهای نفاق می‌باشد.

درخشش: «نورِ چشم من در نماز است.»

انگشتری سوم: بدبین، برای خود غم و اندوه را به ارمغان می‌آورد.

رُبَّ أمرٍ سَرَّ آخِرُه   بَعدَما ساءَت أوائِلُهُ

(چه بسا کاری که با سختی و دشواری آغاز می‌گردد و با خوش‌حالی و شادمانی به پایان می‌رسد.)

دوست، روی مزاج و اخلاق دوستش تأثیر می‌گذارد. اگر دوست ـ چه رفیق باشد یا شریک یا همنشین یا همکار ـ شخصی آرام، خوش‌رو، شوخ طبع و خوش‌بین به زندگی باشد، این صفات و ویژگی‌های خوب را به دوستش منتقل می‌سازد.

اما اگر ترشرو، اخمو، عبوس، بی‌زار از زندگی، نگران و بدبین باشد، بدین‌وسیله سلبیاتِ نگرانی و اضطراب تیره را پیرامون دوستش منتشر ساخته و آن‌ها را به او سرایت می‌دهد.

انسان تنها همنشینی نیست که بر انسان‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه کتاب‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی نیز وجود دارند که به دو دسته‌ی خوش‌بین و بدبین تقسیم شده و می‌توانند موجب نگرانی یا آرامش گردند. به‌ویژه کتاب‌ها که بسان فصل‌ها، دارای بهار و پاییز هستند. اگر کسی در گزینش کتابی با ویژگی‌های خوش‌بینانه، سرشار از زندگی و شوق مبارزه، موفقیت و اعتماد به نفس موفق باشد، لطف

بزرگی در حق خودش کرده و پنجره‌های روشنایی را کـه نسـیم‌های نعمت و سرور از آن می‌وزد، به روی زندگانی‌اش گشوده است، اما اگر کتاب‌هایی نگران کننده، شک برانگیز در ارزش‌ها و بشریت و بدبیـن به زندگی و مردم برگزیند تمام این ویژگی‌ها بسان بیماری گری کـه به شخص سالم منتقل می‌شود، به او سرایت کرده و زندگی را برایش تیره و تار می‌سازد.

پرتو: راه خوشـبختی در برابـر توسـت پـس در علـم و دانش، عمل صالح و اخلاق نیکـــو بـه جسـت‌وجویش بپرداز و در همه‌ی امورت میانه‌رو باش تا خوشبخت شوی.

درخشش: «فَأنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيهِم».
(آرامش را بر ایشان نازل گردانید.)

انگشتری چهارم: از بی‌تابی و خشم دوری کن

وَمَن يتَهيَّب صُعُودَ الجِبالِ يَعِش أبدَ الدَّهرِ بين الحُفَر!
(هر که ترسید از بلندی‌ها پسر تا ابد از حفـــــره‌ها ناید بدر)

شخصی گوید: در سنین بیست تا سی سالگی علی رغم این کـه لذت می‌بردم، می‌دویدم، خشـــمگین می‌شـدم و سـرزنش می‌کـردم، چون راه خوشبختی را نمی‌دانستم، نمی‌دانستم که واقعاً خوشـبختم و اکنون که بیش از شصت سال دارم، یقین دارم که در سنین بیست یـا سی سالگی چه‌قدر خوشبخت بوده‌ام، ولی این شناختی است که پس از رفتـن همـه‌ی فرصت‌هـا حـاصل آمـده اسـت، تنـها خـاطرات و یادبودهای حسرت بار باقی مانده است. اگر آن وقت به این مسأله پی می‌بردم، بسیار به خود می‌بالیدم و در بهار گلگون جوانیم دیگر مکانی برای ملامت و خشم نمی‌یافتم و بر گل شکوفای خوشبختی پـرده‌ای نمی‌کشیدم، چون اکنون که ما هر دو پژمرده و بی‌جان شده‌ایم، آن را می‌بینیم. ای خواننده‌ی گرامی! به تـو مـی‌گویـم: یـا بـا شـادمانی و احساس خوشبختی زندگی کن و با بینایی و بویایی و همــه‌ی دیگـر حواسـت از غنچـه‌ی شـکفته‌اش در برابـر دیـدگـانت لـذت بـبر یـا فراموشش کرده و به آن‌چه کم و کاست داری بیندیش. این جاســت

که طعمه‌ی بی‌قراری و خشم می‌شوی. آن گاه در انتظار آن باش که روزگار کنونی‌ات تبدیل به گذشته و خاطرات گردد و تو با اشک دیدگانت بر آن خواهی گریست و خواهی دید که در آن لحظات چه‌قدر خوشبخت بوده‌ای، اما نمی‌دانستی و نمی‌دیدی و اکنون تنها فاجعه‌ای در مقابل توست که فقط آثاری اندک و پژمرده از آن به جای مانده است!

پرتو: زن می‌تواند خانه را به بهشت تبدیل کند همان‌گونه که می‌تواند از آن جهنمی غیر قابل تحمل بسازد.

درخشـــــش: «رَضِيَ اللهُ عَنهُم وَرَضُوا عَنهُ».
(الله از آنان خشنود شد و آنان از خداوند راضی گشتند.)

انگشتری پنجم: اکثر مشکلات به خاطر چیزهای پوچ و بی‌ارزش است!

أَلَم تَرَ أنِّي كلَّما زُرتُ دَارَهَا   وَجَدتُ بِها طيباً وَإن لم تَطيَّبِ

(مگر نمی‌بینی هرگاه که به خانه‌اش می‌روم بوی عطر و گلابش به مشام می‌رسد، در حالی که از هیچ عطر و گلابی اســتفاده نکـرده است.)

واقعاً جای تأسف است که عقل و خرد هزاران انسان دســتخوش توفان بسیاری از چیزهای بی‌ارزش و کم‌بها می‌گردد، خانه‌هایشان را خراب، روابط صمیمی و دوستانه را ویران و آنان را در این دنیا حیران و حسرت زده رها می‌سازد.

«دیل کارنگی» در توضیح عواقب این امور بی‌ارزش مــی‌گویـد: «چیزهای بسیار کوچک و ناچیز در زندگی زناشویی می‌تواند عقـل را از شوهران و همسران برباید و باعث بروز نیمی از بیماری‌های قلبــی موجود در دنیا شود.»

حداقل این چیزی است کــه متخصصان آن را تـأیید می‌کننـد. «ژوزف سابات» یکی از قاضیان شهر شیکاگو، پس از اجـرای حکـم جدایی در بیش از چهل هزار مورد درخواست طلاق، تصریح داشــت:

همیشه می‌بینی که امـور بـی‌ارزش و کـم اهمیـت در پـس پـرده‌ی بدبختی‌های ازدواج نهفته است.

«فرانـک هـوگـان» دادسـتان کـل نیویـورک گویـد: نیمـی از قضیه‌هایی که بر دادگاه‌های جنایی عرضه می‌گردد، بـه خـاطر امـور ناچیز و بی‌ارزش است، مثل دعوایی میان افـراد خـانواده یـا توهینـی گذرا یا سخنی دردناک یا اشاره‌ای نامفهوم.

چنین امور بی‌اهمیت و بی‌ارزشی است که موجب قتل و جنـایت می‌شود.

تعداد اندکی از ما دارای طبع و سرشتی تند و خشن‌اند، در حـالی که ضربات متوالی و پی‌درپی به وجود، غرور و کرامت ماست که پدید آورنده‌ی نیمی از مشکلات موجود در دنیای کنونی می‌باشد.

پرتو: بزرگ‌ترین نعمتی که باید بدان توجه داشت، خیری است که نفس را در بر گرفته و مایه‌ی خـوشی اوضاع و احوال می‌گردد.

درخشش: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ».
(زمانی که از پروردگار خود درخواست یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت.)

انگشتری ششم: هنر کنترل زبان

إن ألّت مَلمَّةُ بِی فإنّی   فی الملّماتِ صخرةٌ صمّاءُ

(من در رویارویی با بلایا و مصیبت‌ها بسان صخره‌ای سخت و استوارم.)

مورّخان آورده‌اند که روزی خالد بن یزید بن معاویه درباره‌ی دشمن سرسخت بنی امیه، عبد الله بن زبیر سخن گفت و او را در حضور همسر خود که دختر زبیر و خواهر عبد الله بود به بخل و خساست توصیف نمود، زن سکوت اختیار کرد و هیچ نگفت. در این هنگام خالد به او گفت: چرا چیزی نمی‌گویی؟ آیا از گفته‌های من خشنودی یا می‌خواهی از جواب دادن به من طفره روی؟ رمله گفت: نه این و نه آن! زیرا زن برای این آفریده نشده است که در کار مردان دخالت کند، بلکه ما گل‌های خوشبو برای بوییده شدن و به دست گرفتن هستیم، ما را چه به دخالت کردن در کار شما؟! مرد از این سخن خوشش آمد و پیشانی‌اش را بوسید.

رسول الله ﷺ از فاش نمودن اسرار زندگی زناشویی به شدت نهی فرموده‌اند. احمد بن حنبل از اسما بنت یزید آورده است که او در

مجلسی که مردان و زنان نزد رسول الله ﷺ حضور داشتند، نشسته بود. رسول الله ﷺ فرمود: «شاید مردان و زنانی باشند که در برابر دیگران از رفتارشان با همسرانشان سخن می‌گویند.» در این هنگام جمعیت سکوت کرد و لب نگشود. من گفتم: بله، ای رسول الله، آنان چنین می‌کنند! رسول الله ﷺ فرمود: «این کار را نکنید، چرا که او شیطانی است که با شیطانی دیگر روبه‌رو شده و در برابر دیدگان مردم در او رسوخ می‌نماید.»

برخی از مفسران این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند:

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» (نسا/۳٤).

(زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار بوده و اسرار زناشویی را نگاه می‌دارند، چرا که خداوند به حفظ آن دستور داده است.)

منظور از «**حافظات**» زنانی هستند که روابط جنسی در زندگی زناشویی را که باید پوشیده و حفظ شود، نگهداری می‌نمایند.

پرتو: به جای این‌که سختی‌ها و مشکلات را برشماری، نعمت‌هایی را برشمار که پروردگار به تو ارزانی داشته است.

درخشش: زندگی به اندازه‌ی کافی کوتاه هست
پس با هم و غم آن را کوتاه‌تر مگردان.

انگشتری هفتم: با نماز به جنگ نگرانی و اضطراب برویم

تعاظِمنی ذَنبی فلَمَّا قَرنتُهُ بِعفوِکَ ربی کانَ عفوُکَ أعظَما

(گناهان من بسیارند اما وقتی آن را با عفو و بخشایش تو ای پروردگار مقایسه می‌کنم، می‌بینم که گذشت و مغفرتت خیلی بیشتر و بزرگ‌تر است.)

زنان صدر اسلام دریافتند که نماز، پیوند میان بنده و پروردگارش است و انسان‌های خاشع و فروتن در آن به رستگاری دست یافتند:
مْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون/۱-۲).

(مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند. کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند.)

آنان شبانگاهان درمانده و خاشعانه در بارگاه باری تعالی نماز برپا داشتند و دانستند که بهترین توشه برای آخرت و بهترین وسیله برای رساندن دعوت به مردم نماز است، نمازی که به صاحبش قدرت و اراده جهت مقابله با سختی‌ها و پشت سر گذاشتن دشواری‌ها را به ارمغان می‌آورد و شب زنده‌داری یکی از بهترین راه‌های تقرب به خداوند متعال می‌باشد، از آن‌جا که ذات اقدسش اولین دعوتگرش ـ محمد مصطفی ﷺ ـ را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:
«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً

مَحْمُوداً» (اسرا/۷۹).

(در پاسی از شب از خواب برخیز و در آن نماز تهجد بخوان این یک فریضه‌ی اضافی برای توست که خداوند تو را به مقام ستوده‌ای برساند.)

در مدح و ستایش شب زنده‌داران می‌فرماید:

«كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» (ذاریات/۱۷).

(آنان اندکی از شب می‌خفتند.)

انس ﷺ از رسول الله ﷺ روایت کرده که ایشان وارد مسجد شد و طنابی را که به دو ستون از ستون‌های مسجد بسته شده بود، مشاهده کرد و فرمود: «این طناب چیست؟» گفتند: این طناب مال زینب است، وقتی خسته می‌شود به آن تکیه می‌کند. رسول الله ﷺ فرمود: «بازش کنید، هر یک از شما تا آن‌جا که توان دارد نماز بخواند و وقتی خسته شد بنشیند.» بنابراین زنان مؤمن در راه کسب رضایت پروردگار متعال بر خود سخت می‌گرفتند و رسول الله ﷺ به آنان دستور داد که بیش از توانشان بر خود سخت مگیرند، زیرا بهترین عبادت‌ها بادوام‌ترینشان است، حتی اگر کم باشد و ما می‌دانیم که زنان امروزی تمام اوقات شبانه روز را به امور دنیا اختصاص داده‌اند، حداقل باید دو رکعت نماز در دل شب بخوانند تا در آن بر شیطان چیره شوند زیرا بهترین امور میانه‌ترینشان است و رسول الله ﷺ سه بار فرمود: «افراط کنندگان نابود می‌شوند.»

پرتو: اگر واقعاً صداقت داری، به خداوند اعتماد کن و اگر شخص توبه‌کننده هستی، به خاطر فردا خوشحال باش.

درخشش: صبر و بردباری کلید فرج و گشایش است.

انگشتری هشتم: سفارش‌های یک زن موفق

یارَب حمدٌ لیس غیرکَ یُحمدُ   یَا مَن لَه کُلُّ الخلائِق تصمدُ

(پروردگارا! حمد و ستایش بی‌نظیر که تنها سزاوار توست از آن تو باد، ای کسی که همه‌ی آفریدگان به خاطرش پایدار و استوارند.)

مادری معاصر دخترش را با سخنانی که همراه با لبخند و اشک بود، چنین نصیحت کرد: دخترم! تو زندگی تازه‌ای را شروع کرده‌ای که در آن دیگر جایی برای مادر و پدر و حتی خواهر و برادرانت وجود ندارد، در این زندگی تو دوست و رفیق شوهرت خواهی بود و او دوست ندارد دیگران را که حتی از گوشت و خونت هستند در تو شریک بداند.

برایش هم همسر و هم مادر باش. طوری رفتار کن که او احساس کند همه چیز زندگی و همه‌ی هستی او در دنیایی. به خاطر داشته باش که یک مرد ـ هر مردی که باشد ـ کودکی بزرگ است که از شنیدن کمترین سخنان شیرین شادمان می‌گردد، کاری نکن که او احساس کند ازدواجش، تو را از خانواده‌ات محروم ساخته است، زیرا او نیز چنین احساسی دارد، چرا که او هم خانه‌ی پدری را رها کرده و خانواده‌اش را به خاطر تو ترک گفته است و تنها فرق میان او و تو ، تفاوت میان مرد و زن است. زن همیشه برای خانواده

و خانه‌ای که در آن به دنیا آمده، بزرگ شده و پرورش یافته، دلتنگ می‌شود، ولی چاره‌ای ندارد جز این‌که خودش را با این زندگی تازه و مردی که اکنون شوهر، مسئول و پدر فرزندش است وفق دهد، این دنیای جدیدت است.

دخترم! وضعیت کنونی و آینده‌ات این‌گونه است، این خانواده‌ای که تو و شوهرت در ساخت آن با هم مشارکت کرده‌اید.

عزیزم! من از تو نمی‌خواهم که پدر و مادر و خواهر و برادرانت را برای همیشه فراموش کنی، چون آنان هرگز تو را از یاد نخواهند برد، چه‌طور مادر جگر گوشه‌اش را فراموش می‌کند؟! ولی من از تو می‌خواهم شوهرت را عاشقانه دوست بداری و به خاطر او زندگی کرده و از زندگی در کنار او خوشبخت شوی.

پرتو: صبر را از آسیه، وفاداری را از خدیجه، صداقت را از عایشه و پایداری را از فاطمه بیاموز.

درخـــشـــش: «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْـــسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَـــانٌّ».
(پیش از این کسی از انسانها و پری‌ها با آنان مقاربت نکرده است.)

انگشتری نهم: کسی که با خدا انس بگیرد، هرگز به چیز دیگری انس نخواهد گرفت

هِيَ الأَيّامُ وَالغِيَرُ وَأمرُ اللهِ تَنتظِرَ
(این، روزگار دگرگونی‌هاست، باید منتظر امر خدا بود.)

خداوند، انیس مؤمن، رفاه و آسایش فرمـانبر و دوسـت عبـادتگر است. کسی که با او انس و الفت بگیرد بـا زنـدگـی انـس گرفتـه، از هستی شادمان و از روزگار لــذت می‌بـرد، چـرا کـه قلبـش مملـو از اطمینان، دلش روشن و سینه‌اش گشاده است. محبـت پـروردگـار در قلبش نقش بسته و صفات خداوند در روحش جای گرفته و نام‌هــای نیک پروردگار در برابر دیدگانش به تصویر کشـیده می‌شـود، زیـرا او نام‌های خداوند را حفظ کرده و در صفــاتش می‌اندیشـد و در قلبـش بخشندگی، مهربانی، ستایندگی، بردباری، نیکــی، بـا محبـت بـودن، نیکوکاری، عشق، بخشایشگری و بزرگی نمایان می‌گردد، پس انیس آفریدگار، عاشــق آن ذات بـزرگـوار و مقـرب بـه آن داننـده‌ی آگـاه می‌گردد.

احساس نزدیکی بنده به الله موجب الفت و شــادمانی از توجـه و عنایت، خوش‌حالی از مراقبت و نگهداریش می‌شود:

«وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره/۱۸٦).

(هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌گویم.)

انس و الفت با الله تعالی بی‌دلیل و بدون مشقت و خستگی حاصل نمی‌آید، بلکه ثمره‌ی اطاعت و نتیجه‌ی محبت است. کسی که از دستورات خداوند اطاعت کرده و از فرامینش اطاعت کرده و از آن‌چه نهی فرموده، اجتناب کند و در محبتش صداقت داشته باشد، طعم انس، لذت تقرب و خوشبختی مناجات را درمی‌یابد.

پرتو: زیبایی در خوش اخلاقی، خوبی در ادب و ارزش در بهای عقل خلاصه می‌شود.

درخشش: «با زنان به نیکی رفتار کنید.»

انگشتری دهم: ذات النطاقين به دو شیوه زندگی می‌کند

وَالذی نَفسُه بِغَیر جمالٍ لایَری فی الوُجودِ شیئاً جَمَیلا

(هر کس دلش زیبا نباشد، در دنیا چیزی را زیبا نمی‌بیند.)

اسما دختر ابوبکر، ذات النطاقین، نمونه‌ای زنده و الگویی خوب در بردباری در برابر سختی‌ها و دشواری‌های زندگی، محرومیت، فرمانبرداری از همسر و جلب رضایت وی بود. او در حدیث صحیحی چنین گفت: زبیر در حالی که چیزی جز یک اسب نداشت مرا به ازدواج خود درآورد و من از اسبش نگهداری می‌کردم و به آن غذا می‌دادم، در هنگام آبیاری، هسته‌ی خرما می‌کوبیدم، آب می‌کشیدم و خمیر می‌کردم. روزی از زمین زبیر کیسه‌ی خرما می‌بردم که رسول الله ﷺ همراه چند نفر از آن‌جا عبور می‌کرد. رسول الله ﷺ مرا صدا زد و گفت: «آخ، آخ» تا مرا پشت سرش سوار کند، اما من خجالت کشیدم و به یاد زبیر و غیرتش افتادم. اسما گوید: رسول الله رفت و وقتی به خانه آمدم موضوع را برای زبیر تعریف کردم. او گفت: به خدا قسم حمل هسته‌ی خرما از سوار شدن پشت سر پیامبر برای من سخت‌تر است! اسما گوید: تا آن که ابوبکر خدمتکاری برایم فرستاد و نگهداری اسب را به عهده گرفت، او با این کارش گویی مرا آزاد کرد.

سرانجام این همه صبر و بردبـــاری، آن شـد کـه او و شـوهرش غرق در ناز و نعمت گشتند، ولی او کفران نعمـت ننمـود، بلکـه زنـی سخاوتمند و دست و دلباز بود و هرگز برای فردا پس انداز نمی‌کرد و هنگامی که مریض می‌شد صبر می‌کرد تا دوباره سـلامتی‌اش را بـاز یابد، همه‌ی بردگـانش را آزاد می‌نمـود و بـه دخـتران و خـانواده‌اش می‌گفت: انفاق کنید و صدقه بدهید و منتظر فضل و نیکی نباشید.

پرتو: زندگی برای مـــؤمنان زیباست،
آخرت برای متقیان دوست داشتنی است
پس فقط این‌ها هستند که خوشبختند.

مهره‌ها

درخشش: «وَلاَ تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ».
(در برابر مکر و نیرنگشان ناراحت مباش.)

مهره‌ی اول: دوست داشتنی‌ترین دوست کیست؟

وَمَا النَّفسُ إلا حَیثُ یجعلُها الفَتَی   فإن أُطعِمَت تاقَت وَإلا تَسلَّتِ

(مقام و منزلت نفس را انسان تعیین می‌کند، اگر تغذیه شود، مشتاق و آرزومند می‌گردد و گرنه، سرگرم می‌شود.)

او را از همه‌ی مردم بیشتر دوست بدار!

آیا تا به حال در خودت بازنگری کرده‌ای، از خودت پرسیده‌ای چه‌قدر رسول الله ﷺ را دوست داری؟ آیا می‌دانی که مصداق این عشق و علاقه انجام دستورات و اجتناب از منهیات پیامبری است که او را از صمیم قلب دوست می‌داری؟ یک بار دیگر در احساساتت تجدید نظر کن، احساسات عشق و دوستی را اول به سمت پروردگار متعال و سپس به سمت کسی که الله تعالی به وسیله‌ی او ما را از گمراهی و ضلالت نجات داد، متوجه کن. اگر می‌خواهی در بهشت از جایگاهی عالی مرتبه برخوردار شوی، این حدیث رسول الله ﷺ را به خاطر داشته باش: «هر شخص با دوستدارانش محشور می‌شود.»

یکی از اولین دلایل و نشانه‌های عشق به رسول الله ﷺ، انجام دستورات آن حضرت است. چگونه کسی ادعا می‌کند که رسول الله ﷺ را دوست دارد درحالی که به اوامرش عمل نکرده و از سنتش

پیروی ننموده و به راه و روشش اقتدا نکرده است؟

سیره‌ی رسول الله ﷺ را بردار و آن را بخوان. ببین چگونه اخلاقش بزرگ، سخنانش نیکو، گذشتش بسیار و ترسش از خدا و پرهیزگاریش در دنیا فراوان است. پس اخلاقت را تغییر بده تا شبیه اخلاق رسول الله ﷺ گردد.

پرتو: زنان نوح و لوط خیانت کردند و خوار و ذلیل شدند و آسیه و مریم ایمان آوردند و بزرگوار و صاحب مقام گشتند.

درخشـــــش: «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ».
(من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌گویم.)

مهره‌ی دوم: خوشبختی هیچ ارتباطی به ثروت و فقر ندارد

تُخَوِّفُنِي ظُرُوفُ الدَّهرِ سَلمى   وَكَم مِن خائفٍ مَا لايكونُ

(سـلمی! مـرا از حـوادث روزگـار می‌ترسـاند، چـه‌قدر تـــرس از چیزهایی است که انجام نمی‌گیرد.)

«برناردشو» گوید: «من نمی‌توانم بگویم که واقعــاً طعـم فقـر و نداری را چشیده‌ام، چرا که بیشتر از این که از نویســندگـی درآمـدی کسب کنم کتابخانه‌ای بـــزرگ، کـه همـان کتابخانـه‌ی عمومـی در موزه‌ی انگلستان است، را داشـتم و کـامل‌ترین نمایشـگاه تابلوهـای هنری در نزدیکـی میـدان «تـراول گـار» نـیز از آن مـن بـود، مـن می‌توانستم با پول چه کار کنم؟ سیگار بکشم؟ که سـیگاری نیسـتم، شامپانیا بنوشم؟ که اهل شراب نیستم، سی دست کت و شلوار آخرین مدل بخرم تا بـه دعوتی‌هـای شـام در کاخ‌هایشـان بـروم؟ آن هـم کسانی که تا آن‌جا که بتوانم از دیدارشـان اجتنـاب مـی‌ورزم. اسـب بخرم؟ که خطرناک است، ماشین؟ کــه دوسـت نـدارم. اکنـون مـن آن‌قدر پول دارم که می‌توانم همه‌ی این‌ها را بخرم، اما فقط چیزهایی را می‌خرم که وقتی فقیر بــودم می‌خریـدم و خوشـبختی مـن در آن

چیزهایی است که وقتی فقیر بودم مرا خوشبخت مـی‌گرداند، مثـل: کتابی برای مطالعه، تابلویی برای تأمل و اندیشه، نظـر و پیشـنهادی تـازه بـرای نوشـتن. از طرفـی دیگـر مـن از قـدرت تخیـل بسـیار حاصلخیزی برخوردام. من به خاطر ندارم که به چیزی بیشـتر از دراز کشیدن و بستن چشم‌هایم احتیاج داشته باشم تا خودم را آن‌گونه کـه دوست دارم تصور کنم و در دنیای خیال، آن‌چه را می‌خواهـم انجـام دهم، بنابراین ناز و نعمت بداقبالی که خیابان «بونـد» خـود را بـدان می‌آراید، به چه دردم می‌خورد؟

پرتـو، از خانـه‌ات، بهشـتی از آرامـش و سکینه بسـاز، نـه باشـگاهی از غوغـا و سر و صدا، چرا که آرامش خود نعمت است.

درخشش: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ».
(پروردگارا! برای من در بهشت نزد خودت خانه‌ای بنا کن.)

مهره‌ی سوم: آیا خداوند نسبت به دیگران شایسته‌تر به تشکر و سپاسگزاری نیست؟

وَلاهَمّ إلا وَسوفَ يفتَح قُفلهُ وَلاحال إلا لِلفَتى بعدَها حالُ

(هر غم و غصه‌ای بالاخره گشایشی دارد و هر اوضاع و احوالی بالاخره دگرگون شده و تغییر می‌کند.)

شکر و سپاس خداوند تبارک و تعالی، زیباترین و آسان‌ترین نسخه جهت خوشبختی و راحتی اعصاب می‌باشد، زیرا هنگامی که تو از پروردگار متعال سپاسگزاری می‌کنی، نعمت‌های او را برای خود به ارمغان می‌آوری و نعمت‌هایی را که در آن غوطه‌وری احساس می‌کنی. یکی از پیشینیان چنین می‌گوید: «اگر می‌خواهی نعمت‌های پروردگار نسبت به خود را دریابی، چشمانت را ببند.»

به نعمت‌های الهی از شنوایی گرفته تا بینایی، عقل، دین، فرزند و کالای خوب، توجه کن، برخی از زنان، نعمت‌هایی را که از آن بهره‌مندند، ناچیز و بی‌ارزش می‌شمارند، اما اگر زنان فقیر و بی‌چاره، ناامید، بیمار، بی‌خانمان و بلادیده را ببینند، خدا را به خاطر نعمت‌هایی که در اختیار دارند، سپاس می‌گویند. حتی در یک خانه‌ی موبین یا در کلبه‌ای گلین یا زیر درختی در صحرا. پس خداوند را به

خاطر این همه نعمت سپاسگزار باش و خودت را با آن دسته از زنانی که دچار بیماری جسمی یا عقلی یا شنوایی و یا بیماری فرزندانشـــان هستند و تعدادشان در دنیا بسیار زیاد است، مقایسه کن.

پرتو: جگر داغدیدگان را با سخنان نیکو سرد کن و اشکان مصیبت زدگان را با صدقه‌ای مقبول پاک کن.

درخشش: تداوم وضعیت موجود محال و غیر ممکن است.

مهره‌ی چهارم: زن خوشبخت، باعث خوشبختی اطرافیانش می‌گردد

عُلوٌّ فِی الحیاةِ وَفِی المَماةِ   لحَقٌّ أنت إحدَی المعجزاتِ

(بلندی در زندگی و در مرگ، حقاً که تو یکی از معجزات هستی.)

«اوریزون سویت» گوید:

ناپلئون خیلی خوش شانس بود که پیش از به عهده گرفتن فرماندهی کل و رویارویی با مبارزه طلبی‌های فتح‌گرایانه با امپراطور «ژوزفین» ازدواج کرده است. روش‌های نرم و لطیف و شخصیت شیرین و جذابش از اخلاص ده‌ها مرد در کسب محبت پیروانش قوی‌تر و فعال‌تر بود. او خوشبختی و سرور را در میان اطرافیانش منتشر می‌ساخت و هرگز به طور مستقیم به خدمتکارانش دستور نمی‌داد. او خود این مسئله را به شیوه‌ای زیبا در سخنش با یکی از دوستانش تصریح نمود و گفت: «من تنها در یک جا کلمه‌ی«می‌خواهم» را به کار می‌برم، وقتی می‌گویم: «می‌خواهم همه‌ی اطرافیانم خوشبخت و شادمان باشند.» توگویی که شاعر انگلیسی او را چنین توصیف نموده است: «او در یک صبح خوشبختی و شادمانی از مسیری عبور کرد و بزرگواری صبح را در طول آن روز

منتشر ساخت.» دوست من! در حقیقت لطف، مهربانی، خوشبختی و سرور را در میان ما و اطرافیان ما حتی بی‌جان‌ها منتشر می‌سازد، چرا که لطف و مهربانی، زیبایی معنوی است که حد و مرزی ندارد و برای مرد به مثابه‌ی زیبایی زن است، اما در رابطه با زن زیباییش را چندین و چند برابر می‌سازد.

پرتو، آیا زنی که زیبایی‌اش را بر انسان‌های سگ صفت عرضه می‌دارد یا محاسنش را در میان مردم گرگ‌سرشت به نمایش می‌گذارد، خوشبخت است؟

درخشش: خدا را در راحتی بشناس او نیز تو را در هنگام سختی می‌شناسد.

مهره‌ی پنجم: آسوده خاطر باش زیرا همه چیز از روی تقدیر و سرنوشت صورت می‌پذیرد.

فلایُدیمُ سروراً ما سُرِرتَ به   وَلایَرُدُّ علیکَ الغائبَ الحزنُ

(خوش‌حالی و شادمانی پایدار و ماندگار نیست و غم و اندوه، عزیز به سفر رفته را به آغوش تو باز نمی‌گرداند.)

از جمله سخنان «دیل کارنگی» در رابطه با جایگزینی ایمان به قضا و قدر این است که انسان از شخص مصیبت زده می‌خواهد در برابر حوادث سر خم کند، درست مثل گله‌ی گاومیش یا ریشه‌ی درختان! البته او در توصیفش معذور است، زیرا به دارویی که ما آن را در اختیار داریم، دست نیافته است. اکنون به سخنانش گوش فرا می‌دهیم که می‌گوید: یک بار از پذیرفتن امری حتمی و واقع شدنی که با آن مواجه شده بودم، سر باز زدم، من احمق بودم پس روی گرداندم، خشمگین و عصبانی شدم و شب‌هایم را به جهنم بی‌خوابی تبدیل نمودم و پس از یک سال شکنجه‌ی روحی در برابر این امر قطعی، که از همان ابتدا می‌دانستم هیچ راهی برای تغییر آن وجود ندارد، تسلیم گشتم و همین مسئله باعث شد تا همراه با «والت هویتمن» این بیتش را تکرار کنم:

«چه‌قدر زیباست تا با تاریکی، حوادث و گرسنگی مواجه شوم،

و نیز با سختی‌ها، فاجعه‌ها، سرزنش‌ها و پرخاش،
همان‌گونه که حیوانات و ریشه‌ی درختان با آن روبه‌رو می‌شوند.»

من دوازده سال از عمرم را با چارپایان گذراندم و هرگز ندیدم که گاوی از آتش گرفتن چراگاه یا خشک شدن آن به دلیل خشکسالی یا این که دوست گاوش با گاو دیگری بازی و شوخی می‌کند، ناراحت و غمگین باشد. حیوانات با تاریکی‌ها، توفان‌ها وگرسنگی‌ها با آرامش و سکون برخورد می‌کنند و به همین خاطر کمتر دچار افت روحی یا زخم معده می‌شوند!

پرتو: موفقیت‌ها و شادی‌ها را به خاطر بسپار و ناراحتی‌ها و مصیبت‌ها را فراموش کن.

درخشـــــش: «وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلاً».
(کافی است که خدا وکیل و محافظ است.)

مهره‌ی ششم: ام عماره سخن می‌گوید!

عالـمٌ أنَّ كل خيرٍ وَشرٌ لَهُما حدٌّ مدَّةٍ وَانقِضاءُ
(من می‌دانم که هر خوبی و بدی، مدت و سرانجامی دارد.)

نسیبه بنت کعب (ام عماره) در رابطه با جنگ احد گویـد: اول روز در حالی که مشکی آب به دوش داشتم به میدان رفتم تـا ببینـم مـردم چـه می‌کنند و وقتی به رسول الله رسیدم که در میان یارانش بود و حکمرانـی و توفان از آن مسلمانان بود. هنگـامی کـه مسلمانان شکسـت خوردنـد، خودم را به رسول الله رساندم و شروع کردم به جنگیدن، شمشیر می‌زدم و از چله‌ی کمان تیر پرتاب می‌نمودم تا این که زخمی شدم. هنگــامی کـه مردم رسول الله را تنها گذاشتند، ابن قمیئه آمد. او می‌گفت: محمد را بــه من نشان بدهید، زنده نباشم اگر او هم‌چنان زنده باشد. من و مصعب بـن عمیر راهش را بستیم و او این ضربه را بر شانه‌ام زد و من چندین ضربــه به او زدم اما او دو زره به تن داشت.

این ام عماره است که رسول الله ﷺ درباره‌اش می‌فرماید: «هربار که به راست و چپ نگاه می‌کردم او را می‌دیدم که از من دفاع می‌کند.»

پرتو: از همهمه و سر و صدا بپرهیز که مایه‌ی خستگی است و از فحش و ناسزا اجتناب کن که مایه‌ی عذاب است.

درخشش: نُه دهم خوش اخلاقی، نادیده گرفتن اشتباهات است.

مهره‌ی هفتم: نیکی در حق انسان، غم و اندوه را محو می‌کند

فَهَبک مَلکتَ أهل الأرضِ طُراً وَدانَ لَکَ العبادُ فَکان مَاذا؟!

(فرض کن مالک همه‌ی زمین شده‌ای و همه‌ی مردم تو را دوست دارند، آن گاه چه؟!)

احادیث رسول الله ﷺ در رابطه با بخشایندگی زن بسیار زیاد است، چه در رابطه با تشویق به بخشش و انفاق و چه در رابطه با مدح و ستایش و یا ایثار نفس و شادمانی و سرورش از مهمانی یاران و دوستان. ام المؤمنین عایشه ـ رضی الله عنها ـ آورده است که آنان گوسفندی را قربانی نمودند. رسول الله فرمود: «چه‌قدر از آن باقی مانده است؟» عایشه ام المؤمنین گفت: فقط شانه‌اش باقی مانده است. رسول الله فرمود: «همه‌اش باقی مانده به جز شانه.»

رسول الله ﷺ به اهل بیتش می‌فهماند که پاداش آن‌چه صدقه داده‌اند در روز قیامت محفوظ مانده و هر آن‌چه از مال دنیا باقی مانده و از آن استفاده کرده‌اند، از هیچ پاداشی در آخرت برخوردار نشده است و این علامتی نیکو در تشویق به صدقه جهت کسب رضایت پروردگار متعال می‌باشد.

این هم اسما خواهر عایشه ام المؤمنین ـ رضی الله عنهما ـ

است که رسول الله ﷺ او را به صدقه سفارش می‌نماید تا الله از فضل و کرمش به او ارزانی دارد. اسما گوید: رسول الله به من فرمود: «سخت نگیر تا بر تو سخت گرفته نشود.»

در روایت دیگر آمده: «نفقه بده، گسترده و فراوان، و مال را شمارش نکن که خداوند به تو شمرده شمرده می‌دهد، ذخیره نکن که خداوند هم به تو کم و محدود عطا می‌کند.»

پرتو: زمانی که شب به روشنایی می‌رسد، دردها نیز ناپدید خواهد گشت و بحران‌ها برطرف خواهد شد و سختی و دشواری رخت برمی‌بندد.

درخشش: نعمت، عروسی است که مهریه‌اش سپاسگزاری است.

مهره‌ی هشتم: زیان‌هایت را تبدیل به سود و فایده کن

أرواحُنا یا ربٌ فَوقَ أکفّنا　　نَرجو ثوابَک مغنماً وَجواراً

(پروردگارا! ما جان بر کف داریم و امیدواریم که ثواب و هم‌جواری با تو را به غنیمت ببریم.)

شخصی چنین نصیحت کرد و گفت:

اگر گام‌هایت لرزید و در گودالی بزرگ افتادی، ناامید مشو چون به زودی درحالی که نیرومندتر و استوارتر از قبل هستی از آن بیرون خواهی آمد و الله با صابران است.

اگر تیری کشنده از ناحیه‌ی نزدیک‌ترین شخص به قلب و به طرفت شلیک شد، غمگین مشو، زیرا کسی را خواهی یافت که این تیر را بیرون می‌کشد و زخمت را مداوا کرده و زندگی و لبخند را به تو باز می‌گرداند.

بر توده‌ای از انباشته‌ها نایست، به ویژه اگر لانه‌ی خفاش‌ها باشد و اشباح راهش را یاد گرفته باشند. در جست‌وجوی آواز گنجشکی باش که در پشت افق همراه با پرتویی از صبح تازه مخفیانه در حرکت است.

به ورق‌های پوسیده که حروفش از هم متلاشی شده و سطرهایش در میان درد و وحشت ناپدید شده نگاه مکن. تو به زودی

خواهی فهمید که این سطرها زیباترین چیزهایی نبوده که تا به حال نوشته‌ای و آخرین سطرها هم نخواهد بود و باید میان کسی که نوشته‌هایت را روی چشم گذاشته و کسی که آن را به باد داده است، تفاوت قایل شوی. این سطرها تنها سخنان شیرین و گذرا نبود بلکه احساسات قلبی بود که با حرف به حرفش زندگی کرده و نبض انسانی بود که از روی بردباری آن را تحمل کرده و از آتش و حرارتش داغدیده شده است. بسان «مالک اندوهگین» مباش، این پرنده‌ی شگفت‌انگیزی است که در حالی که خون از او جاری است، زیباترین نغمه‌هایش را می‌خواند. هیچ چیز در این دنیا به اندازه‌ی یک قطره خونت ارزش ندارد.

پرتو، کسی که باد بکارد، توفان برداشت می‌کند.

درخشش: «کَـأَنَّهُـنَّ بیـْضٌ مَکْنـُونٌ».
(انگار آنان تخم‌هایی هستند که از دیده‌ها پنهان می‌باشند.)

مهره‌ی نهم: وفاداری گران‌بهاست، اما وفاداران کجایند؟

وَإنَّما المرءُ حَدیث بَعده   فکُن حدیثاً حسناً لِمَن وعَی

(پس از مرگ فقط نام فرد می‌ماند، پس نام نیکی برای آگاهان باش.)

یکی از بزرگ‌ترین عارفان الهی، تسلیم شدگان در برابر تقدیر و راضیان به حکم پروردگار، پیامبر خدا ایوب ﷺ است. او در بدن، ثروت و فرزندانش دچار بلا و مصیبت گشت تا آن‌جا که جز قلبش، به اندازه‌ی یک سر سوزن از سایر نقاط بدنش سالم نمانده بود و از مال دنیا هم چیزی برایش باقی نمانده بود تا در دوران بیماریش از آن بهره جوید، به جز همسرش که به خاطر ایمان به الله و فرستاده‌اش هم چنان به او عشق می‌ورزید. او در مقابل دستمزد ناچیز برای مردم خدمت‌کاری می‌کرد و به مدت هجده سال به شوهرش غذا می‌داد و در خدمتش بود و فقط هنگام کار برای مردم، گاه‌گاهی او را تنها می‌گذاشت، سپس به سویش باز می‌گشت، وقتی این بلا به طول انجامید و اوضاعش وخیم‌تر شد و موعد مقرر به پایان رسید، به درگاه الله، معبود فرستادگان و مهربان‌ترین مهربانان تضرع و زاری نمود و او را چنین فرا خواند:

«أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (انبیا/۸۳).
(بیماری به من روی آورده است و تو مهربان‌ترین مهربانان هستی.)

آن وقت بود که خداوند دعایش را استجابت نمود، فراخوانش را پذیرفت و ندایش را پاسخ گفت. به او فرمان داد تا از جایگاهش برخیزد و پا بر زمین بکوبد. او چنین کرد، خداوند چشمه را در همان جا جوشاند و به او فرمان داد تا بدنش را در آب آن چشمه بشوید و همه‌ی بیماری‌ها را از بدنش دور ساخت، سپس به او دستور داد تا در مکانی دیگر زمین را بکوبد، چشمه‌ای دیگر از زمین جوشید و به او دستور داد تا از آن بنوشد و همه‌ی مرض‌ها و بدی‌های درونی از بدنش رخت بر بست و سلامتی درونی و بیرونی‌اش تکمیل شد و همه‌ی این‌ها ثمره‌ی صبر و بردباری و نتیجه‌ی برشمردن آن نزد پروردگار و فایده‌ی رضایت و خشنودی بود.

پرتو: شاید انسان به خاطر سخنی که گفته، پشیمان شود اما هرگز به خاطر سکوت پشیمان نمی‌گردد!

درخشش: زن مصدر سرور و منبع شادمانی و طراوت است.

مهره‌ی دهم: جدیت ... جدیت

اغنِمی بَسمَةَ الصَّباحِ وَقُولی مَرحَباً إنَّنا لِرُؤیَاکَ عَطشَی

(تبسم و لبخند صبحگاهان را غنیمت بشمار و بگو: خوش‌آمدی ما تشنه‌ی دیدار تو هستیم.)

باید در کارهایت جدیت به خرج دهی، از تربیت فرزندان گرفته تا استمرار در یک کار خوب و مفید، مطالعه‌ی خردمندانه، تلاوتی خاشعانه، نمازی متواضعانه، ذکری حاضر، صدقه، مرتب کردن خانه و منظم نمودن کتابخانه، تا بدین وسیله با کوشش و جدیت، هم و غم‌هایت به پایان برسد. علاوه بر زنان مؤمن، به زنان کافر هم بنگر که چگونه با داشتن کفر و انحراف از مسیر هدایت، توانستند به زنانی برجسته تبدیل شوند. نخست وزیر سابق اسرائیل خانم «گولدا مایر» در یادداشت‌هایش جدیت و سازندگی لشکر و موضع‌گیریش در جنگ با اعراب را توصیف می‌نماید تا آن‌جا که فقط تعداد انگشت شماری از هم‌وطنانش دست به چنین اقداماتی زده بودند. این در حالی است که او کافر و دشمن خداست.

پرتو: خوشبختی با سحر و جادو به دست نمی‌آید، اگر این طور می‌بود دیگر ارزشی نداشت.

مرجان‌ها

درخشش: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ».
(الله با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکار باشند.)

مرجان اول: در برابر نفست شجاعانه بایست

الجُوعُ يَدفَعُ بِالرغِيفِ اليَابِسِ فَعَلامَ أكثِرُ حَسرتِي وَوَساوِسِي
(گرسنگی با یک تکه نان خشک هم برطرف می‌شود، پس این همه حسرت و وسواس من برای چیست؟!)

از خودت این سؤال را بپرس و سپس خردمندانه و عاقلانه بدان پاسخ بده:

ـ آیا می‌دانی که تو به مسافرتی بدون بازگشت خواهی رفت و آیا تدارکات لازم برای این مسافرت را دیده‌ای؟

ـ آیا از این دنیای فانی توشه‌ای از عمل صالح که در تنهایی قبر، مونس و همدمت باشد، برای خود برگزیده‌ای؟

ـ چند ساله‌ای؟ چند سال دیگر زنده خواهی بود؟ آیا نمی‌دانی که هر سرآغازی پایانی دارد و پایان تو یا به بهشت ختم می‌شود یا به جهنم؟

ـ آیا تا به حال صحنه‌ای را که فرشتگان قبض روحت نازل می‌شوند، اما تو غافل و سرگرم هستی، تصور کرده‌ای؟

ـ آیا آخرین روز و آخرین لحظات زندگیت را تصور کرده‌ای؟ زمان جدایی از خانواده و فرزندان، جدایی از عزیزان و دوستان. این

مرگ است با سکرات و سختی‌ها و مشقت‌هایش، این مرگ است، مرگ!

پس از جدا شدن روح از بدن به سردخانه برده می‌شوی، غسل داده شده و کفن به تن می‌شوی، به مسجد برده می‌شوی تا بر تو نماز بخوانند و سپس بر دوش مردان حمل می‌شوی، اما به کجا؟

به سوی قبر، اولین منزلگاه آخرت یا به سوی باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های جهنم؟

پرتو، شکست را تجربه بپندار.

درخشش: «وَهُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا».
(اوست که باران می‌بارد بعد از این‌که از باریدنش ناامید گشتند.)

مرجان دوم: مواظب باش!

لایَملأُ الأمرُ صَدری قَبلَ موقِعِه — وَلاأضیقُ بِـــه ذرعاً إذا وَقَعا

(پیش از رخ دادن اتفاق، هرگز بدان نمی‌اندیشم و پس از اتفـــاق افتادنش هم ذره‌ای ناراحت نمی‌شوم.)

از شباهت به زنان و مـــردان کـافر و فـاجر دوری کـن، زیـرا در حدیث آمده است: «خداوند مردانی را که خـــود را بـه شـکل زنـان و زنانی را که خود را به شکل مردان درمی‌آورند، لعنت کرده است.»

از هر آن‌چه موجب خشم و غضب پروردگار سبحان می‌گردد نیز اجتناب کن. برخی از اموری که نهی شده در احـــادیث شـریفه آمـده است: مثل تشابه به مردان، خلوت با مرد بیگانه، مسافرت با نـامحرم، بی‌حیایی زن، بیرون آوردن لباس، غفلت از یاد خـــدا. همـه‌ی این‌هـا اعمال زشت و ناپسندی است که باعث گرفتگی قلـب، تنگـی سینه، تاریکی در دنیا و آخرت می‌گردد و این‌ها علائمی است که امروزه در میان زنان مسلمان رواج یافته است، مگر کسـی کـه الله بـه او رحـم کند.

پرتو، با تفکر و نگرشی زیبا، می‌توانی زیبا جلوه کنی.

درخشش: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا».
(پروردگارا! گناهانمان را ببخشای و از زیاده روی‌هایمان درگذر.)

مرجان سوم: سپاسگزاری از شخص نیکوکار واجب است

أكذبِ النّفسَ إذا حدَّثتَهَا　　إنَّ صِدق النّفسِ يزرِي بالأملِ

(وقتی با نفس خود سخن می‌گویی به او دروغ بگو، زیرا صداقت با نفس، آرزو را به تمسخر می‌گیرد.)

«خیزران» کنیزکی بود که خلیفه مهدی او را از برده فروشی خریده بود. او را آزاد کرد، با او ازدواج نمود، کارهایش را رو به راه نمود و قول ولی عهدی را به پدر و مادرش داد. هرگاه خیزران خشمگین می‌شد بر سرش فریاد می‌زد و می‌گفت: «من هرگز از تو خیری ندیده‌ام.»

«برمکیه» نیز کنیزکی مثل او بود که خرید و فروش می‌شد، معتمد بن عباد پادشاه مغرب او را خرید، آزادش کرد و او را ملکه گردانید. وقتی دید که کنیزکان گِل بازی می‌کنند دلش برای گذشته‌ها تنگ شد و خواست مثل آنان گِل بازی کند، سلطان دستور داد مقداری ماده‌ی خوشبو به شکل گِل دربیاورند، او مشغول گِل بازی شد و هرگاه از دستش ناراحت و خشمگین می‌شد، می‌گفت: «من هرگز خیر وخوبی از تو ندیده‌ام.» او لبخند می‌زد و می‌گفت:

حتی روز گِل بازی و او خجالت می‌کشید!

طبیعت زنان ـ به جز عده‌ی معدودی ـ از یاد بردن همه‌ی خوبی‌ها را در هنگام اشتباه یا کوتاهی اقتضا می‌نماید. در حدیث شریف آمده است: «ای جماعت زنان! صدقه بدهید چون من شما را بیشترین اهل جهنم می‌بینسم» گفتند: چرا ای رسول الله؟ فرمود: «فوراً لعنت می‌کنید، بسیار طعنه می‌زنید و حسن معاشرت را انکار می‌نمایید.»

رسول الله ﷺ فرمود: «آتش به من نشان داده شد و بیشترین افرادش زنان بودند، زیرا حسن معاشرت و نیکی و احسان را انکار می‌کنند و اگر به اندازه‌ی همه‌ی دنیا به یکی از آن‌ها خوبی کنی سپس اشتباهی از تو سر زند، گوید: هرگز از تو خوبی ندیده‌ام.»

اگر انسانی از طبیعت زن آگاه باشد، هر وقت خوبی‌اش را انکار کرد یا ادعا نمود که هیچ خوبی از او ندیده است ـ با وجود این که در حقش بسیار نیکی کرده ـ خشمگین و نگران و پریشان نمی‌شود.

پرتو: زن موفق در حقش دعا می‌شود و شوهرش او را می‌ستاید، همسایگان او را دوست می‌دارند و دوستان به او احترام می‌گذارند.

درخشش: «رحمتم غضبم را در برگرفته است.»

مرجان چهارم: مراقبت روح نسبت به بدن در اولویت است

أتاکَ الرَّبیعُ الطَّلق یختالُ ضاحــکاً مِنَ الُحسن حتی کادَ أن یَتسِماً

(بهار با روی گشاده، خندان، خرامان و نیکو نزدت آمد.)

عمر بن عبد العزیز در دوران خلافتــش بـه شـخصی دسـتور داد تـا لباسی با قیمت هشت درهم برایش خریداری کند. مرد لبـاس را خریـد و نزد عمر آورد. عمر دستی بر لباس کشـید و گفـت: چـه‌قدر نـرم و خـوب است! مردی کـه لبـاس را خریـده بـود، لبخنـدی زد. عمـر پرسـید: چـرا می‌خندی؟ مرد گفت: زمانی که هنوز بر مسند خلافت تکیه نـزده بـودی، به من دستور دادی تا برایت ردایی خزین بـه هـزار درهـم بخـرم. وقتـی خریدم دستی به آن کشیدی و گفتی: چه‌قدر زبر اســت؟ امـروز جامـه‌ای هشت درهمی را نرم و لطیف می‌پنداری؟

عمر گفت: فکر نمی‌کنم شخصی که ردایی هـزار درهمـی بخـرد، از خدا بترسد، از این گذشته ای مرد! من نفسی مشتاق به درجات والا دارم، به امارت دست یافتم، سپس آرزوی خلافت بر دلم افتاد، به خلافت دست یافتم، اکنون نفسم به سوی آن‌چه بزرگتر است، یعنی بهشت پر می‌کشد.

پرتو: داد خواهی مردم به عهده‌ی ما نیست، وظیفه‌ی ما این است که به فکر مجازات دیگران نباشیم.

درخشش: به خداوند وفادار باش، او نیز به تو وفادار می‌ماند.

مرجان پنجم: به جای سرگرم شدن به گذشته و آینده، به وضعیت کنونی‌ات بپرداز

سَینقَشعُ الظَّلامُ فلاتَخافی وَیأتی الفَجرُ فی حُللٍ بهِیَّة

(نترس، تاریکی‌ها به زودی رخت برخواهد بست و سپیده دم با جامه‌ای زیبا از راه می رسد.)

سیلی به صورت نواختن و گریبان پاره کردن به خاطر شانس از دست رفته یا کاستی که اتفاق افتاده، چه سودی دارد؟ غوطه‌ور شدن در افکار و احساسات به خاطر اتفاقی که دست زمانه آن را به فراموشی سپرده تا آتش دردش را برافروخته و بر زخم قلبش بیفزاید، چیست؟

اگر دستان ما توانایی بازگشت به گذشته، بازگرداندن رویدادهای پایان یافته و تغییر بدی‌هایش را به خوبی می‌داشت، در چنین حالتی بازگشت به گذشته واجب بود و ما همگی به سویش می‌شتافتیم. آن‌چه را که بر آن آه حسرت و ندامت کشیدیم، محو کرده و بر سهم کم و اندکمان می‌افزودیم، ولی این کار غیر ممکن است، پس بهتر است سعی و تلاشمان را برای روزها و شب‌های آتی متمرکز نماییم، زیرا این تنها جایگزین است.

این دقیقاً همان چیزی است که قرآن کریم پس از جنگ احد

بدان اشاره نموده است. خداوند به کسانی که بر مرده‌ها می‌گریستند و نیز کسانی که از رفتن به میدان نبرد سر باز زدند می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» (آل عمران/۱۵٤).

(بگو: اگر در خانه‌های خود هم بودید آنان که کشته شدن در سرنوشتشان بود، به قتلگاه خود می‌آمدند.)

پرتو، مطمئن باش که خوشبختی بسان گلی کاشته شده است که هنوز نشکفته، اما شکفتنش حتمی است.

درخـــــشش: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً».
(هر کس که از یاد من روی گرداند، زندگی طاقت فرسایی خواهد داشت.)

مرجان ششم: سختی‌ها، گنج‌های پنهان میل‌ها و خواسته‌هاست

انظُری لِلّروضِ بَسّاماً غداً   یَنشدُ الطَّیرُ بِهِ ما یطربُ

(به بوستان با حالت خندان بنگـر کـه فـردا بلبـل در آن چهچـه می‌زند.)

«ام علا» ـ رضی الله عنها ـ گفته است: وقتی بیمار بودم، رسول الله ﷺ به عیادتم آمد و فرمود: «مژده بـده ام‌عـلا! زیـرا خداونـد بـه وسـیله‌ی بیمـاری و مـرض اشـتباهات انسـان را از بیـــن می‌بـــرد، همان‌گونه که آتش ناخالصی‌های نقره را از بین می‌برد.»

مقصود این نیست که میکروب‌های بیماری‌زا را در بدنمان رشــد دهیم با حجت این‌که بیماری، اشتباهات و گناهان را کاهش می‌دهـد و معالجه را رها کنیم. بلکه بنده باید خواستار سلامتی بوده و معالجـه را همراه با صبر و بردباری در برابر بیماری‌ها و بــر شـمردن همـه‌ی دردها و رنج‌ها نزد الله پیگیری کرده و آن را به عنوان پس انـدازی از نیکی‌ها در نامه‌ی اعمال برشمارد و این همان چیزی است کــه ایـن زن صالح به ما می‌آموزد.

زن باید بر از دست دادن عزیزانش از جمله شوهر و فرزند صبـور

و شکیبا باشد. در حدیثی آمده است: «خداوند به دادن اجر و پاداشی جز بهشت، به بنده‌ای که عزیزان و دوستدارانش را از دست داده و صبر پیشه کرده و آن را نزد پروردگار محسوب نموده است، راضی و خشنود نمی‌گردد.»

اگر زنی شوهرش را از دست داد، بداند که الله بنده‌اش را پس گرفته است و او به بنده‌اش اولی‌تر است و اگر زن بگوید: شوهرم یا فرزندم! آفریدگار پدیدآورنده گوید: بنده‌ام! من پیش از هر کسی به او اولی‌تر و سزاوارترم، چرا که شوهر، فرزند، برادر، پدر و همسر همگی امانتند.

وَما المالُ وَالأهلون إلّا وَدائعٌ وَلابُدَّ یوماً أن تُردَّ الوَدائِع

(ثروت و خانواده همگی امانتی بیش نیستند و امانت و ودیعه بالاخره باید بازگردانده شود.)

پرتو، از فحش و ناسزا گریزان باش
همان‌گونه که از طاعون گریزانی!

درخشش: خداوند به رحم کنندگان رحم می‌کند.

مرجان هفتم: به زمینیان رحم کن تا آسمانیان به تو رحم کنند

أمَا عَلمتَ بأنَّ العُسرَ يَتبَعه يُسرٌ كما الصَّبرُ مقرونٌ به الفَرَجُ؟

(مگر نمی‌دانی که هر سختی و دشواری آسانی را به همراه دارد، همان‌گونه که صبر قرین فرج و گشایش است؟!)

مهر مادر نبست به فرزندش در احادیث رسول الله ﷺ کاملاً واضح و آشکار بیان شده است، چرا که مادر سمبل محبت، عطوفت و سرچشمه‌ی دلسوزی و دل‌رحمی است، الله او را بسان چشمه‌ای گماشته که عشق را بر فرزندانش جاری می‌سازد و با بخشش و عطا بر آن تأثیر می‌گذارد، زیرا رسول الله او را الگویی زنده برشمارده است که بیانگر رحمت پروردگار متعال نسبت به بنده‌اش می‌باشد. امیر المؤمنین عمر بن خطاب ﷺ آورده است که روزی رسول الله ﷺ به زنان اسیر رسید. در این هنگام زنی شتافت و از میان بچه‌ها کودکی را به آغوش کشید و به او شیر داد. رسول الله فرمود: «آیا گمان می‌کنید که این زن کودکش را در آتش می‌افکند؟»

گفتیم: نه به خدا سوگند.

فرمود: «الله تعالی از این مادر به فرزندش مهربان‌تر است.»

این زن دچار ذلت اسارت و غمگین و دل‌شکسته شده بود، او در

میان خانواده و عشیره‌اش خانمی بود، زیر پر و بال مردان قبیله‌اش و در خانه‌ی شوهرش فرمانبردار بود، اسارت، او را به کنیزکی مملوک و خدمت‌کاری گوش به فرمان تبدیل کرده است. وضعیت روحی بسیار دشواری که انسان را نسبت به پیرامونش حیرت زده می‌سازد و قلبش را پریشان می‌گرداند، اما همه‌ی این‌ها او را از فرزند و جگر گوشه‌اش غافل نساخت و به سختی به دنبالش گشت تا او را دید، با علاقه او را در آغوش کشید، با عطوفت و مهربانی پستان را در دهانش نهاد و با شفقت و محبت او را میان بازوانش فشرد، چنین زنی هرگز فرزندش را در معرض حادثه‌ای ناگوار، حتی اگر کوچک و ناچیز باشد، قرار نمی‌دهد و هرگونه آزار و اذیتی را از او دور ساخته و خود را سپر بلای هر ضرر و زیانی که متوجه او شود، می‌گرداند.

پرتو: زخم زبان بیش از این‌که به قربانیان ضرری برساند، به صاحبانش ضرر می‌رساند.

درخشش: شکر و سپاس، محافظی در برابر انتقام و انزجار است.

مرجان هشتم: دنیا زیباست و فقط خوش‌بینان آن را می‌بینند

صلّی علیکَ اللهُ یا عَلَم الهُدی وَاستبشرَت بِقدومِکَ الأیامُ

(ای نشان هدایت، خداوند بر تو درود بفرستد و روزگاران مژده‌ی آمدنت را دادند.)

اگر زمستان درهای خانه‌ات را بست و توده‌های رنج تو را از هر سو در محاصره درآورد، در انتظار آمدن بهار باش و پنجره‌هایت را برای وزش هوایی پاک و تمیز بگشا و به دور دست بنگر. تو دسته‌های پرندگان را که بازمی‌گردند خواهی دید، خورشید را ملاحظه خواهی نمود که پرتوهای طلایی‌اش را بر شاخه‌های درخت می‌گستراند تا عمری جدید، رؤیایی تازه و قلبی نو را برایت بسازد.

برای جست‌وجوی درختان زیبا به صحرا مرو، چرا که در صحرا چیزی جز وحشت نخواهی یافت، به صدها درختی که سایه‌اش را بر سرت پهن کرده، با میوه‌اش تو را خوشحال و با سرودهایش تو را به خروش درمی‌آورد، نگاه کن.

سعی نکن حساب و کتاب دیروز و آن‌چه از دست داده‌ای را مراجعه کنی، چرا که وقتی عمر برگ‌هایش را به زمین می‌اندازد، دیگر باز نمی‌گردد، ولی با هر بهاری تازه برگ‌های دیگری خواهد

رویید، پس به این برگ‌ها که چهره‌ی آسمان را می‌پوشاند، توجه کن و آن‌چه بر زمین ریخته را رها ساز زیرا به جزئی از آن تبدیل شده است.

اگر دیروز گم شده، امروز در دست توست و اگر امروز برگ‌هایش را جمع کرده و رخت برمی‌بندد، تو فردا را داری. بر دیروز غمگین مشو و به خاطر امروز تأسف مخور، چون به هر حال می‌گذرد و در رؤیای خورشیدی درخشان در فردایی زیبا باش.

پرتو، میزان بیماری‌هایی که بر اثر رد و بدل کردن زخم زبان‌ها به وجود می‌آید، غیر قابل تصور است.

درخشش: «زنان نیمه‌ی دیگر مردانند.»

مرجان نهم: خدا را در رفاه و آسایش بشناس، او نیز در هنگام شدت و سختی تو را می‌شناسد.

أَيُّها اليائسُ مُت قبلَ المماتِ   أو إذا شِئتَ حياةً فَالرَّجَا

(ای نومید! پیش از مرگ بمیر، یا اگر زندگی می‌خواهی، پس امیدوار باش.)

هنگامی که یونس در شکم نهنگ احساس دلتنگی کرد، از آن تاریکی‌های هولناک، تاریکی دریا، تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب، بی‌طاقت شد و سینه‌اش مملو از غم و اندوه گشت، مصیبت و بلا بر او شدت یافت، پس به درگاه پروردگار متعال پناه آورد. به یاری بخش ستمدیده، پناهگاه مصیبت زده، به آن ذات بسیار مهربان و توبه پذیر پناه آورد و لب به سخنان گهرباری چون یاقوت و مرجان گشود و گفت:

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیا/۸۷).

(در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد که معبودی جز تو نیست، تو پاک و منزهی و من از ستمکاران بوده‌ام.)

در این هنگام دعایش به سرعت مستجاب می‌گردد، خداوند متعال می‌فرماید:

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (انبیا/۸۸).

(دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم و ما همین‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.)

خداوند به نهنگ وحی نمود که یونس را به خشکی بیندازد، یونس بیمار، ضعیف، در آستانه‌ی مرگ و دردمندانه خود را به ساحل رساند و عنایت پروردگار شامل حالش شد و رحمتش او را در برگرفت. خداوند درختی از «یقطین» ـ درختی که تنه ندارد و برگ‌هایش پهن است مثل کدو ـ رویاند. سلامتی‌اش را بازیافت و نشانه‌های زندگی در او پدیدار شد. بدین ترتیب کسی که خداوند را در رفاه و آسایش بشناسد، خداوند او را در محنت و سختی به یاد می‌آورد.

پرتو، تا زمانی که شایستگی رهبری زندگیت را نداشته باشی، نمی‌توانی شایسته‌ی رهبری خودت باشی.

درخشش: بیچاره مرد بی‌زن.

مرجان دهم: صاحب باارزش‌ترین مهریه‌ی دنیا

كونِى أرقّ مِنَ النّسيمِ إذا جرَى وَأعزّ فِى الدُّنيا مِنَ الَجوزاءِ

(از نسیم وزان لطیف‌تر و از اختر آسمان سربلندتر باش.)

ابوطلحه برای ازدواج با ام سلیم بنت ملحـــان، از او خواســتگاری کرد و مهریه‌ای گران‌بها را پیشنهاد نمود، ولی اتفاقی غیر منتظــره او را بهت زده ساخت و زبانش را بند آورد. ام سلیم با عزت و ارجمنــدی پیشنهادش را نپذیرفت و گفت: من نباید با مشرک ازدواج کنم، مگــر نمی‌دانی ای اباطلحه که خدایان شما را برده‌ی فلان قبیله می‌سازد و اگر آن را آتش بزنید خاکستر می‌شود!

ابوطلحه از شنیدن این سخنان تحت فشار قرار گرفت و در حالی که آن‌چه را که دیده و شنیده بود، باور نمی‌کــرد رفــت. ولــی عشــق صادقانه‌اش او را بر آن داشـــت کــه روز بعــد بــاز گــردد و مهریــه‌ای گران‌بهاتر و زندگی رفاه‌مندانه‌تری را به او پیشنهاد کند، شاید که نرم شود و بپذیرد. ام سلیم مؤدبانه در جواب گفت: دست رد بــه ســینه‌ی شخصی چون تو نمی‌زنند ای ابوطلحه! ولی تو کافری و من مسلمانم و نمی‌توانم با تو ازدواج کنم.

او گفت: این چیزی نیست که تو می‌خواهی.

گفت: من چه می‌خواهم؟

گفت: طلای زرد و نقره‌ی سفید.

ام سلیم پاسخ داد: من نه زرد می‌خواهم و نه سفید، من فقط اسلام آوردنت را می‌خواهم.

ابا طلحه گفت: برای اسلام آوردن نزد چه کسی باید بروم؟

گفت: رسول الله.

ابا طلحه قصد رسول الله ﷺ را، که نزد اصحابش نشسته، بود کرد. وقتی رسول الله ﷺ او را دید فرمود: «ابوطلحه که درخشش اسلام در چشمانش پدیدار است، نزدتان آمد.»

او رسول الله ﷺ را از سخنان ام سلیم مطلع ساخت و رسول الله ﷺ او را با آن مهریه به ازدواجش درآورد.

این زن الگویی والا برای همه‌ی کسانی است که در پی شکوه و افتخار و به دنبال فضیلت و برتری‌اند. ببین چگونه با روشی نیکو نشانه‌هایی از بزرگواری و ایمان را آفرید، به ثوابی که نزد آن یگانه‌ی فرمانروا کسب کرد، توجه کن. چگونه ستایشی زیبا و عطرآگین از خود به جای گذاشت و پاداشی بزرگ و بابرکت کسب نمود. این بدان جهت بود که او با پروردگارش، خودش و با مردم صداقت داشت و این روزی است که راستگویی راستگویان به دردشان می‌خورد، پس بهشت گوارای وجودش، جاودانگی بر او مبارک و موفقیت و کامیابی نور چشمش باد!

پرتو، اگر می‌خواهی دیگران به تو لبخند بزنند، تو هم باید لبخند بزنی.

الماس

درخـــــشش: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ».
(در برابر مصیبت‌هایی که به تو می‌رسد شکیبا باش.)

الماس اول: کلیدهای موفقیت و کامیابی

دارٌ متی ما أضحَكَت فی یومِها   أبكَت غدا قُبحاً مِن دارِ

(منزلگاهی که اگر روزی کسی را خنداند، فردایش او را به گریه واداشت! چه بد منزلگاهی است این.)

- کلید عزت و سربلندی: اطاعت از خدا و رسول الله ﷺ.
- کلید رزق و روزی: تلاش همراه با استغفار و توبه.
- کلید بهشت: یکتا پرستی.
- کلید ایمان: اندیشه و تفکر در نشانه‌های پروردگار و مخلوقاتش.
- کلید نیکی: صداقت.
- کلید زندگی قلب: تدبر در آیات قرآن، تضرع در سحرگاهان و ترک گناهان.
- کلید علم: سؤال نیکو و گوش فرادادن نیکو.
- کلید پیروزی و موفقیت: صبر و بردباری.
- کلید رستگاری: تقوا.
- کلید فروتنی: شکر.
- کلید رغبت به آخرت: پرهیزگاری در دنیا.
- کلید استجابت: دعا.

پرتو: لبخند انسان، اشعه‌ای از اشعه‌های خورشید است.

درخشش: پروردگارا! از جانب خود رحمتی به ما عطا کن.

الماس دوم: پس از تحمل رنج و مشقت، لذت پیروزی است.

تَسلّ عَنِ الُهمومِ فلیسَ شَیءٌ یُقیمُ وَما هُمومُکَ بِالمقیمة

(بگذار غم که غمت ماندگار نیست
چیزی به جز خدای جهان پایدار نیست)

همسری پس از ماه عسل در نامه‌ای به مادرش چنین نوشت:

مادر جان! پس از سپری شدن ماه عسل، امروز به خانه‌ام بازگشتم، به لانه‌ی کوچکی که شوهرم ساخته است. مادرم! آرزو داشتم در کنارم باشی تا تجربه‌ام را از زندگی جدید در کنار شوهرم برایت تعریف کنم. او مرد خوبی است، مرا دوست دارد و من هم او را دوست دارم. من به خاطر جلب رضایتش هر کاری که از دستم برییاید، انجام می‌دهم. مطمئن باش که همه‌ی سفارش‌هایت را به خاطر دارم و همه‌ی توصیه‌هایت را مو به مو اجرا می‌کنم. هنوز همه‌ی آن سخنان را به یاد دارم. کلمه به کلمه. هر جمله‌ای را که شب عروسی و در هنگامی که مرا به آغوش گرم و بامحبتت فشردی و در گوشم نجوا نمودی.

من زندگی را از خلال نگاه‌های تو به آن، می‌بینم. تو بهترین و والاترین الگوی من هستی، تنها هدفم این است که همان‌گونه که

تو با پدر خوبم و ما فرزندانت رفتار نمودی، رفتار کنم. تو همه‌ی مهر و عاطفه‌ات را به ما ارزانی داشتی، معنا و مفهوم زندگی و چگونه زیستن را به ما آموختی و با دستانت دانه‌های محبت را در دل‌هایمان کاشتی.

اکنون صدای چرخش کلید را در قفل در می‌شنوم، حتماً شوهرم است. او می‌خواهد نامه‌ای را که برایت نوشتم، بخواند. می‌خواهد بداند من برای مادرم چه می‌نویسم، می‌خواهد در این لحظات خوشبختی که با روح و فکرم با تو به‌سر می‌برم، شریک شود. او از من می‌خواهد تا قلم را رها کنم و چند سطری برایش بگذارم تا او نیز برایت بنویسد. تو، پدر و خواهر و برادرانم را می‌بوسم.

پرتو، لبخند هیچ زحمتی ندارد،
اما چیزهای بسیاری می‌بخشد.

درخشش: «رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا إِنَّکَ أنتَ السمیعُ العلیمُ».
(پروردگارا! از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی.)

الماس سوم: نگرانی، باعث شکنجه‌ی ذهن و بدن می‌شود.

قالَ الحیاةُ کَئیبة وَتَجهَّما   قلتُ ابتسِم یَکفی التَجهُّمَ فی السَّما!

(گفت: زندگی افسرده است و اخم کرد. گفتم: بخند که اخم در آسمان کافی است.)

یکی از بدترین ویژگی‌های نگرانی و اضطراب، برهم زدن تمرکز ذهنی است. هنگامی که ما مضطرب می‌شویم، ذهنمان از هم می‌پاشد، ولی زمانی که خود را مجبور به رویارویی با بدترین احتمالات می‌کنیم، بدین وسیله خودمان را در وضعیتی قرار می‌دهیم که توانایی متمرکز ساختن ذهن در اعماق آن مشکل را داریم.

ما نمی‌توانیم در کنار نگرانی و اضطراب به خاطر کاری هیجان انگیز خود را به جوش و خروش واداریم، زیرا هر یک از این دو احساس دیگری را می‌راند.

اگر احساس کردی که نسبت به حال حاضر نگران خواهی بود، پس به خاطراتت از گذشته بازگرد، به بدترین حالت اضطراب و نگرانی‌ای که در گذشته بدان دچار گشتی. بدین ترتیب عقل به جای یک بار درهم کشیده شدن، دو بار درهم کشیده می‌شود و درهم

کشیده شدن قوی‌تری که در گذشته اتفـاق افتـاده اسـت، بـر فشـار کنونی که قدرت و شدت کمتری دارد، چیره می‌گردد. آن وقت انسان می‌گوید: هیچ چیز نمی‌تواند از آن فاجعه‌ی قبلی بدتر و وخیم‌تر باشد. این بدان معناست که با موفقیت کامل آن را پشت سـر گذاشـته‌ای و اگر آن بحران را پشت سر گذاشته و به سلامتی از آن جان سالم بـه در بردی، پس مشقت بحران کنونی از آن کمتر نیست.

نگرانی در اوقات فراغت، بیش از اوقات کار و تلاش بر تو مسلط می‌شود، زیرا در چنین لحظاتی تخیلات لگام گسیخته از کنترل خارج شده و همـه‌ی احتمـالات موجـود را بررسـی می‌کنـد و درمـان آن، اشتغال و سرگرمی به کاری جدی می‌باشد.

پرتو: امور بی‌ارزش و بی‌اهمیت، انسان‌های حکیم و خردمند را به پرتگاه دیوانگی و جنون می‌رساند.

درخشش: زندگی مجموعه‌ای از دقیقه‌ها و ثانیه‌هاست.

الماس چهارم: کار پسندیده‌ات، رمز خوشبختی‌ات است

صَبراً علَی شدَّةِ الأیامِ إنَّ لَها   عُقبی وَماالصَّبرُ إلا عِندَ ذی حسبِ

(بر سختی‌های روزگار شکیبا باش که پایان می‌یابد، انسان محترم شکیباست.)

انسان نابغه در هر زمینه‌ای، به هر عرصه‌ای که خدا او را برای آن خلق کرده و خلاقیتش را در آن نهاده جذب می‌شود و نمی‌تواند جلویش را بگیرد و اگر از بدشانسی خود در این عرصه شکایت کرد، این تنها کاری است که با لذت و سرور انجام می‌دهد، هر چه‌قدر سختی‌ها و مصیبت‌هایی که در آن کار به او می‌رسد زیاد باشد، هر چه‌قدر درصد موفقیتش ناچیز و ضعیف باشد، هر چه آه بکشد و به پشت سرش نگاه کند و آرزو کند که از این کار دست بکشد و به کار دیگری با سود بیشتر و بازدهی بیشتر بپردازد، هر چه از فقری که این کار برایش به ارمغان آورده است، در مقابل همه‌ی این‌ها به خوشبختی می‌رسد و بازدهی‌اش همه خیر و خوبی است.

درخشش: سعادت مرد در کلمه‌ای است که از میان لب‌های زن خارج می‌شود.

درخشش: «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ».
(هنگامی که مریض شوم او مرا شفا می‌دهد.)

الماس پنجم: توانایی و قدرت در قلب است نه در بدن

لِكُلٍّ مِنَ الأيامِ عِنْدِيَ عادَةٌ فإن سَاءَنِي صَبْرٌ وَإِن سَرَّنِي شُكْرُ

(روزگار هر روز به گونه‌ای با من رفتار می‌کند، اگر به من بدی کرد صبر و اگر مرا شاد و خوشحال نمود سپاسگزار خواهم نمود.)

این زنی مسیحی است که از زندگی، چیزی به جز فقر و نداری و گرسنگی و بیماری ندیده است، زیرا پس از گذشت مدت کوتاهی از ازدواج، شوهرش مُرد و شوهر دومش نیز با زن دیگری گریخت، سپس جسدش را در خانه‌ای کوچک و حقیرانه یافتند. او یک پسر داشت، ولی به خاطر تنگدستی و بیماری مجبور شد او را در چهار سالگی رها کند.

اما نقطه‌ی تحول و دگرگونی زندگی‌اش روزی بود که در خیابان‌های شهر پرسه می‌زد، ناگهان پایش روی زمین یخ زده لغزید و به زمین افتاد و مدتی طولانی در بیهوشی فرو رفت. به خاطر این افتادنش، از ناحیه‌ی ستون مهره‌ها به شدت آسیب دید. پزشکان به این نتیجه رسیدند که یا به سرعت می‌میرد و یا بقیه‌ی زندگیش را در فلج کامل به سر می‌برد.

در همان اثنا که زن در بستر بیماری دراز کشیده بود، کتاب

مقدس را گشود و عنایت یزدان ـ همان گونه که از او تعبیر نمود ـ وی را بر آن داشت تا این جملات کتاب مقدس را زمزمه کند: «وقتی فلجی که در بسترش افتاده بود، نزد او ـ یعنی عیسی عليه السلام ـ آوردند، به او گفت: برخیز و رختخواب را جمع کن و به خانه‌ات بازگرد. او برخواست و آن‌جا را ترک گفت.»

این سخنان نیرویی ایمانی و انفجاری درونی در وی ایجاد نمود تا آن‌جا که از بسترش برخاست، در اتاق شروع به راه رفتن کرد! این تجربه راه را برای این خانم فلج گشود تا خود را معالجه کرده و سلامتی را به دیگران نیز انتقال دهد.

«دیل کارنگی» گوید: این تجربه‌ای بود که «ماری پیکر ادی» را بر آن داشت که مبلغ دینی جدید و نو باشد، شاید این تنها دینی باشد که زنی بدان بشارت داده است.

ای زن مسلمان! تو چه‌کار کرده‌ای؟!

پرتو، مستحکم‌ترین دژها، زن صالحه است.

درخشش: قناعت، گنجی فناناپذیر است.

الماس ششم: زن باعظمت، جهنم مصیبت‌ها و بلایا را به بهشت تبدیل می‌کند

وَعــاقبةُ الصَّبرِ الجميلِ جميلةٌ   وأفضلُ أخلاقِ الرجالِ التَّفضُّلُ

(سرانجام صبر نیکو، زیباست و بهترین اخــلاق مـردان لطـف و احسان است.)

صحابی بزرگوار، زن ابی طلحه ـ رضــی الله عنـهما ـ بـرای مـا مثال جالب و زیبایی در صبر در برابر از دست دادن فرزند اســت کـه خداوند سبحان نیز عوضی بهتر را نصیبش گرداند.

انس ﷺ گوید: پسر ابی طلحه ﷺ بسیار بیمار بود و هنگامی که ابوطلحه بیرون از خانه بود، پسر فوت کرد. وقتی ابوطلحــه بـه خانـه بازگشت، گفت: اوضاع پسرم چگونه است؟

ام سلیم ـ مادر بچه ـ گفت: اکنون آرام تر است!

سپس برای شوهرش تدارکات شام را دیــد. او شـام خـورد و بـا همسرش هم بستر شــد، سـپس ام سـلیم گفـت: بچـه را بـه خـاک سپردند.

وقتی صبح شــد ابوطلحـه نـزد رسـول الله ﷺ رفـت و مـاجرا را برایش تعریف کرد. رسول الله ﷺ پرسید: «آیــا دیشـب هـم بسـتر شدید؟»

گفت: بله.

رسول الله ﷺ فرمود: «پروردگارا! به آنان برکت بده.»

سپس ام سلیم پسری به دنیا آورد. ابوطلحه به من (انس) گفت: او را بغل کن تا نزد رسول الله برویم و همراه با او چند خرما فرستاد.

رسول الله فرمود: آیا چیزی همراهش هست؟

ابو طلحه گفت: بله چند دانه خرما است.

رسول الله ﷺ خرما را گرفت، جوید و در دهان بچه گذاشت و در کامش مالید و او را عبدالله نامید.

پرتو، هیچ چیز به اندازه‌ی عفت و پاکدامنی، قدر و منزلت زن را بالا نمی‌برد.

درخشش: به شب، مژده‌ی سپیده دم را بده.

الماس هفتم: صبر پیشه کن تا کامیاب شوی

فَصبراً علَی حُلوِ الزَّمانِ وَمُرِّه   فإنَّ اعتیادَ الصبرِ أدعَی إلی الرُّشدِ

(بر شیرینی و تلخی زمانه می‌بایست صبر کرد، چرا که عادت کردن به صبر و بردباری عاقلانه‌تر است.)

از ام ربیع بنت براء، مادر حارثه بن سراقه که در جنگ بدر کشته شده بود، روایت شده است که نزد رسول الله ﷺ آمد، با این امید که درباره‌ی پسرش خبری بشنود که مایه‌ی آسودگی خاطرش گردد. او گفت: ای رسول الله! درباره‌ی حارثه با من صحبت می‌کنی؟ اگر جایگاهش در بهشت باشد صبر می‌کنم و اگر غیر از آن باشد، بسیار می‌گریم.

رسول الله ﷺ فرمود: «ام‌حارثه! بهشت شامل چندین باغ و بوستان است و پسر تو فردوس اعلی را به دست آورده است.»

از دست دادن فرزند، امری بسیار بزرگ است، تا آن‌جا که باعث پاره پاره شدن قلب، تکه تکه شدن دل و ریز ریز شدن جگر می‌شود. این زن از رسول الله ﷺ می‌پرسد که اگر در بهشت است، به خواست خدا با او دیدار خواهد نمود و صبرش بر فراق و دوری پسر موجب ارتقای درجاتش در بهشت می‌گردد. در غیر این صورت با سوز کسی که عزیزی را برای همیشه از دست داده است بر او خواهد گریست. این تنها کاری است که از دستش برمی‌آید. این مادر داغدیده، مهربان و باعطوفت و صبوری است که پاداشش را نزد الله به حساب می‌آورد.

پرتو: اگر زن زیبا گوهری باشد زن بافضیلت نیکوکار، گنجینه‌ای است.

درخشش: زن، بسان خورشیدی است که غروب نمی‌کند.

الماس هشتم: ما در بحران‌ها کسی جز خدا نداریم

فَلیتَکَ تحلُو وَالحیاةُ مَریرةٌ وَلیتَکَ تَرضی وَالأَنامُ غِضابُ

(کاش تو شیرین باشی و زندگی تلخ و کاش تو خشنود باشی و دیگران خشمگین.)

هنگامی که هم و غم همه جا را در برگرفت، مصیبت و بلا شدت یافت، گرفتاری به اوج خود رسید، راه‌ها بسته شد، راه حل‌ها بی‌نتیجه ماند وآن ندادهنده فراخواند: خداوندا! خداوندا!

«لاَ إلَهَ إلا اللهُ العَظیمُ الحَلیمُ، لا إلَه إلا اللهُ رَبُّ العرشِ العَظیم، لا إلَه إلا اللهُ ربُّ السَّموات وَربُّ العَوشِ الکَریم».

پس در این هنگام هم و غم گشایش یافته، بلا و مصیبت برطرف گشته و سختی هموار می‌شود:

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذَلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ» (انبیا/۸۸).

(دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم و ما همین‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهم.)

«وَمَا بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْأَرُونَ» (نحل/۵۳).

(آن‌چه از نعمت‌ها دارید همه از سوی خداست و گذشته از آن، هنگامی که زیانی به شما رسید، او را با ناله و زاری به فریاد می‌خوانید.)

اگر بیماری شدت یافت، بدنش ضعیف شد، رنگ از رخسارش پرید، راه چاره‌ای نداشت، ابزارش کم و ناچیز بود، پزشک از مداوایش ناتوان ماند، درمان کننده حیران گشت، نفس بی‌تاب و بی‌قرار شد، دستان لرزید، بیمار افتاد، قلب تپید و آن بیمار درمانده دست به درگاه آن والا مقام بزرگوار بلند کرد و صدا زد: بار الها! بار الها! پس بیماری از بین می‌رود، بهبودی و شفا حاصل می‌آید و دعا شنیده می‌شود:

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ» (انبیا/۸۳-۸٤).

(ایوب را بدان گاه که پروردگار خود را به فریاد خواند که بیماری به من روی آورده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان بدو دادیم. محض مرحمتمان و تذکاری برای پرستندگان.)

پرتو: بهترین اندوخته‌ی مرد، زن وفادار است.

درخشش: «نرمی با شیشه صفتان.»

الماس نهم: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ». (یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند.)

لايَضِق ذَرعُک عِندَ الأَزماتِ إن هِیَ اشتدَّت فَأمِّل فَرَجَا

(در هنگام شدت یافتن بحران‌ها و سختی‌ها به ستوه میا، اگر شدت یافت به امید گشایش و فرج باش.)

یکی از بزرگواری‌های الله تبارک و تعالی نسبت به ما عدم ناامید ساختن و ضایع نمودن دعاهاست. استجابت و گشایش به اندازه‌ی نیاز انسان به او، خشوع و فروتنی در برابرش و پناه بردن به اوست، بلکه کرم و عطایش تا آن‌جاست که دعای غیر مسلمان را نیز در هنگام احتیاج به او، خضوع در بارگاهش، اطمینان از لطف و مهربانیش و طلب بزرگواریش اجابت می‌نماید و از سر بخشندگی و محبتش سختی و مصیبتشان را برطرف می‌سازد، شاید که ایمان بیاورند، ولی بسیاری از مردم فضل و کرم را از یاد برده و نیکی را فراموش کرده و خوبی را انکار می‌کنند. الله تعالی می‌فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت/٦٥).

(هنگامی که سوار کشتی می‌شوند خالصانه و صادقانه خدای را

به فریاد می‌خوانند سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند باز ایشان شرک می‌ورزند).

پروردگار متعال با اجابت نمودن دعای نیازمند و برطرف ساختن بلا و بدی، بندگانش را از بخشش و بزرگواریش بهره‌مند می‌سازد و این یکی از دلایل الوهیت پروردگار و برهانی از برهان‌های وحدانیتش می‌باشد، ولی تعداد محدودی از مردم پند می‌گیرند:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ» (نمل/٦٢).

(یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند، هرگاه او را به کمک طلبد و شما را جانشین زمین می‌سازد آیا معبودی با خداست؟ واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید.)

پرتو: بهتر است زن در خانه‌اش بماند، زیرا بسان ظرفی ظریف و شکستنی است.

درخشش: مبادا دیگران را آزار دهی،
زیـــرا این کار دلیلی بر رسوایی است.

الماس دهم: «وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ». (هر کس بخل بورزد در حق خود بخل می‌ورزد.)

كونِى كَوَجهِ النَّجمِ إشراقاً وَلا تخشَى هُموماً اقبَلَت وَظلامَا

(هم‌چون ستاره درخشان و خوش صورت باش و از آمدن هـــم و غم و تاریکی‌ها نترس.)

در اخبار درباره‌ی کرم و بخشش ام البنیـــن بنـت عبـد العزیـز ـ خواهر عمر بن عبد العزیز ـ آمده است کـه او زنـان را بـه خانـه‌اش دعوت می‌نمود و لباس خوب به تنشان می‌کرد، چند دینــار بـه آنـان می‌داد و می‌گفت: لباس‌ها مـــال شـما و دینارهـا را میـان فقیرانتـان تقسیم کنید ـ او بدین وسیله می‌خواهد بـذل و بخشـش را بـه آنـان بیاموزد و عادت دهـد ـ آمـده اسـت کـه گفـت: نفریـن بـر بخـل و خساست، به خـــدا قسـم کـه اگـر بخـل، لباسـی بـود هـرگـز آن را نمی‌پوشیدم و اگر راهی بود هرگز از آن عبور نمی‌کردم.

از جمله سخنان معروفش در رابطه با کرم و بخشش چنین است: هر قومی به چیزی علاقه‌ی فراوان دارند، میل و علاقه‌ی من به عطا و بخشش است. به خدا سوگند صله‌ی رحم و همدردی از غذای لذید در هنگام گرسنگی و نوشیدنی ســرد در هنگـام تشـنگی بـرای مـن

دوست داشتنی‌تر است.

او به خاطر علاقه و توجهش به انفاق و خرج کردن مال و ثروت در راه‌های مورد نیاز و به جای گذاشتن خوبی‌ها از خود ـ خدایش بیامرزاد ـ می‌گفت: من هرگز به کسی حسادت نکردم مگر این که نیکوکار باشد، چون دوست داشتم در کارش با او سهیم و شریک باشم.

پرتو: خوشبختی واقعی در نابودی خودپسندی نهفته است.

فیروزه‌ها

درخشش: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».
(قطعاً پاداش شکیبایان بدون حساب به آنان داده می‌شود.)

فیروزه‌ی اول: تو مسلمان هستی، نه شرقی و نه غربی

عَسَى فَرَجٌ يكُونُ عسَى نُــعلِّلُ نَفسَنا بِعَسَى
(شاید گشایشی آید، شاید، خود را با شاید دلداری می‌دهیم.)

این نصیحت یک زن مسلمان آلمانی است:

با تفکرات و مدهای غربی فریب نخورید، زیرا این‌ها همه دسیسه و نیرنگ است تا بتوانند بدین وسیله ما را بفریبند و کم‌کم میان ما و دینمان فاصله بیفکنند تا اموال و ثروت‌هایمان را به چنگ آورند.

اسلام و نظام‌های خانوادگی آن با زن موافق و هم‌خوان است، زیرا طبیعت زن ایجاب می‌کند که در خانه مستقر شود، شاید این سؤال برای شما پیش آید: چرا؟

زیرا خداوند مرد را در تحمل، عقل و نیروی جسمانی قدرتمندتر از زن آفریده است و در مقابل زن را موجودی عاطفی و احساساتی خلق کرده که به اندازه‌ی مرد از نیروی جسمانی لازم برخوردار نیست.

زن تا اندازه‌ای دمدمی مزاج است، بنابراین منزل، محل سکونت وی می‌باشد. زنی که شوهر و فرزندانش را دوست دارد، بی‌دلیل خانه

را ترک نمی‌کند و هرگز با مردان آمیختگی ندارد. ۹۹٪ زنان در غرب با خود فروشی به این انحطاط و سقوط مبتلا شده‌اند، هیچ ترسی از خداوند متعال در دل‌هایشان نیست.

اشتغال زن در دنیای غرب با این تراکم و فشردگی، مرد را بر آن داشت تا نقش زن را به عهده بگیرد. مرد در خانه ظرف می‌شوید، به بچه‌ها رسیدگی می‌کند و شراب می‌نوشد. من می‌دانم که اسلام هرگز از همکاری و یاری مرد با همسرش در خانه ممانعت ننموده بلکه از آن استقبال می‌کند، اما نه تا اندازه‌ای که نقش‌ها با هم جابه‌جا شوند.

پرتو: زیبا باش تا دنیا را زیبا ببینی.

درخشش: «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى».

(ما تو را برای شریعت ساده و آسان آماده می‌سازیم.)

فیروزه‌ی دوم: گرفتاری‌هایت را فراموش کن و غرق در کار و تلاش شو

توَكَّلنا عَلَى الرَّحمنِ إنَّا وَجدنا الفَوزَ لِلمُتَوَكِّلينَا

(ما بر آن ذات بخشنده توکل کرده‌ایم، زیرا پیروزی و موفقیت را در توکل‌کنندگان دیدیم.)

اگر جهت معالجه و برطرف کردن یک مشکل اقدام نموده و سعی خود را به کار بردی، با انجام کار مورد علاقه یا مطالعه یا کاری دیگر خودت را مشغول کن، زیرا مشغولیت در این‌جا، جانشین نگرانی و اضطراب می‌شود و خداوند برای هیچ کس دو قلب نیافریده است. فرض کنیم مشکل ما در این‌جا بیماری کودک است، پدر و مادر درمان مورد نیاز را با دقت دنبال می‌کنند، سپس بقیه‌ی وقتشان را به کار یا آن‌چه به نفعشان است می‌پردازند.

هنگامی که انسان با مشکلی دست و پنجه نرم می‌کند، بهتر است در همان اثناء مشکلات و حوادث ناگواری را که در گذشته بدان دچار شده است، به خاطر بیاورد. به‌ویژه آن دسته از مشکلات بزرگی که از مشکل کنونی‌اش خطرناک‌تر و دشوارتر بوده است و این که چطور الله او را در حل آن موفق نموده است. یادآوری آن خاطرات

تلخ به گونه‌ای باعث نشستن لبخند بر لبان و احساس اعتماد به نفسی بیش از پیش در او می‌گردد. اگر انسان چنین مسائلی را به یاد بیاورد، احساس می‌کند که این مشکل هم مثل دیگر مشکلات ـ به خواست خدا ـ برطرف شده و به گذشته‌ها تبدیل می‌شود.

انسان باید به جوانب ایجابی و مثبت مشکلش نیز توجه کند که به طور حتم می‌توانست شدیدتر و منفی‌تر باشد. ابن جوزی در این باره سخنی مفید دارد، او می‌گوید: «اگر کسی که به مصیبت و بلایی گرفتار شد، سخت‌تر از آن را تصور کند، برطرف می‌گردد. او باید ثوابش را تصور کند و به بلایی بزرگ‌تر از آن بیندیشد. در این صورت منفعتش را در اقتصار به آن می‌یابد و در سرعت از بین رفتنش تأمل کند، زیرا بدون رنج، مشقت و دشواری دیگر امیدی به راحتی و آسایش نیست.»

پرتو، شخصی از حکیمان گوید: بر سکوت و سخن نگفتنم پشیمان نشدم، بلکه بر بسیار سخن گفتنم پشیمان و متأسف گشتم.

درخشش: «رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا».

(پروردگارا! دل‌های ما را از راه حق منحرف مگردان بعد از آن‌که ما را رهنمون ساختی.)

فیروزه‌ی سوم: نکاتی که تو را در رسیدن به خوشبختی یاری می‌کند

وَإذا أتَتکَ مَذِمَّتی مِن ناقصٍ   فَهِیَ الشَّهادَةُ لِی بِأنّی کامِلُ

(وقتی فردی ناقص، بدی مرا پیش تو گفت، این خود شهادتی بر کمال من است.)

حرص و طمع مایه‌ی هلاکت و نابودی است، درمان آن‌ها در دارویی آمیخته از عناصر زیر می‌باشد:

۱ـ صرفه جویی در مخارج زندگی و نرمی و میانه‌روی در هزینه‌ها. کسی که ولخرجی می‌کند به قناعت نمی‌رسد، بلکه خساست و طمع او را در بر گرفته است. پس صرفه جویی در مخارج زندگی، اصل قناعت است و در روایات چنین آمده است: «صرفه جویی نیمی از زندگی است.»

۲ـ نسبت به آینده خیلی نگران نباش و در این راه از کوتاه نمودن آرزوها و ایمان به این که روزی‌ای که برایت مقدر شده، باید به تو برسد، بهره جوی.

۳ـ پرهیزگاری، زیرا الله می‌فرماید:

«وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً. وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ»

(طلاق/۲–۳).

(هر کس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات را برای او فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصورش را نمی‌کند روزی می‌رساند.)

۴ـ شناخت و پی‌بردن به عزت و بی‌نیازی در قناعت، ذلت و خواری در حرص و طمع و توجه به آن.

۵ـ تأمل در اوضاع و احوال پیامبران، قناعت و تواضعشان در زندگی و تمایلشان به نعمت‌های بهتر و جاودانه‌تر، پس آنان را الگوی خود قرار بده.

۶ـ به افرادی که سطح زندگی پایین‌تری از تو دارند، نگاه کن.

پرتو: انسان خردمند از منافع نظرات دیگران ناامید نمی‌شود، از هیچ اوضاع و احوالی مأیوس نمی‌گردد و از هیچ دیدگاه و کوششی فروگذار نمی‌کند

درخشش: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا».
(خـــــداوند از مؤمنان دفاع می‌کند.)

فیروزه‌ی چهارم: وقتی از همه‌ی روابط ناامید شدی، پیوندت را با خدا مستحکم‌تر کن

لَولا المَشقّةُ سَادَ النَّاسُ كُلُّهمُ الجودُ يُفقِرَ وَالإقدامُ قَتَّالُ
(سختی اگر نبود، هر کس شدی بزرگ از جود فقر آید و از حمله مرگ و زخم)

پاداش عمل صالح همراه با ایمان، زندگی خـوب روی زمیـن اسـت. مهم نیست که این زندگی به وسیله‌ی ثروت مملو از رفاه و آسایش باشد، زیرا ممکن است آن را به همـراه داشـته باشـد و امکـان دارد همـراه آن نباشد.

ولی در زندگی چیزهای زیادی به جز ثروت هست که به اندازه‌ی کفایت نمودن در آن، موجبات شیرینی و گوارا بودنش را فراهم می‌آورد، از آن‌جملـه: پیوند با خدا، اعتماد به او، اطمینان حاصل نمودن از نگهداری و رضایتش، سلامتی، آرامش، رضایت، برکت، آرامش خانه‌ها و محبت قلب‌ها.

هم‌چنین: خشنودی از انجام عمـل صـالح و تـأثیراتش در وجـدان و زندگی.

ثروت تنها یکی از این عناصر است که مقدار اندکی از آن در ارتبـاط قلب با آن‌چه بزرگ‌تر، پاک‌تر و ماندگارتر نزد الله است، مورد نیاز می‌باشد.

پرتو: یکی از قواعد آن است که مردان بزرگ، ویژگی‌های عظمت و بزرگیشان را از مادرانشان به ارث می‌برند.

درخشش: لا إله إلا الله

فیروزه‌ی پنجم: هیچ کس به اندازه‌ی مؤمنان، خوشبخت نیست

سَهِّل علَی نَفسِکَ الأمورَا   وَکُن علَی مُرِّها صَبورا

(همه چیز را بر خود آسان بگیر و بر تلخی آن صبور و بردبار باش.)

من زندگی‌نامه‌ی ده‌ها انسان ثروتمند و برجسته‌ی دنیا را، کسانی که نعمت ایمان به خداوند یکتا را از دست داده‌اند، مطالعه نموده‌ام و دریافتم که زندگیشان با بدبختی و شقاوت، آینده‌یشان با لعنت، مجد و بزرگواریشان با ذلت و خواری به پایان می‌رسد. اکنون آنان کجایند؟ کجاست آن ثروت‌های هنگفتی که جمع کردند، آن اموالی که تلنبار نموده‌اند، آن قصرهای سربه فلک کشیده و آن خانه‌هایی که ساختند؟ همه چیز تمام شده است! عده‌ای خودکشی کردند، برخی دیگر کشته شدند، دیگران زندانی شدند و بقیه به دادگاه‌ها کشیده شدند. همه‌ی این‌ها به خاطر معصیت‌ها، جنایت‌ها، بازی‌ها و انحرافاتشان بود.

آنان با این تصور که پول و ثروت می‌تواند همه چیز را برایشان بخرد، خوشبختی، عشق، تندرستی و جوانی و سپس دریافتن این مسئله که خوشبختی واقعی، عشق واقعی، تندرستی کامل و جوانی

واقعی با پول خریداری نمی‌شود، بدبخت‌ترین مردم شدند! بلـه، آنـان می‌توانند خوشبختی خیالی و توهم‌انگیز، عشق دروغیـن و تندرسـتی خیالی را از بازار بخرند، ولی اموال دنیا از خریدن قلب، کاشتن عشـق و محبت یا ساختن صحت و تندرستی ناتوان است.

هیچ کس به اندازه‌ی مؤمنـان بـه خداونـد متعـال خوشـبخت و سعادتمند نیست، زیرا نوری از جـانب پـروردگـار آنـان را در بـردارد، خودشان را محاسبه می‌کنند، فرامین الـهی را اجـرا و از محرمـات او اجتناب می‌ورزند. توصیفشان را در قرآن کریم بشنو:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل/۹۷).

(هر کس چه زن و چه مرد، کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بـر طبـق بهترین کارهایشان خواهیم داد.)

پرتو: کسی که نمی‌خواهد خوشبخت شود، خوشبخت نیست.

درخشش: همه چیز بر اساس قضا و قدر صورت می‌گیرد.

فیروزه‌ی ششم: زندگی بدون ولخرجی و اسراف

خَلیلیَّ لاوَاللهِ مَا مِن مَلِمَّةٍ   تَدومُ علَی حَیٍّ وَإن هِیَ جلَّتِ

(دوستان! به خدا سوگند هیچ مشکلی در یک سرزمین نمی‌ماند و سرانجام برطرف می‌شود.)

زن مسلمان صالح، سفره را به اندازه‌ی نیاز تدارک می‌بیند، به طوری که در سفره غذایی دال بر اسراف و بی‌تدبیری وی، باقی نمی‌ماند و الگویش در این زمینه ام المؤمنین عایشه ـ رضی الله عنها ـ است. از ام المؤمنین عایشه آمده است که گفت: «در سفره‌ی رسول الله ﷺ از نان جو حتی یک ذره هم باقی نمی‌ماند.»

در روایتی دیگر چنین آمده است: «من در هنگام جمع کردن سفره‌ی رسول الله هرگز باقیمانده‌ای از غذا نمی‌یافتم.»

استفاده از ظروف طلا و نقره در هنگام خوردن یا نوشیدن از جمله مواردی است که اسلام از آن نهی فرموده و از آن به عنوان اسراف یاد کرده است. از ام سلمه ـ رضی الله عنها ـ آمده است که گفت: رسول الله فرمود: «کسی که در ظرف نقره چیزی بنوشد، گویی آتش جهنم را در شکمش سرمی‌کشد.»

در روایتی از مسلم آمده است: «کسی که در ظرف طلا و نقره می‌خورد یا می‌نوشد گویی که آتش جهنم را در شکمش می‌کشد.»

حقیقت آن است که اسلام، حکیمانــه چنیــن تحریمــی را اتخــاذ نموده است، زیرا چنین اموری به منزله‌ی امور اضافی و غیر ضــروری محسوب شده و یکی از ویــژگی‌هــای انســان‌های مرفـه می‌باشـد و اسلام همیشه دوست دارد کــه پــیروانش متواضـع و فروتــن باشــند. رسول الله ﷺ هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن فرستاد فرمود: «از رفاهیت و ناز و نعمت بپرهیز، زیرا بندگان خدا رفاه‌طلب نیستند.»

پرتو: هنگامی که نسبت به یأس و ناامیدی درونی‌ات بی‌تـــوجـــه باشی، بی‌نیاز می‌شوی.

درخشش: در برابر انتقاد صبور و شکیبا باش.

مروارید هفتم: کار نیک موجب گشادگی سینه می‌گردد

وَإذا تَقطَّعَتِ الحِبالُ وأُوصدَت أبوابُنا فاللهُ يكشِفُ كَربَنا

(هنگامی که همه‌ی ریسمان‌ها پاره و همه‌ی درها به رویمان بسته شد، خداوند گرفتاری ما را برطرف می‌گرداند.)

از ام المؤمنین عایشه ـ رضی الله عنها ـ آمده است:

زنی درمانده همراه با دو دخترش نزد من آمد، به هر یک از دخترانش خرمایی داد، من نیز خرمایی به دهانش نزدیک کردم تا بخورد، اما او اول آن دو خرما را به دخترانش داد و آن خرمایی را که می‌خواست خودش بخورد نیز میانشان تقسیم کرد. من از این کارش خوشم آمد و آن را برای رسول الله تعریف کردم. پیامبر فرمود: «خداوند با این کارش بهشت را بر او واجب گردانید یا او را از آتش جهنم خلاص کرده است.»

ام سلمه ـ رضی الله عنها ـ نیز درباره‌ی انفاق بر فرزندانش از رسول الله چنین پرسیده بود: آیا با انفاق بر فرزندان ابوسلمه اجر و پاداشی به من می‌رسد، من نمی‌توانم آنان را چنین و چنان رها کنم، آنان فرزندانم هستند؟

او تصمیم گرفت تا زمانی که پیامبر جواب مثبت نداده است، آنان را نزد خود نگاه دارد و فطرتش پیش از جواب پیامبر به او پاسخ داد.

این اسلام است که بر نیکی‌ها، انجام کارهای خیر، لطف و مهربانی نسبت به خویشاوندان و ارتباط با آنان، کاشتن رحمت و محبت در جامعه جهت رشد و نمو فرزندان صالح و نیکوکار تشویق می‌نماید.

پرتو: خوشبخت باش، خوشبختی واقعی این‌جاست!

درخشش: زن، شکوفه‌ای عطرآگین و بلبلی آوازخوان است.

فیروزه‌ی هشتم: خداوند ما را از گرفتاری و مشکلات نجات می‌دهد

وَلَیتَ الذی بَینی وَبَینَکَ عامِرٌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وَبَینی وَبَین العالَمِینَ خَرابُ
(کاشکی پیوند ما آباد باد و برقرار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بعد از آن بین من و دنیا جدال و کارزار)

اگر هواپیما به افق دور دست پرواز کرد، میان آسمان و زمین معلق ماند، شاخص‌های خلل و نقصان پدیدار گشت، دلایل از کارافتادگی نمایان گشت، خلبان هراسان شد، مسافران مضطرب و نگران گشتند، هیاهو و غوغا به پا شد، مردان گریستند، زنان فریاد کشیدند، کودکان اندوهگین شدند، ترس و وحشت سایه افکند، بی‌قراری و غم حکمفرما شد، درخواست کمک و یاری بالا گرفت، در فراخواندن پافشاری و اصرار کردند، دعا کردن شدت یافت: خدایا! خدایا! در این هنگام لطف و مهربانیش فرا می‌رسد، رحمتش نازل می‌گردد و منتش بسیار می‌شود، پس قلب‌ها آرامش می‌یابد، نفس‌ها به سکونت رسیده و هواپیما به سلامت به زمین می‌نشیند.

اگر جنین در شکم مادر دچار مشکل شد، زایمان دشوار گشت، همراهی‌اش سخت شد و نزدیک بود مادر هلاک شود و یقین دانست که زنده نخواهد ماند، به گشایشگر مشکلات، برآورده کننده‌ی حاجت‌ها پناه آورد و صدا زد: خدایا! پس ناله و فغانش از بین

رفته و بچه‌اش به دنیا می‌آمد.

اگر در دنیا دچار معضلی شد، مسئله‌ای برایش پیش آمد، از مسیر حقیقت منحرف گشت، واقعیت برایش تلخ و ناگوار بود، بینی‌اش را بر خاک مالید و ندا سرداد: خدایا! خدایا! ای معلم ابراهیم! به من بیاموز. ای فهماننده‌ی سلیمان! به من هم بفهمان.

«اللّهُم ربَّ جبرائيلَ وَميكالَ واسرافيلَ، فَاطِرِ السَّموات وَالأرضِ عَالِمِ الغَيبِ وَالشّهادةِ أنتَ تَحكُمُ بينَ عِبادکَ فِيما كانوا فِيه يَختلِفون، اهدِنِی لِما اختلَفَ فيه مِنَ الحقِّ بِإذنکَ إنَّکَ تَهدی مَن تَشاءُ إلَى صِراطٍ مُستقيم».

(خدایا! ای پروردگار جبرائیل، میکائیل و اسرافیل، ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، ای دانای پنهان و پیدا، تو در میان بندگان درباره‌ی آن‌چه اختلاف دارند، حکم می‌کنی، خدایا به امر خود، حقایقی را که در آن‌ها اختلاف است به من هویدا گردان، زیرا تو هر کس را که بخواهی به راه راست ره‌می‌نمایی.)

پس توفیقی الهی نازل می‌گردد و درهای بسته باز می‌شود، پاک و منزه است و چه‌قدر مهربان!

پرتو: خوشبخت ترین انسان کسی است که خوشبختی را برای تعداد بیشتری از مردم فراهم می‌سازد.

درخشش: «شما را به خدا مواظب زنان باشید.»

فیروزه‌ی نهم: مبادا غفلت کنی!

لاتَــيأسَنَّ فِي النُّوبِ مِن فُرجةٍ تَحلُو الكَرَب

(در گرفتاری‌ها از گشایشی که مشکلاتت را می‌زداید، ناامید مشو.)

مبادا لحظه‌ای غفلت کنی، غفلت شامل دوری از ذکـر، تـرک نمـاز، روی گرداندن از قرآن و رها نمـودن جلسـات و درس‌هـای مفیـد اسـت. همه‌ی این‌ها از جمله اسباب غفلت است، که قلب سخت شده، بـر زبـان مهر زده می‌شود، دیگر هیچ کار نیکی را نمی‌شناسد و از هیچ منکری بـاز نمی‌دارد، از دین خدا چیزی نمی‌فهمد و صـاحبش سـنگدل، اندوهگیـن، تیره بخت و ناامید می‌گردد. این‌ها از پیش‌آمدهای شوم و نافرجام غفلـت در دنیاست، چه رسد به آخرت؟!

بنابراین باید از اسباب یاد شده‌ی غفلت اجتناب کنی. تو را به خدا نام او همواره بر زبانت جاری باشد، تسبیح، تهلیل، تکبیر، تحمیـد، اسـتغفار و درود بر رسول الله ﷺ در هر لحظه چه ایستاده و چه نشسته و چه بر پهلو. آن وقت است که می‌بینی غرق در خوشبختی و مملو از سعادت هسـتی و همه‌ی این‌ها نتایج ذکر است:

«أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸).

(هان! آگاه باشید که یاد خدا آرامش‌بخش دل‌هاست.)

پرتو: منتظر نباش که در هنگام خوشبختی لبخند بـزنی، لبخنـد بزن تا خوشبخت شوی!

درخشش: در انتظار خوشبختی باش نه بدبختی.

فیروزه‌ی دهم: به زندگی لبخند بزن

ابنِي مِنَ الكوخِ قَصراً وَانسجي حُلَلاً   مِن بيتِكِ الطِّينِ لامِن قَصرِكِ العاجِي

(از کوخ کاخی بساز و حلـه بباف، در خانـه‌ی گِلـی‌ات نـه در قصـر بلورینت.)

وقتی که با وجود هم و غم فراوان در دلت، لبخنـد می‌زنـی بدیـن وسـیله از رنج و مشقتت می‌کاهی و دری از گشایش به روی خود بـاز می‌کنـی. در لبخنـد زدن هرگز تردید مکن، درون تو نیرویی مملو از لبخند وجود دار، مواظب بـاش آن را پنهان نکنی زیرا این بدان معناست که خودت را در شیشه‌ی شکنجه و درد، بـه دار بزنی. لبخند زدن و سخن گفتن با دیگران با زبان درون هیـچ ضرری بـه تـو نمی‌رساند، چه زیباست لب‌هایمان وقتی با زبان لبخند سخن می‌گوید!

«استفان جرال» گوید: «لبخند یک وظیفه‌ی اجتماعی است.»

این گفته‌اش کاملاً درست است زیرا هنگامی که می‌خواهی در میان مردم حضور یابی، باید به خوبی و نیکی حضور یـابی. بـدان کـه زنـدگـی اجتماعی خواستار مهارت‌های انسانی است که تو می‌بایست بـه خوبـی از آن برخوردار باشی. از میـان ایـن مـهارت‌ها لبخنـد، نـیروی اجتمـاعی و مشترک میان همه است. وقتی که در برابر دیگران لبخند می‌زنی، زیبایی زندگی، روحیه‌ی خوش‌بینی را برایشان به ارمغان می‌آوری و بهترین و زیبـاترین آرزوها را به آنان مژده می‌دهی، ولی هنگامی که با چهره‌ای بی‌رحمانه با دیگـران دیدار می‌کنی، با این منظره آنان را شکنجه می‌دهی و صفا و پاکی زنـدگیشـان را مکدر می‌نمایی، پس چرا می‌خواهی باعث تیرگی زندگی دیگران باشی؟!

پرتو: مجد و بزرگواری به کسانی داده می‌شود که همواره در رؤیایش بودند.

خاتمه

اکنون پس از مطالعه‌ی این کتاب با اندوه خداحافظی کن، هم و غم را رها کن، ایستگاه‌های افسردگی و گرفتگی را پشت سر بگذار و از خیمه‌های یأس و ناامیدی رخت بربند و به محراب ایمان بیا، به کعبه‌ی انس با خدا، و به مقام رضایت از قضا و قدرش تا زندگی تازه‌ای را با خوشبختی و سعادتمندی شروع کنی. روزهای زیبای دیگر، زندگی‌ای به دور از تردید، نگرانی و پریشانی، روزگاری به دور از دلزدگی، بی‌زاری و دلتنگی. آن وقت است که ندادهنده‌ی ایمان، از بالای کوه امید، در دشت رضایت و خشنودی تو را فرا می‌خواند تا این خبر خوش را فریاد زند:

تو خوشبخت‌ترین زن دنیا هستی.

پایان